

## فهرست

- 11 در سوداي تاريخ  
از كتاب «سي گفتار»
- 61 از كتاب «ايران در چهارراه سرنوشت»،  
نامه اي سرگشاده به همه فرزندان ايران
- 133 از كتاب «در پيكار اهريمن»،  
نبرد هزار ساله فرهنگ ايران با مكتب دكانداران دين
- 143 از كتاب «توضيح المسائل، از كليني تا خميني»،  
پاسخهايي به پرسشهاي هزار ساله
- 195 از كتاب «جنابيت و مكافات»،  
سيري در نخستين انقلاب سياه تاريخ جهان
- 243 از كتاب «تولدي ديگر»،  
ايران كهن در هزاره اي نو
- 291 از كتاب «پس از هزار و چهار صد سال»،  
آنچه هر ايراني هزاره سوم ميبايد در باره واقعيتهاي  
چهارده قرن تاريخ اسلامي كورش بداند

کتاب حاضر چکیده اي از همه کتابها و مقالاتي است که در بيست و چهار ساله گذشته به امضاي من در خارج از کشور به چاپ رسیده اند، و طبعاً همه آنها به ارزيابي مسائل کنوني ملت ما، به ویژه در زمينه مذهبي مربوط میشوند که در طول چهارده قرن تاريخ اسلامي ايران همواره عامل اصلي دگرگوني ها در کشور ما بوده است.

فاجعه امروز ايران، به همراه انبوه نابسامانيهاي که براي ملت ما ببار آورده، اين امتياز را نيز داشته است که براي نخستين بار در درازاي 1400 سال مافياي عمامه داري را که مسئول اصلي بخش اعظم اين نابساماني ها است در ميدان مسئوليت مستقيماً روياروي ملت ايران قرار داده است، و مفهوم اين رويارويي اين است که اين بار خود اين مافيا، با در دست گرفتن همه اهرمهاي قدرت، جوابگوي جنائت ها و خيانت ها و فسادها و ويرانگريهاي است که توسط او انجام گرفته است و ميگيرد. در چنين شرايطي، وظيفه سنگين و در عين حال شرافتمندانه کساني از افراد جامعه ما که در خط روشنگري قدم برميدارند اين است که با اقتدا به تلاش پيروزمندان و نجات بخش انديشمندان قرن فروغ جهان مسيحييت در سده هاي هجدهم و نوزدهم - که همه ترقيات مادي و معنوي جهان پيشرفته غرب در دو سه قرن گذشته و در حال حاضر مديون آنان است - پرونده تبهکاري سازمان يافته هزار و چهار صد ساله اين مافياي عمامه دار را براي طرح در دادگاه داوري ملي و در دادگاه داوري تاريخ در اختيار نسل سازنده ايران فردا گذارند تا اين بار با صدور حکم نهايي، براي هميشه به عمر اين طولاني ترين مافياي تاريخ پايان

داده شود، بی آنکه دیگر فرصتی برای تقیه، و بدنبال آن تجدید سازمان، بدان داده شود.

کتابهای منتشره یکربع قرن گذشته من - در دنباله روی از مکتب پیشگامان گرانقدر و غالباً جانباخته این تلاش مقدس روشنگری در ایران - همگی در همین خط کلی نوشته شده اند، و تجدید چاپهای پیاپی آنها نشان داده است که پیام نهفته در این کتابها، آنطور که آرزو داشته ام، از جانب نسل آینده سازی که مخاطب اصلی من است شنیده شده است. با اینهمه شاید در فرستادن این پیام توجه لازم بدین واقعیت نشده است که برای خیلی از جوانان بخصوص در خارج از کشور، خواندن بیش از 5.000 صفحه مطالب مجموع این کتابها با همه علاقه ای که دارند کار دشواری است. بدین جهت، وقتیکه دوست دیرین من، دکتر آذر ابتهاج، به من پیشنهاد کردند که در اجرای خواست فرزند جوان و ناکامشان داور ابتهاج چکیده ای از اصول مطالب این کتابها را در یک کتاب 300 تا 400 صفحه ای چاپ کنند و در دسترس این دسته از علاقمندان آن بگذارند، با کمال میل با این پیشنهاد موافقت کردم و به خواهش من سازمان انتشارات فرزاد، ناشر این آثار، نیز موافقت خود را در این مورد اعلام داشت. امیدوارم این ابتکار فرهنگی دوست من گام مؤثری در رسانیدن باز هم بیشتر پیامی باشد که پیام مشترک همه کتابهای روشنگری منتشره این سالها برای جامعه ظلمت زده امروز ما است.

پاریس، مهرماه 1382  
شجاع الدین شفا

## از کتاب سی گفتار

برگزیده هایی از یکصد مصاحبه و  
مقاله منتشره در مطبوعات فارسی  
برونمرزی از 1360 تا 1380

### در سودای تاریخ

بار دیگر، ایرانیان، پیر و جوان، زن و مرد، در ایران و در هر جای دیگر جهان، در انتظار نوروز گرمی و هیجانی خاص یافته‌اند. در انتظار روزی که برای آنان نه تنها آغاز سالی تازه است، بلکه تجدیدکننده پیمانی است که در سپیده دم تاریخ خود، با این تاریخ، و با هویت ملی، و با اصالت روحی و فرهنگی خویش بسته و هرگز آنرا از یاد نبرده‌اند، و نیز یادآور این واقعیت که علیرغم همه کشاکشها و نشیب و فرازهای این تاریخ پرماجرا، و علیرغم همه فاجعه‌ها و ترکتازیها و کشتارها و ویرانگریها، همچنان در آغاز هر سال نو هم ملت ایران و هم نوروز، برای تجدید این پیمان کهن در وعده‌گاه تاریخ حضور یافته‌اند.

ولی این سنت تجدید پیمان نسلهای نو با هویتی کهن، همواره با سنتی دیگر نیز همراه بوده است: در آستانه سال نو خانه تکاندن، به سود و زیان سال رفته رسیدن و طرحی تازه برای سود و زیان سال نو ریختن، با این نیت که در سال نو هر چه توانند از زیان بکاهند، و هر چه توانند بر سود بیفزایند.

آنچه میتواند عرضه شده باشد ...

اگر چرخ تاریخ ایران به روال عادی خود گشته بود، میبایست نوروز 1363 نوروز آغاز برنامه عمرانی پنجساله ششم کشور، یعنی نوروزی پیام‌آور تغییر بنیادی چهره ایران و ظهور این کشور به عنوان یک قدرت بزرگ نوخاسته صنعتی در صحنه جهانی باشد.

اگر چرخ تاریخ ایران به روال عادی خود گشته بود، در این نوروز برنامه پنجساله ششم که برای سالهای 1357 تا 1362 طرح‌ریزی شده بود وارد مرحله اجرا شده بود، یعنی بیش از 15000 پروژه در رشته‌های مختلف صنعتی، اقتصادی، ساختمانی، کشاورزی، بهداشتی، علمی، آموزشی، اجتماعی، فرهنگی و رشته‌های متنوع دیگر که همه آنها در دست اجرا بود آماده بهره‌برداری شده یا در آستانه آمادگی برای بهره‌برداری بود. این پروژه‌ها طرح‌های عظیم صنایع الکتریکی، صنایع الکترونیک، صنایع انرژی هسته‌ای، صنایع ذوب‌آهن و فولاد، پتروشیمی نفت، گاز، کشتی‌سازی، معادن، ارتباطات و مخابرات، راه‌ها، راه‌آهن‌ها، بنادر، فرودگاه‌ها، سدسازی و آبیاری، کشاورزی، مکانیکی، شیلات، داروسازی و بهداشت، وسایل ارتباط جمعی، برنامه‌های آموزشی، برنامه‌های فرهنگی، امور سمعی و بصری، موزه‌ها، کتابخانه‌ها، مراکز هنری، امور خیریه و اجتماعی، امور ورزشی، تعاونی‌ها و بسیار برنامه‌های دیگر را شامل می‌شد.

در صورت اجرای این طرح‌ها، در نوروز 1363 درآمد ناخالص ملی ایران که براساس قیمت‌های ثابت در دوران برنامه‌های پنجساله سوم تا پنجم از 340 میلیارد ریال به 5,682 میلیارد ریال رسیده بود، از 10000 میلیارد ریال می‌گذشت، و ذخایر ارزی کشور که طی همین سه

برنامه از 45 میلیارد ریال به 1509 میلیارد ریال بالغ شده بود به اندکي بیش از دو برابر آن مي‌رسيد، و درآمد سالانه سرانه که در عرض اين مدت، طبق آمارهاي سازمان ملل متحد از 160 دلار به 2200 دلار رسیده بود از 3500 دلار تجاوز مکرر. رشد سالانه اقتصادي ايران که در سال 1357 به 13/8 درصد يعني بالاترين رقم رشد جهاني رسیده بود اندکي کاهش یافته و در حدود 10 درصد مي‌بود، و مقامي که هر ساله توسط صندوق بين‌المللي پول به قابل اعتبارترين کشورهاي جهان داده مي‌شود و از 1353 ببعده ايران در آن بطور منظم يکي از ده کشور اول در ميان يکصدو ده کشور بود(و در سالهاي اخير اين مقام به نودو هفتمين رسيد)کماکان محفوظ مانده بود.

در سال 1357، 32 نيروگاه برق اتمي در دست ساختمان يا در مراحل نهايي طرح ريزي بود که مي‌بايست همه آنها در دهه 1980 آماده بهره‌برداري شود. توليد سالانه فولاد در همين سال قريب دو ميليون تن بود که ميبايست تا سال 1364 به هشت ميليون تن و تا سال 1372 به پانزده ميليون تن برسد، و بدین ترتيب ايران يکي از بزرگترين توليدکنندگان فولاد جهان شود. شرکت توليد مس سرچشمه با توليد سالانه 150000 تن از نظر اهميت ششمين واحد استخراج مس در دنيا بود و مجتمع ماشين‌سازي تبريز سالانه بيش از 10000 تراکتور و کمپرسور و پمپهاي مختلف و مته‌هاي حفاري مساخت، در شهر صنعتي البرز در نزديکي قزوین 125 واحد توليدي مدرن صنعتي مشغول کار بود که بالغ بر 20 ميليارد دلار هزينه ايجاد آنها شده بود، و در آن حدود 200 نوع مختلف محصولات صنعتي توليد مي‌شد.

در همان سال، 18 دانشگاه و 137 موسسه آموزش عالي و آموزش حرفه‌اي در ايران مشغول کار بودند، و قرار بود در پايان برنامه پنجساله ششم تعداد دانش‌آموزان و

دانشجویان کشور به 13 میلیون نفر رسیده باشد. در پایان برنامه عمرانی ششم، ایران با بکار افتادن صنایع کشتی‌سازی خود یک نیروی دریایی بازرگانی بزرگ جهانی می‌شد، و از نظر ناوگان جنگی کماکان قدرت دریایی اول خلیج فارس بشمار می‌رفت. از نظر نظامی نیز ارتش ایران، با امکانات وسیع انسانی و اقتصادی و صنعتی خود و مخصوصاً سطح عالی تخصص فنی کادرها، همچنان نیرومندترین قدرت منطقه بود، و دیگر ژنرال آریل شارون نمی‌توانست به آسانی اعلام کند که: امروز ارتش اسرائیل نه تنها بزرگترین قدرت نظامی خاورمیانه، بلکه سومین قدرت نظامی جهان است، و توانایی جنگی آن از مجموع کشورهای اروپایی تجاوز می‌کند.

#### و آنچه عرضه شد

اگر چرخ تاریخ ایران به روال عادی خود گشته بود این ترازنامه‌ای بود که می‌توانست در نوروز 1363 در حساب سود و زیان خانواده‌های ایرانی گذاشته شود. ولی چرخ تاریخ ایران به روال عادی خود نگشت، و در نتیجه در نوروز 1363 باید ترازنامه دیگری در این حساب گذاشته شود، و رئوس کلی این ترازنامه تازه حاکی است که: برنامه عمرانی ششم مطلقاً بمورد اجرا در نیامد، و قسمت بزرگی از دستاوردهای پنج برنامه‌ی قبلی نیز منهدم شد.

پروژه‌هایی که بیش از 15 میلیارد دلار از دارایی مملکت در راه طرح و اجرای آنها خرج شده بود تقریباً از اول تا به آخر ملغی شد؛ طرح 5 میلیارد دلاری تاسیس صنایع عظیم انرژی هسته‌ای، طرح 3 میلیارد دلاری صنایع فولاد بندرعباس، طرح 2 میلیارد دلاری مس سرچشمه که

90% آن انجام شده بود، طرح 3 میلیارد دلاری شاه لوله دوم سراسری گاز برای فروش گاز طبیعی ایران به اروپا، طرح 4 میلیارد دلاری کارخانه تولید کود و سایر مواد شیمیایی، طرح 6 میلیارد دلاری تزریق گاز در معادن قدیمی نفت، طرح 1/3 میلیارد دلاری مترو تهران، طرح یک میلیارد دلاری فرودگاه بزرگ بین‌المللی تهران، طرح یک میلیارد دلاری توسعه مخابرات و ماکروویو، همه اینها و بسیار طرحهای دیگر متوقف شد، زیرا که اینها را برای هزاره سوم برنامهریزی کرده بودند، در صورتیکه ایران اکنون راه بازگشت به هزاره اول را در پیش گرفته بود.

با متوقف شدن اجرای این طرحها، در کشوری که در سال 1365 در جریان استخدام یک میلیون نفر کارگر اضافی از پاکستان و فیلیپین و تایلند و هند و اندونزی بود، تعداد کارگران بیکار ایرانی از مرز 4 میلیون نفر گذشت، و بازدهی تولید ملی به کمتر از 25 درصد پائین‌تر از 1600 دلار سقوط کرد، و از نظر نظامی نیز موقعیت کشور در وضعی قرار گرفت که کشوری مانند عراق - که پیش از آن نه فقط جرأت تجاوز به خاک ایران را نمی‌کرد، بلکه حتی چنین تصویری را هم بخاطر راه نمیداد - جنگ ویرانگری را علیه ایران آغاز کرد که مرگبارترین جنگ تاریخ ایران از دوران مغول تا به امروز است.

#### روی دیگر سکه

مسئله بسیارند آنانکه بگویند: ولی همه اینها به اصطلاح فقط یکروی سکه است، و روی دیگر این سکه این است که این جهش سازندگی در شرایطی انجام می‌گرفت که دیکتاتوری و اختناق بر کشور حکمفرما بود، آزادیهای دموکراتیک پایمال شده بود و سازمان امنیت از راه زندانهای سیاسی و شکنجه و ترور حقوق بشر را نقض کرده بود، و تبعیض و فساد در حدی گسترده بر جامعه ایران حکومت



می‌کرد.

من اصلاً وارد این بحث نمی‌شوم که این اعتراض تا چه حد وارد است و تا چه حد در آن مبالغه شده است. یعنی فرض را بر این می‌گذارم که تمام آنچه در این زمینه، در طول سالهای 1973 به بعد به طور منظم و یکدست و هم‌آهنگ توسط مطبوعات و رسانه‌های گروهی غرب نوشته و گفته شد، و بعد هم عیناً توسط گردانندگان نهادهای انقلابی و رسانه‌های گروهی خود ایران تکرار شد، و توسط توده‌های چند میلیونی مورد بازگویی قرار گرفت، بی‌کم و زیاد بازتاب واقعیتها بود، و به همین دلیل هم بود که انقلاب سراسری سال 1357 صورت گرفت.

ولی چنین انقلابی برای چه صورت گرفت؟

پاسخ طبیعی، منطقی و بدیهی این سؤال، قاعدتاً باید این باشد که: این انقلاب صورت گرفت برای اینکه این عوامل منفی، که مورد اعتراض و مخالفت ملی بود از میان برود و عوامل مثبت برجای خود بماند، برای اینکه رونق اقتصادی و جهش عمرانی و گرمی بازار کار برقرار بماند، چرخهای صنعت و بازرگانی کماکان بگردد، درآمد ملی همچنان افزایش یابد، و حیثیت جهانی روزافزون ایران باز هم بالاتر برود، و در عین حال نهادهای اختناق و فشار و زندان و شکنجه و تبعیض و فساد از میان بروند و جای خود را به آنچه مردم می‌خواستند یعنی آزادی، قانون، عدالت، مساوات و درستکاری بدهند.

و اتفاقاً درست در همین موقع بود که «رهبر انقلاب» از دهکده‌ای بنام «نوفل لوشاتو» در نزدیکی پاریس، در مصاحبه‌های پیاپی و بی‌وقفه با روزنامه‌ها و خبرگزاریها و رادیو تلویزیونهای بین‌المللی آمریکا، فرانسه، انگلستان، آلمان، ایتالیا، اتریش، سوئیس، اسکانديناوي، ممالک عربي، و البته BBC، همه این خواسته‌ها را بصورت برنامه‌کار

حکومت مورد نظر خویش عرضه می‌کرد و طبق معمول خود بطور یکنواخت می‌گفت و تکرار می‌کرد که:

«جامعه آینده ما جامعه آزادی خواهد بود، همه نهادهای فشار و اختناق در این جامعه از میان خواهد رفت، هر کسی عقیده خودش را در کمال آزادی اظهار خواهد کرد و دولت اسلامی تمام منطقی‌ها را فقط با منطق جواب خواهد داد، اساس کار بحث آزاد و مبارزه با هر نوع سانسور خواهد بود، تشکیل تمام اجتماعات و احزاب حتی حزب کمونیست آزاد خواهد شد، اقلیتهای مذهبی در احترام و امنیت کامل بسر خواهند برد، آرامش بطور کامل به مملکت بر خواهد گشت و تمام قوای مملکت صرف ترمیم خرابیهای زمان شاه خواهد شد، زور و شکنجه و اعمال خلاف انسانی مطلقاً از بین خواهد رفت، دیگر برای اینکه یکدسته می‌گویند مرگ بر فلان کس کسی آنها را نخواهد کشت، اساتید و دانشجویان دانشگاهها خواهند توانست به کار خودشان آنطور که می‌خواهند ادامه دهند و دیگر دانشگاههای ما نیمه تعطیل نخواهد بود، دیگر حبس و زجر و خونریزی مفهومی نخواهد داشت، زنان نیز حق دخالت در سرنوشت خود را درست به اندازه مردان خواهند داشت و در انتخاب نوع فعالیت خود و تحصیل خود و پوشش خود کاملاً آزاد خواهند بود. ما مخالف ارتجاع هستیم و نهضت ما نهضت مترقی است. حکومت اسلامی ما به معنی بازگشت به گذشته نیست، زیرا ما قویاً طرفدار نوآوری و ترقی هستیم».

و در نم دلپذیر این باران رحمت، شاعر خوشباوری رؤیای میلیونها ایرانی ساده‌دل و احتمالاً خوشباورتر از خود را، در یکی از نخستین چکامه‌های شیوای عصر انقلاب در قالب شعر نو چنین خلاصه کرد که:

«وقتی که امام بیاید، دیگر کسی دروغ نخواهد گفت و دیگر کسی بر در خانه خود قفل نخواهد زد. دیگر صفي باقي

نخواهد ماند، صف‌های نان و گوشت، صف‌های نفت و بنزین، صف‌های اتوبوس، صف‌های زهرمار. و بهار آزادی بروی همه لیخنند خواهد زد... وقتی که امام بیاید، ایران، این مادر شکسته و رنجور، دیگر برای همیشه از بند جور و جهل، از بند شکنجه و زندان آزاد خواهد شد.» (طه حجازی «م. آرزو»، 7 بهمن 1357).

... و بعد از آنکه امام آمد، دیگر چکامه‌سرای خوشباور شهامت این را در خود نیافت که بگوید چه اندازه از پیش‌بینی‌هایش تحقق یافته است و چه اندازه از آنها تحقق نیافته است. ولی گزارشگر تاریخ، که اهل تعارف نیست، بجای او چنین نوشت که: «در سرزمین انقلاب از همان آغاز کار جهش‌سازندگی از نفس افتاد. رونق اقتصادی فلج شد. گرمی بازار کار به گرمی بازار بیکاری تبدیل یافت. چرخ‌های صنعت از گردش ایستاد. درآمد ملی بجای افزایش به کاهش رفت، و در صحنه جهانی ایران بصورت يك هیولای قرون وسطایی در آمد که سالهاست جهانیان جز «آوای وحش» صدایی از او نمیشنوند.

و تازه به موازات همه اینها، اختناق به یکی از بالاترین سطوح خود در سراسر جهان رسید، حکومت مطلقه از صورت يك دیکتاتوری سیاسی بصورت يك حاکمیت مطلقه الهی در آمد که لازمه آن عبودیت محض جامعه‌ای «صغیر» در برابر يك ولایت فوق بشری است. منطق‌هایی که قرار بود فقط با منطق جواب داده شود با چماق و گلوله جواب داده شد. بحث آزاد و مبارزه با سانسور جای خود را به سانسور و مبارزه با بحث آزاد داد. «شکنجه» بصورت شلاق و تعزیر، مشروعیت شرعی بخود گرفت. دانشگاه‌ها از حالت نیمه تعطیل بدر آمدند برای اینکه دو سال تمام به حال تمام تعطیل در آیند. اقلیتهای مذهبی که قرار بود کاملاً محترم و کاملاً در امان باشند، نه احترامی دیدند و نه امنیتی، و در

عوض دسته دسته یا اعدام و یا زندانی شدند و یا راه فرار در پیش گرفتند. بجای «ترمیم خرابیهای زمان شاه» هر آنچه در زمان شاه ساخته شده بود خراب شد. زنان نیز دریافتند که چگونه «به نحو کامل در انتخاب نوع فعالیت خود، سرنوشت خود و پوشش خود آزاد گذاشته شده‌اند» و دیگر برایشان تردیدی باقی نماند که «انقلاب قویاً طرفدار نوآوری و آینده‌گرایی است.»

و باز هم به موازات اینها، سازمان عفو بین‌المللی و سازمان جهانی حقوق بشر، و سازمانهای حقوقی متعدد دیگر - که تا وقتی که جرائم شاه را گزارش میدادند مورد احترام انقلاب بودند و پیاپی برای مصاحبه به حضور امام می‌رسیدند، و بعداً ساخته دست استعمار اعلام شدند - گزارش دادند که در این پنج سال هزاران نفر بطور غیرقانونی اعدام شده‌اند، و گزارش دادند که دهها هزار نفر زندانی سیاسی زندانهای کشور را چنان لیریز کرده‌اند که دیگر جایی برای زندانیان تازه باقی نمانده است، و گزارش دادند که «تنها در يك شب 497 زندانی سیاسی در ماه ژوئیه سال 1981 در ساختمان شماره 3 زندان اوین تیرباران شده‌اند که عده‌ای از آنها نوجوانان نابالغ و زنان باردار بوده‌اند در حالیکه اعلامیه رسمی روز بعد فقط به اعدام 32 تن از آنها اشاره می‌کرد»، و گزارش دادند که طبق بخشنامه 3 اکتبر 1983 دادستان کل جمهوری اسلامی مقرر شده است بطور محرمانه خون محکومین به مرگ قبل از اعدام آنها با سرنگ گرفته شود و البته تعداد این محکومین به مرگ از حد لازم برای تامین احتیاجات مراکز خون کمتر نباشد.

#### نامه‌ای از بایگانی تاریخ

چنین بود که انقلابی که در آغاز - به حق یا به خطا -

همدلیهای فراوانی را در جهان برانگیخته بود، قیام همه جانبه ملتی برای گسستن زنجیرهای کهن بشمار آمده بود، صلاحي عدالت‌طلبي توده‌هاي محروم و عصيان‌زده جهان سوم در برابر برتري‌جوييهاي ستمگران غرب و شرق و سرآغاز عصري نوين در تاريخ بشريت کهن عنوان گرفته بود، در برابر دیدگان شگفت‌زده جهانیان بصورت مجموعه‌اي از فریب‌ها، واپس‌گرایيها، تعصبها، کینه‌توزيها، زشتي‌ها، جنایت‌ها و حماقتها درآمد که کسی حتی تصور آنرا هم نکرده بود.

و باز چنین بود که تاریخ، گزارشگر واقع‌بین حقایق، با صراحت بیرحمانه و غالباً ناخوشایند خود نامه سرگشاده‌اي برای یکایک از نوجوانان و جوانان نسل فرداي ایران، و برای فرزندان این نوجوانان که هنوز حتی بدنیا هم نیامده‌اند، فرستاد که در آن گفته شده بود: «در دهه هشتم از قرن پایانی هزاره دوم، مردمي از سرزمین تو که پدران و مادران و پدربزرگان و مادربزرگان تو نام داشتند، و همه آنها میراثي از تاريخ و فرهنگي کهن در پشت سر داشتند و رسالت نگهباني این میراث را در پیش‌رو، دست در دست هم دادند تا با ناشیانه‌ترین، بدفرجام‌ترین، قهقرائي‌ترین انقلاب تاريخ جهان (و چند عنوان دیگر که نقل آنها خلاف نزاکت است) نه تنها دستاوردهاي گذشته خود را تباه کنند و هم سرنوشت ترا نیز که هنوز کودکی بیش نیستی و یا هنوز حتی پا به هستي نیز نگذاشته‌اي به بازی گیرند، و عجا که اینها همان مردمي بودند که سرمشقي از یکی از آگاهانه‌ترین و مثبت‌ترین انقلابها را که تنها سه ربع قرن پیش از آن توسط پدران و مادرانشان در شرایطی بسیار ناهموارتر انجام گرفته بود، در دسترس خویش داشتند.

و علیرغم چنین سرمشقي، انقلابي مبارك را بدل به انقلابي چنین نامبارك کردند، زیرا که این بار این انقلابيون

ناشي پنדהاي ديرينه فرهنگ كهنسال خویش را بكلي ناشنیده گرفته بودند. فرهنگي كه همیشه بدانان گفته بود: «اول چاه بكن، بعد منار بزد» و آنها چاه نكنده منار زدديدند. گفته بود: «گز نكرده پاره مكن» و آنها گز نكرده و پاره كردند. گفته بود: «بي گدار به آب نزن» و آنها گدار نايافته به آب زدند. گفته بود: «چشم بسته در چاه نيفت» و آنها چشم بستند و بسوي چاه رفتند، و گفته بود: «براي دستمالي قيصریه را آتش نزن»، و آنها براي دستمالي، قيصریه را آتش زدند. در چنين شرايطي شگفت نبود اگر اين «آينده نگران» از همان فردي پيروزي انقلاب مانند ناصر خسرو در هزار سال پيش فغان برداشته باشند كه:

از شاه زي فقيه، چنان بود رفتنم،

كز بيم مار در دهن اژدها شدم!

و شگفت نبود اگر همين ناصر خسرو بدانان پاسخ داده باشد كه:

چو تو خود كني اختر خویش را بد،

مدارا ز فلک چشم نيك اختری را!

اين خلاصه اي از متن نامه سرگشاده اي بود كه گزارشگر تاريخ براي ميليونها نوجوان ايران فردا به پست داد، و بهر حال از هم اكنون رونوشت آن در بایگاني اين تاريخ ضبط شده است.

در صفحات قبلي اين بایگاني، مي توان يافت كه:

«انقلاب تقريباً همیشه بدین مفهوم بوده است، و بعد از اين هم خواهد بود، براي اينكه انقلاب كنندگان پيش از آنكه بدانند چه چيزي را خراب ميكنند، بايد بدانند چه چيزي را ميخواهند در جاي آن بسازند. آنها كه انقلاب بزرگ فرانسه را به سامان رساندند قبلاً پشتوانه اي از دهها كتاب و صدها نوشته ولتر و مونتسكيو و ديرو و روسو و همفكران آنها را براي ساختن فرانسه بعد از انقلاب در اختيار داشتند، و آنها كه انقلاب كبير

شوروي را رهبري کردند به پشتوانه گراني از اندیشه‌هاي مارکس و انگلس و به هفتاد جلد کتاب لنين که حاوي بررسي‌هاي او در همين زمينه بود مجهز بودند.

.... و انقلابيون مشروطيت ايران نيز اندیشه‌هاي سازنده متفکران و آزاديخواهان فراوان ايراني و غيرايراني را راهنماي انقلاب خود داشتند. در حالیکه اين بار خواسته‌هاي مشترك «انقلابيون» تنها در اين خلاصه ميشد که: «اين که هست برود، و بعد از آن هر چه مي‌خواهد بشود، بشود!» و در عرف تاريخ، چنين چيزي را ديگر انقلاب نمی‌خوانند، خودکشي دسته‌جمعي مي‌خوانند.»

و اگر چنين شد، براي اين بود که در خارج از اين برنامه مشترك انهدامي، کارگردانان هر يك از نهادهاي «انقلابي» برنامه خاص خودشان را داشتند، و آینده موردنظر خويش را که مي‌بايست ضامن روي کار آمدن خود آنها باشد مي‌جستند، و هرکدام از آنها، بجز عنصر «آخوند»، در فکر آن بودند که آن پيروزي را که خود به تنهائي قادر به تحصيلش نيستند از راه آخوند بدست آورند، و بعد چون آخوند شايستگي حکومت را ندارد، حکومت را از او تحويل بگيرند. و درست در همان موقع، حساب خود آخوند اين بود که آن قسمتي از مردم ايران را که از نفوذ مطلق او بيرون بودند و کارها هم بدست آنها بود، توسط «روشنفکران» و ليبرالهاي انقلابي به ميدان بکشند و بعد از پيروزي نهائي، حساب همه آنها را برسند. و در اين بازي، طبعاً آن عنصری که سابقه بيشتري در استحمار داشت برنده از کار درآمد.

چون نيك بنگری، همه تزوير می‌کنند ...

واقعيت انکارناپذير در قضاوت بيرحمانه تاريخ - هرچند هم که واقعيتي بسيار تلخ است - اين است که در اين خودکشي دسته‌جمعي يك ملت، يا به گفته ظريفانه روزنامه

اصغر آقا «عملیات انتحاری 36 میلیون نفری» همه کسانی که در هر رشته، هر مقام، هر مسئولیتی، سهمی کم یا بیش در گردش اجتماع ایران بر عهده داشتند، متوانستند در سطوح مختلف فکر کنند و تشخیص بدهند و تصمیم بگیرند، یعنی هم من، هم شما، هم میلیون‌ها ایرانی دیگر، از شخص اول مملکت گرفته تا کوچکترین فرد مسئول، هر کدام بنوبه خود، از راه خود، و در حد خود، در این قمار مرگ و زندگی با سرنوشت و تاریخ و فرهنگ ملتی بزرگ و نسل‌های آینده‌ی این ملت، مسئولیت داریم، و هیچ‌کدام نمی‌توانیم «پونس پیلاتوس» وار فرمان مرگ عیسی را امضاء کرده باشیم و با این وصف دست خودمان را بشوئیم و ذمه خویش را از این گناه بری بشماریم، زیرا ابعاد فاجعه بسیار بزرگتر از آن است که کسی، در هر جایی، بتواند از آن برکنار بماند. به غیر از آن مردم پاکدل و خوشباوری که دسته دسته به پیروی از شعارهای پرجاذبه رهبران سیاسی و روشنفکران جنت مکان و یا کارگردانان «خیراندیش» روحانیت مبارز به میدان آمدند تا یا در این دنیا به زندگانی بهتری دست یابند و یا در دنیای دیگر عاقبت بخیر شوند، بقیه ما یا عمداً به راه فریب رفتیم و یا فقط گلیم خودمان را بیرون کشیدیم و انقلاب ایران به همین جهت مطلقاً نافرجام ماند که از همان آغاز، چه در خارج و چه در داخل ایران، بر بنیاد همین فریب پایه‌ریزی شد.

در خارج از ایران، آقای کارتر رئیس جمهوری امریکا که در سال 1977 اندکی پس از احراز مقام ریاست جمهوری کشورش ناگهان متوجه شد که در کشوری بنام ایران حقوق بشر در مقیاس گسترده‌ای به خطر افتاده است، به راه فریبکاری رفت، زیرا این آقای رئیس جمهوری با دسترسی کامل به پرونده‌های سیاسی و اطلاعاتی دستگاه‌های دولتی خودش بخوبی خبر داشت که در همان سال 1977 لاقلاً در 23 کشور



مختلف از آمریکای لاتین و آفریقا و آسیا، حکومت‌های نظامی یا غیرنظامی مطلقه‌ای وجود دارند که مستقیماً با پشتیبانی کشور او روی کار آمده‌اند و یا مورد تأیید کامل آن هستند، و به گزارش‌های سازمان عفو بین‌المللی و کمیسیون جهانی حقوق بشر نیز دسترسی کامل داشت تا بداند که همان گزارش‌هایی که از موارد تجاوزهای بسیار شدیدتر و بیرحمانه‌تر به همین حقوق از راه کشتارهای دسته‌جمعی، زندان‌های سیاسی، شکنجه، آدم‌ربایی، و اسکادران‌های مرگ، در کشورهایی چون شیلی، آرژانتین، بولیوی، پرو، سالوادور، گواتمالا، نیکاراگوئه، اوروگوئی، پاراگوئی، هائیتی، سن دومینیک، زائیر، اوگاندا، نیجریا، چاد، فیلیپین، اندونزی، تایلند، پاکستان، تایوان، و غیره خبر داده بودند (که طبق این گزارش‌ها، فی‌المثل تنها در مورد اندونزی رقم قربانیان قتل عام‌های سیاسی به اعتراف خود مقامات رسمی به 500,000 نفر و براساس گزارش تحقیقی دانشگاه جاکارتا به یک میلیون نفر رسیده بود، یعنی حتی رقم مورد قبول خود دولت معادل با یک دویستم تمام جمعیت آن کشور بود و با رعایت همین نسبت می‌بایست در ایران بیش از 150000 نفر به جرم سیاسی کشته شده باشند تا شرایط این دو کشور از این حیث در عرض یکدیگر قرار گیرد) بالاترین رقمی را که سازمان‌های دست‌چپی افراطی خود ایران و سازمان‌های دست‌چپی جهانی برای تعداد قربانیان سیاسی در ایران در تمام دوره س‌ساله پیش از انقلاب اعلام کرده بودند، یعنی بین 234 تا 2000 نفر را تأیید کرده بودند. بدیهی است این تذکر بدین مفهوم نیست که حتی یک قتل سیاسی نیز می‌تواند بهیچ عنوان و یا هیچ مجوزی موجه محسوب شود، ولی بدین مفهوم است که وقتی که کسی در مقام رئیس جمهوری آمریکا، میان همه کشورهای ناقض حقوق بشر بر مورد خاص کشوری انگشت می‌گذارد که نه از حیث کمیت جرم بارزترین نمونه آنها است و نه از لحاظ کیفیت آن، این آقای رئیس جمهوری

مسئلاً هدفهائی غیر از هدفهای اعلام شده خود دارد، و دفاع از حقوق بشر دستاویزی برای او بیش نیست و تازه همین مقام مسئول در مورد هدف اعلام شده خویش نیز فریبکاری می‌کند، وقتی که در شب اول ژانویه 1978، در ضیافت رسمی کاخ نیاوران خطاب به رئیس همین کشوری که حقوق بشر را نقض کرده است می‌گوید: «اعلیحضرتا، اتحاد ما ناگسستی است، و خوشوقتم که بگویم چه در طول مذاکرات علنی و چه مذاکرات غیر علنی خودمان، دریافتیم که درباره احترام متقابل به حقوق بشر از جهات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی، توافق نظر کامل داریم».

و به موازات او، مقام مسئول دیگری چون آقای نیکلای پادگورنی، صدر هیئت رئیسه شورایی عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، وقتی که در ضیافت رسمی کاخ کرملین خطاب به همین پادشاه ایران اظهار می‌دارد (11 اکتبر 1972): «با اطمینان کامل می‌گویم که روابط ایران و شوروی نمایانگر بهترین نوع روابط دوستی و همسایگی خوب است که بر اساس منافع طرفین با حسن تفاهم و اعتماد متقابل پایه‌گذاری شده است» آشکارا فریبکاری می‌کند، زیرا همین دوست بسیار خوب با داشتن ایدئولوژی کمونیستی، یعنی صریحاً ضد مذهبی در بحبوحه انقلاب ایران به سرسپردگان خود در ایران دستور می‌دهد که با خلوص قلب فراوان از آیت الله‌ها، آیت الله‌تر شوند. و مانعی نمی‌بیند که رادیوی رسمی همین کشور دوست، در برنامه فارسی خود (23 اکتبر 1983) بگوید: «اصولاً محمدرضا، هیچوقت روشی دوستانه نسبت به اتحاد شوروی نداشت، و مانند پدرش بکرات در مورد این کشور خلاف تعهدات خود و خلاف دوستی و همسایگی خوب و حسن تفاهم و اعتماد متقابل عمل کرد.»

فرصت آن نیست - و شاید نیازی نیز نباشد - که

في المثل درباره صداقت بي.بي.سي و کشور بي.بي.سي و درباره حسن نیت سایر کشورهای «باشگاه بزرگان» در مورد کشوری از جهان سوم که می‌خواست ناخوانده پا به باشگاه آنان بگذارد سخنی به میان آید، زیرا در هر حال این بحثی است که اگر آغاز شود سر دراز خواهد داشت. و تازه گمان نیز نمکنم که نکته نادانسته‌ای را برای هیچ ایرانی فاش کند.

### کالای فریب

ولی این فریبکاری کارگردانان سیاست جهانی تنها قسمتی از توشه‌ای است که «انقلاب فریب» به‌مراه داشت، زیرا قسمت اعظم این توشه در اختیار کارگردانان داخلی انقلاب بود که تقریباً همه آنها، عالماً و عامداً و هرکدام با برنامه حسابهای اختصاصی خود، فریبکارانه عمل کردند، و چیزی غیر از آن گفتند که می‌خواستند و می‌اندیشیدند. کارگردانان جبهه ملی - یا لاقلاً اکثریت قاطعی از آنان - فریبکاری کردند، زیرا اساسنامه این جبهه بطور بنیادی بر احترام کامل به حقوق و آزادیهای دمکراتیک مصرح در قانون اساسی ایران تأکید داشت و همه میدانند که سنگ بنای این آزادیها حق مسلم ملت در قانونگزاری است که باید از راه مجلس مقننه اعمال شود. و با اینهمه، این کارگردانان، رهبری کسی را پذیرفتند، و دیگران را نیز بدان فراخواندند، که تمام نوشته‌ها و گفته‌های قبلی او بر تعصب مطلق متکی بود، و تقریباً بلافاصله پس از تصدی قدرت نیز اعلام کرد که: «اینهایی که می‌گویند روشنفکریم و حقوقدانیم، اینها که قلم بر می‌دارند و بنام دمکراسی هرچه می‌خواهند می‌نویسند، باید دست از فضولی بردارند، ما با شما حیوانات درنده دیگر با ملایمت رفتار نخواهیم کرد. تمام نوشته‌هایتان را از بین

می‌بریم، خیال می‌کردیم اگر مسلمان نیستید لااقل آدم هستید. حال فهمیده‌ایم که آدم نیستید و از یهود بنی‌قریظه نیز بدترید.» (در مدرسه فیضیه قم، 27 مرداد و 8 شهریور 1358).

استادان دانشگاه - یا لااقل بسیاری از آنها - فریبکاری کردند، زیرا رسالت ایشان آموختن پیشرفته‌ترین دستاوردهای علمی و عملی دانش عصر حاضر به دانشجویان بود، و با این همه رهبری کسی را پذیرفتند و دیگران را نیز بدان فراخواندند - که اعلام داشته بود: «علم فقط از قم برمی‌خیزد، و علم نافع آن است که از قم به همه جهان صادر شده است و صادر خواهد شد.» و بعداً نیز وقتی که دو سال تمام به امر او همه دانشگاه‌های کشور بسته شدند، اظهار داشت: «ما می‌خواهیم یک دانشگاهی داشته باشیم که شعارش این نباشد که می‌خواهیم ایران متمدن و آباد داشته باشیم و روبه تمدن بزرگ برویم. ما اساتید دانشگاهی را می‌خواهیم که آتاتورک نباشند تقی‌زاده هم نباشند.» (خطاب به اعضای انجمن اسلامی و جهاد دانشگاهی دانشکده علم و صنعت، جماران 6 خرداد 1360).

کارگردانان سازمان مجاهدین خلق - یا لااقل اکثریت قاطع آنان - فریبکاری کردند، زیرا اینان که خود را از نظر ایدئولوژیک پیرو اندیشه‌های دکتر شریعتی می‌دانستند، رهبری کسی را پذیرفتند، و نه تنها دیگران را هم بدان فراخواندند بلکه سازمان تحت رهبری آنها عملاً تمام مبارزات خیابانی و باریکادها و جنگ و گریزها و آتش‌زدنها و بلواها را در راه روی کار آوردن همین رهبر اداره کرد - که همین شریعتی درباره مکتب او نوشته بود: «پتروشیمی استحمار آخوند از مذهب وسیله‌ای برای ثبوت و جمود ساخته است، با هدف جلوگیری از هرگونه پیشرفت و تغییر و تحول و نوآوری، و محکومیت مطلق هرکار تازه و حرف

تازه چه در دین و چه در نظام زندگی و فکر و علم و جامعه و همه چیز. و تشیع را بصورت مکتب جهل، بدعت جمود، عبودیت، گریه و عزا درآورده است» (تشیع علوی و تشیع صفوی)، و: «این آخوندها که امروز با مردم از دین و از علی و حسین و روحانیت شیعه سخن می‌گویند از هیچ جعلی، هیچ دروغی، هیچ تعریفی و تهمت‌هایی که منافعشان اقتضا کند ابا ندارند.» (با مخاطبهای آشنا).

کارگردانان حزب توده ایران - و این بار نه اکثریت بلکه تمام آنان - فریبکاری کردند، زیرا ایدئولوژی این حزب بطور بنیادی متکی بر ماتریالیسم دیالکتیک است که دین را تریاک توده‌ها می‌شمارد، و با این همه، رهبری کسی را پذیرفتند - یا مزورانه بدان تظاهر کردند و دیگران را نیز بدان فراخواندند - که تمام نوشته‌ها و تمام گفته‌ها و تمام اعمالش در گذشته بازتاب حد اعلائی ممکن از واپس‌گرایی و بنیادگرایی مذهبی بود.

طبقه بازاری - یا الاقل قسمت اعظم آنان - به راه فریب رفتند، زیرا خوب می‌دانستند که ائتلاف دیرپای بازار و آخوند نه بر برنامه دین - بلکه بر برنامه منافع تکیه دارد، و می‌دانستند که حکومت آخوند ضامن تامین این منافع در مقابل نوریسیدگانی است که به پیروی از اصول اقتصاد امروزی جهان در جریان اداره اقتصاد مملکت براساسی غیر از روش سنتی دیرینه آنها هستند. و با این همه، نفع‌پرستی خود را طبق معمول به حساب دین گذاشتند، و برای پیشبرد «ائتلاف مستضعفین» وجوه بریه را سرازیر کردند.

و خود آخوندها که وظیفه اساسی بسیج توده‌های چند میلیونی «مقلدین» را بعهده داشتند، - مقلدینی که به روش سنتی در هر صورت و در هر شرایطی اطاعت مطلق از مقام اجتهاد را مرداف با اطاعت از خدا می‌شمارند - فریبکاری کردند، زیرا بخوبی می‌دانستند که هدف واقعی

ایشان احراز قدرت سیاسی و رسیدن به حکومت و به مزایای ناشی از این حکومت است، و چنین هدفی وقتی بطور کامل تحقق پیدا می‌کند که بقول فردوسی «منبر با تخت برابر شود» هر قدر هم که برای اینکار دروغ و فریب ضرورت پیدا کند.

اگر بسیاری از راه‌گم‌کردگان انقلاب بعداً حق یافتند که احساس فریب‌خوردگی کنند، مسلماً آنهائیکه اینان را به بیراهه بردند حق ندارند که بگویند از چنین سرانجامی بی‌خبر بوده‌اند، زیرا که این عذر سالها پیش از آنها در دادگاه نورنبرگ نیز از جانب بسیاری از بزرگان نازی به میان آمد، و بدانان پاسخ داده شد که همه آنچه در زمان حکومت هیتلری اتفاق افتاد همان بود که قبلاً در «نبرد من» وی تشریح شده بود. و «نبرد من» رهبر انقلاب نیز بصورت کتابهای «ولایت فقیه» و «تحریر الوسیله» و «کشف‌الاسرار» سالها پیش از آن انتشار یافته بود.

#### میوه‌ای تلخ، از درختی تلخ

انقلابی که بر چنین پایه‌ای از عدم صداقت بنیان نهاده شده بود، طبعاً نمی‌توانست راهی غیر از ادامه آن در برابر داشته باشد، و این قانون کلی را سخنور بزرگ ایران، ده قرن پیش توصیف کرده بود:

درختی که تلخ است ویرا سرشت، گرش بر نشانی به باغ بهشت،

سرانجام گوهر به کار آورد، همان میوه تلخ بار آورد!  
در نخستین روزهای بازگشت به ایران، رهبر انقلاب در اعلامیه حاکمانه‌ای خطاب به امت اسلامی، در 15 بهمن 1357 اظهار داشت: «من جناب آقای مهندس بازرگان را که مردی است فاضل، متین، امین به ملت بدون گرایش به

چيزي كه خلاف مقررات شرعي باشد تعيين مي‌كنم كه رئيس دولت باشند، و به همگي شما به واسطه ولايتي كه از طرف شارع مقدس دارم تنبيه مي‌دهم كه ايشان واجب الاتباع است و مخالفت با اين حكومت مخالفت با شرع، يعني قيام بر ضد حكومت الهي است و قيام بر ضد خدا است.»

و دو سال بعد، همين مرد امين فاضل متين واجب الاتباع كه قبلاً به اتهام ساخت و پاخت محرمانه در الجزاير با رئيس شوراي امنيت ملي آمريكا ناگزير به استعفاء شده بود، به گناه خيانت به جمهوري اسلامي در جلسه رسمي مجلس شوراي اسلامي از حجت الاسلام شيخ صادق خلخالي تو سري خورد، و فردي آنروز حجت الاسلام كروبي وكيل مجلس شوراي اسلامي و سرپرست بنياد شهيد و نماينده خاص امام، در خطبه نماز جمعه تهران (16 مهر 1361) اعلام داشت كه: «اصولاً اين آدم از اول خائن بوده است!».

چندماه بعد از انتصاب مهدي بازرگان به نخست وزير، جمهوري اسلامي داراي رئيس جمهوري به نام ابوالحسن بني صدر شد، كه رهبر انقلاب در باره او خطاب به نمايندگان مجلس شوراي اسلامي و استناداران کشور (جماران، 5 بهمن 1359) اظهار داشت: «اين جناب آقاي رئيس جمهور مرددي است مسلمان، مومن، خدمتگزار. اينكه بعضي‌ها با او مخالفت مي‌كنند و كارشكني مي‌كنند اينها را اشخاصي مي‌كنند كه تعهد ندارند به اسلام. هر كس در هر مقامي شرعاً بايد ايشان را تائيد كند.» ولي فقط هفت ماه بعد از آن، در 3 شهريور 1360، همين «رهبر انقلاب» در كاخ جماران خطاب به افسران و درجه‌داران شهرباني كل کشور در باره همين جناب «مسلمان مومن خدمتگزار» كه تاييد وي وظيفه شرعي اعلام شده بود، اظهار داشت: «اين آدم از اول ادعاي اين را مي‌كرد كه من مسلمان هستم و مؤمن هستم براي اسلام، و كذا. من هم از اول

فهمیدم که دروغ می‌گوید و بنای شیطنت داشته و در خدمت استعمار بوده است.»

و اندکی بعد از آن، پس از آنکه رهبر انقلاب بارها اعلام کرده بود که «مقامات روحانی شیعه قصد ندارند خودشان در ایران حکومت کنند»، و روزنامه جمهوری اسلامی نوشته بود «روحانی نه می‌خواهد نخست وزیر بشود و نه می‌خواهد رئیس جمهور باشد، و در صلاح روحانیت هم نیست که اینطور بشود» (12 دی 1358)، حجت الاسلام باهنر نخست وزیر شد، و بعد حجت الاسلام والمسلمین خامنه‌ای رئیس جمهور شد، و بعد مهمترین مناصب مملکتی در اختیار جماعت حجج الاسلام قرار گرفت، و در توجیه همه اینها رهبر انقلاب اعلام کرد که: «اینکه می‌گویند چرا روحانی متصدی مقامات بالا است این حرف دشمنان اسلام است. بدون اینها نمی‌شود اداره کرد مملکت را. جواب خدا را چه بدهیم؟» (به نمایندگان مجلس شورای اسلامی و سپاه پاسداران انقلاب، جماران، 9 شهریور 1361).

#### مرگبارترین جنگ بعد از مغول

میان همه دستاوردهای انقلابی ویرانگر، بیگمان خونین‌ترین و ویرانگرترین آنها جنگ ایران و عراق است، جنگی که از طرف تقریباً تمام مراکز خبری و غالب مفسران مطبوعات بی‌معنی‌ترین جنگ جهان امروز شناخته شده و درباره آن نوشته شده است: «این عجیب‌ترین جنگ عصر حاضر تاکنون صدها هزار تلفات و صدها هزار معلول و ناقص‌العضو و دو میلیون آواره و صدها میلیارد دلار خسارت برای طرفین به بار آورده است، و با این همه احتمالاً تا وقتی که منافع ابر قدرتها اقتضا کند همچنان ادامه خواهد یافت» (گاردین 11 فوریه 1984)، جنگی که اخیراً



وزیر روابط خارجی فرانسه آنرا «مرگبارترین جنگ بعد از جنگ جهانی دوم» توصیف کرد ولی از نظر خود ایران مرگبارترین فاجعه این کشور پس از قتل عامهای مغول در هفت قرن پیش بشمار میرود (و تلفات آن تاکنون از کلیه تلفات ایران در دوران تیمور، و کلیه تلفات جنگهای دویست و پنجاه ساله عصر صفوی، و کلیه جنگهای نادر بیشتر بوده است)، جنگی که نه تنها یک نسل از نوجوانان ایران را بیرحمانه به کشتارگاه فرستاده است و می‌فرستد، بلکه نیروی کار آینده کشور را نیز به نحوی جبران‌ناپذیر فلج می‌کند، جنگی که بطور منظم مدارس را خالی و گورستانها را پر کرده است و می‌کند، جنگی که دستاوردهای اقتصادی نیم‌قرن گذشته را به باد داده و سرمایه نفت کشور را بجای آنکه به مصرف سازندگی برسد به جیب سوداگران جهانی مرگ یعنی اسلحه‌فروشان غرب و شرق سرازیر می‌کند، و با این همه هیچ مجوز واقعی و قابل قبولی برای ادامه خود ندارد، زیرا این جنگ نه آنطور که جمهوری اسلامی وانمود می‌کند جنگ اسلام و کفر است و نه آنطور که عراق ادعا می‌کند جنگ فارس و عرب است، بلکه فقط جنگ دو رژیم و واقع‌بینانه‌تر از آن جنگ قدرت دو فرد است، و زور آزمائی خونینی از نوع وحشیانه‌ترین زور آزمائی‌های قرون وسطائی که بهای آنرا صدها هزار بیگناه از دو جانب به قیمت جان خود در مردابها و دشتها و کوهستانهای خون‌آلود ایران و عراق می‌پردازند.

جنگ اسلام و کفر نیست، زیرا این قربانیان معصوم از هر دو طرف، مسلمانانی هستند که در خانواده‌های مسلمان دنیا آمده‌اند، و کتاب آسمانی واحدی دارند و نماز واحدی می‌خوانند و رو به سوی قبله واحدی می‌کنند، و محرومیت‌های مشابه، رنج‌های مشابه و امیدهای مشابه دارند، و اگر مغزشوئی نشده باشند هیچکدام پاسخی برای این

پرسش ندارند که چرا باید آن دیگری را بیرحمانه به قتل برسانند.

جنگ فارس و عرب نیز نیست، زیرا اکنون قرن‌ها است که میان دو عنصر ایرانی و عرب در این منطقه از جهان همزیستی برقرار بوده است و هیچ عقل سلیمی نمی‌تواند ادعا کند که ایران قصد بازسازی امپراتوریهای هخامنشی یا ساسانی خود را دارد و یا دنیای عرب می‌خواهد دوران خلافت اموی یا عباسی را بازسازی کند. این جنگ در مراحل اولیه خود يك جنگ میهنی بود که ایرانیان آنرا بخاطر بیرون راندن متجاوز از خاك خود پیروزمندان به سامان رساندند، و مطلقاً جنگ اسلام با کفر نبود، بهمان سان که پیکار دلیرانه و قهرمانی مردم اتحاد شوروی با هیتلری‌های متجاوز در جنگ دوم جهانی جنگ کمونیسم با ناسیونال سوسیالیسم نبود بلکه «جنگ کبیر میهنی» ملل شوروی برای درهم شکستن آلمان اشغالگر بود، و این واقعیتی بود که استالین با واقع‌بینی بسیار بیشتر از عمالمداران جمهوری اسلامی آنرا علیرغم خواسته خود پذیرفت.

ولی از آن هنگام که ایران فرصتی بسیار مناسب را برای پایان دادن بدین جنگ بعنوان حریف فاتح از دست داد و به سودای صدور انقلاب اسلامی به جهان‌گشائی روی آورد، دیگر این جنگ يك جنگ میهنی نیست و به همین دلیل امکان پیروزی در آن نمی‌رود، ولو آنکه هر روز تعداد بیشتری از فرزندان ایران در میدان‌های آن بجاک بیفتند.

این جنگ فریب بسیار جلوه‌های دیگر نیز دارد: دولت اسلامی در عین آنکه همفکر و همزبان متعصب اخوان المسلمین و بنیادگرایان اسلامی است، بحدی که عکس یکی از افراد همین سازمان را به پاس قتل انورالسادات در تمبر رسمی خود چاپ می‌کند، نه تنها

کشتار دسته‌جمعی ده تا بیست هزار نفر از افراد همین سازمان را در «حما»ی سوریه بکلی نادیده می‌گیرد بلکه رئیس جمهوری همان کشور را نزدیکترین دوست و هم‌رزم خود در پیشبرد اهداف جمهوری اسلامی می‌شمارد و تازه در این مورد نیز یا از روی بی‌اطلاعی و یا از روی عمد، فراموش می‌کند که همین دوست و هم‌رزم استوار پیش از آنکه بنوبه خود جمهوری اسلامی را پشتیبان نیرومند کشورش در مبارزه با تجاوز صهیونیستی بخواند در نطق رسمی خود در کاخ گلستان (تهران، 7 دی 1354) خطاب به «دوست عالیقدر» دیگری گفته است: «ما در مبارزه ملی خود علیه تجاوز صهیونیستی در قضیه فلسطین به رهبری عالی آن اعلیحضرت و تایید و جانبداری قاطع شما از موضع عادلانه خودمان دلگرم هستیم، و من یقین دارم که دیدار کنونی من نقطه عطف بسیار مثبتی در توسعه باز هم بیشتر این همکاریهای ثمربخش دو کشور خواهد بود».

و باز عمداً یا سهواً نه تنها در مورد رئیس جماهیریه لیبی دوست نزدیک دیگر جمهوری اسلامی ماجرای پرو صدای موسی صدر و ادعاهای شیعیان لبنان را در این باره فراموش می‌کند، بلکه این را نیز نادیده می‌گیرد که همین آقای رئیس جماهیریه در سال گذشته رساله مبسوطی در تخطئه اصول تشیع تألیف و منتشر کرده است. و در همان حال که صحبت از آزاد کردن قدس است، همین جمهوری اسلامی بروی خود نمی‌آورد که مسئولترین مقام دولت اسرائیل، ژنرال آریل شارون وزیر پیشین دفاع آن کشور، بارها، چه در اورشلیم، چه در واشنگتن و چه در پاریس، اعلام داشته است که: «ما از زمان روی کار آمدن حکومت کنونی ایران مرتباً بدین دولت انواع اسلحه و جنگ‌افزار سبک و سنگین تحویل

داده‌ایم» و هربار نیز اضافه کرده است که: «البته در تمام این موارد دولت امریکا بطور کامل در جریان فروش و تحویل سلاحهای استراتژیک از سوی اسرائیل به جمهوری اسلامی بوده است.»

طبعاً در این جنگ عجیب، که سلاح روسی از راه سوریه برای ایران فرستاده می‌شود و سلاح آمریکایی از راه اسرائیل، و هر دوی این سلاحها از راه مستقیم برای عراق، مهمترین رسالت هردو کشور، گذشته از انباشتن جیب اسلحه‌فروشان و انهدام روزافزون تأسیسات صنعتی و اقتصادی یکدیگر برای تأمین سفارشهای آتی میلیاردی دلاری به بیگانگان، آن چیزی است که ژنرال ایتان رئیس پیشین ستاد ارتش اسرائیل با صراحت خاصی چنین مشخص کرده است: «جنگ ایران و عراق نه تنها ما را از ناراحتی دچار دردسر نمی‌کند، بلکه بسیار هم خوشوقت می‌شویم که این دو مملکت هرچه می‌توانند بیشتر همدیگر را بکوبند و از پای درآورند.»

#### در بازار یاک باختگان

آنچه خواندید ترازنامه سود و زیان ملتی بود که پنج سال پیش از این، بر سرمایه‌گذاری کلانی که در طول سالیان دراز در امر ساختن آینده خود کرده بود خط بطلان کشید و همه آن را بحساب سوخت منظور داشت، با این برداشت که در سرمایه‌گذاری تازه‌ای در این سودای سرنوشت، هم تمامی این سوخت کلان را جبران کند و هم سودی بسیار فزونتر برگیرد.

بدین سان بود که در پایان سال 1362، ملت ایران بجای اینکه کارکرد انجام برنامه عمرانی ششم کشور را در دسترس خود داشته باشد، کارکرد دوران پنج ساله

«غیر عمرانی» جمهوری اسلامی را در دسترس خویش یافت. و این کارکردی بود که از هیچ جهت از جهات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، ملی یا بین‌المللی، حتی یک دستاورد مثبت نشان نمی‌داد، زیرا همچنانکه در سرمایه‌گذاری برای انقلاب جز صداقت و پاکدلی توده‌های ساده‌دل همه چیز بر پایه فریب گذشته بود، در مرحله نتیجه‌گیری از انقلاب نیز، جز از جانب همان توده‌های ساده‌دل و نیک‌اندیش، همه چیز بر پایه فریب گشت. و این فریب از همان هنگامی آغاز شد که به دستاورد نوحاسته انقلاب، «جمهوری اسلامی ایران» نام داده شد.

اصولاً قید عنصر «جمهوری» در این عنوان فریبکارانه بود، زیرا مفهوم جمهوری - که ظاهراً کارگردانان انقلاب فقط تعبیر ضد سلطنتی آنرا درک کرده بودند - مطلقاً با نحوه حکومت «ولایت فقیه» مطابقت ندارد. جمهوری یک مکتب حکومتی غربی است که قبل از هر چیز بر پایه حکومت ملت بر ملت و اعمال حق قانونگذاری بر اساس اراده‌ی ملی - اصلی که صراحتاً با فلسفه حکومتی ولایت فقیه تباین دارد - متکی است. و این مباینت را از همان آغاز کار، خود بنیادگرایان نیز متذکر شدند، چنانکه سازمان معروف «حزب التحریر» در 8 شهریور 1358 طی بیانیه‌ای خطاب به «حضرت امام خمینی و مجلس خبرگان» نوشت: «اصولاً نظام اسلام نظام جمهوری نیست، بلکه نظام خلافت است، و پیروی دولت اسلامی از دستورات مجلسی که شامل نمایندگان ملت است با احکام اسلام تناقض دارد، زیرا در اسلام ملت حق حاکمیت و قانونگذاری را ندارد، و این منحصراً حق خلیفه یا امام است که خداوند او را رئیس مردم و صاحب اختیار تام در حکومت بر آنان قرار داده است، و بفرض هم نمایندگان ملت رای‌ی بدهند این رای برای خلیفه یا امام الزام‌آور نیست.»

قید عنصر «ایرانی» نیز فریبي بیش نبود، زیرا تنها مفهومي که این کلمه در ترکیب «جمهوری اسلامی ایران» داشت حدود جغرافیایی سرزمینی بود که این حکومت در آن مستقر شده بود، و در خارج از این محدودیت هیچ رابطه عاطفی میان دستگاه حاکمه با واقعیت فرهنگی و تاریخی ایران وجود نداشت.

در این باره اصولاً خود اعظم جمهوری اسلامی از همان اول آب پاکی را روی دست ملت ریختند، چنانکه رهبر انقلاب اظهار داشت: «این حسابهایی که مطرح است که ما ایرانی هستیم و برای ایران چه باید بکنیم یک امر بی اساسی است.» (در ملاقات با خانواده امام موسی صدر، 6 شهریور 1359)، و ابوالحسن بنی صدر نخستین رئیس جمهوری رژیم، نوشت: «ایرانیست فقط می تواند در اسلامیت معنی و مفهوم پیدا کند، و در خارج از آن هیچ معنی و مفهومی ندارد.» (روزنامه انقلاب اسلامی، 12 شهریور 1358)، و حسین موسوی نخست وزیر همین جمهوری اعلام داشت که: «مسئله اتکاء به ارزش نظام تاریخی ایران سوغاتی است که بمنظور اسلام زدائی از فرنگ صادر شده، همانطور که برگزاري هزاره فردوسی در سال 1313 توطئه‌اي از جانب غربی‌ها برای نابودی اسلام بود.» (مقاله هنر و ناسیونالیسم، 11 شهریور 1361)، و «حجت الاسلام والمسلمین» خونی‌ها نایب رئیس مجلس شورای اسلامی و نماینده تام الاختیار «امام» در شعائر حج، بقول معروف اصلاً از بیخ عرب شد و گفت: «اصولاً بنده چه ارتباطی دارم با فارس بودن؟ و چه افتخاری دارم به ایرانی بودن خودم؟» (مصاحبه با روزنامه کیهان، 13 مرداد 1361). بدین ترتیب میبایست فقط اصالت عنصر «اسلامی» نارسا دو عنصر «جمهوری» و «ایرانی» رژیم نوخاسته را جبران کند - و ظاهراً این همان چیزی بود که میلیون‌ها مردمی که برای

روي كار آوردن اين رژيم خودشان را به آب و آتش زده بودند از آن انتظار داشتند - منتها در ميدان عمل معلوم شد كه آنچه آنها از حكومت اسلامي درك کرده بودند با آنچه قرار بود واقعاً درك كنند «مختصري» تفاوت داشته است، همانطور كه آن خدائي هم كه آنان با ادراك سنتي «رحمن الرحيم» به نامش انقلاب کرده بودند با خدای «قاصم الجبارين» كه در عمل بدانان عرضه شد «مختصري» تفاوت داشت.

### بزرگترین مظلوم تاریخ

البته در تاريخ ساخته و پرداخته بشر، اين نه اولين بار بود - و نه آخرين بار خواهد بود - كه خدا عملاً تبديل به بزرگترین مظلوم تاريخ ميشد، زيرا وي در هر زمان و در هر مكان بطور مستمر آلت جرم و سپر بلاي قدرت‌طلبان براي فتنه انگيختن و آدمكشان براي آدم كشتن و غارتگران براي يغما كردن و شيادان براي فریفتن قرار گرفته است، بي‌آنكه هيچيك از اينان در هيچ عصر و زماني، خود را به ارائه وكالتنامه‌اي از جانب وي ملزم ديده باشند، و بي‌آنكه جز ادعای خودشان سندی براي اين نمايندگي تام‌الاختيار ارائه کرده باشند.

تنها در يكصدساله اول پس از كشف امريكا توسط ماجراجويان اسپانيائي، اين «سربازان عيسي مسيح» از 70 تا 90 ميليون مردم دو امپراتوري بزرگ از تك و اينكا در مكزيك و پرو، فقط 3 ميليون و نيم نفر باقي گذاشته و بقيه را بنام همان عيسي مسيح كه در تمام عمرش حتي تحمل ديدار يك قطره خون را نداشت، قتل عام كردند. و تقريباً مقارن همان زمان، در اين سوي دنيا در «بلاد عظيمه اسلام» بنام محمد و بنام خدای محمد، بفرمان سلطان سليم عثمانی

40000 شیعه ساکن آناتولی را در یکروز بعنوان محارب با خدا سربریدند و در همان وقت بفرمان شاه اسمعیل صفوی 30000 سنی ساکن تبریز را بهمین عنوان محارب با خدا ارّه کردند. در جنگهای صلیبی به امر «ریچارد شیردل، شهسوار کلیسا» 12000 اسیر مسلمان را در راه خداوند مسیح گوش تا گوش سربریدند و به امر صلاح الدین ایوبی «سردار شیردل اسلام» سر 12000 اسیر مسیحی را در راه خدای محمد از تن جدا کردند. امیر تیمور گورکانی - که قرآن را از برداشت و تفاخر می‌کرد که حتی شان نزول غالب آیات آنرا میداند - در 47 قتل عام که بلااستثناء بنام خداوند و به نام اسلام صورت گرفت بیش از 400000 نفر را سر برید و از سرهایشان مناره‌ها ساخت، که از این رقم هفتاد هزار آن از مردم اصفهان بودند، و هر بار نیز خداوند را سپاس گفت که توفیق این طاعت را بدو مرحمت فرموده است. و یزیدبن مهلب - که نام پرافتخارش زینت‌بخش یک میدان بزرگ پایتخت جمهوری اسلامی شده است - بخاطر اینکه هنگام محاصره گرگان سوگند خورده بود که پس از پیروزی از خون مردم این شهر آسیاب بگرداند و در آن به اندازه یک وعده غذایی خود گندم آرد کند، 40000 نفر را سر برید تا احترام سوگندی را که بنام خدا خورده بود، محفوظ داشته باشد.

#### اولین حکومت الله در روی زمین

بنام همین خدا بود که در بامداد 12 فروردین 1358، تشکیل «اولین حکومت الله در روی زمین» طی پیامی به همه امت از طرف بنیانگذار این حکومت اعلام شد، و بعداً بعنوان توضیح بیشتر، رئیس مجلس شورای اسلامی همین حکومت آنرا اولین حکومت واقعی اسلام بعد از خلافت علی نامید و آیت الهی از فقهای شورای نگهبان آن اعلام داشت که «در



طول تاریخ پس از ائمه اطهار اولین بار است که حکومت اسلامی واقعاً زمینه اجرا پیدا کرده است.»

منکر نمی‌توان شد که از همان آغاز کار این جمهوری، نشانه‌های برونی و قابل لمس یک «حکومت اسلامی» به حد وفور به مومنین ارائه شد: چکمه بپایان طبقه حاکمه پیشین جای خود را به عمامه‌بسران طبقه حاکمه نوین سپردند، مسئولان و غیر مسئولان امور ریش گذاشتند و کراوات نبستند، و زنان یکسره بدرون مقنعه و چادر رفتند. جلسات هئیت دولت و بعداً مجلس شورای اسلامی و سایر مجالس رسمی، هر بار با تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید آغاز شد، و اقامه نماز جماعت و نماز جمعه که «دشمن شکن» نام گرفت در سراسر مملکت تعمیم یافت. نوشیدن الکل و روزمخواری اکیداً ممنوع شد و بانگ «الله اکبر» بطور منظم از رادیوها و پشت بامها و مساجد همراه با فریادهای مرگ بر امریکا، و بر صهیونیسم، و بر شوروی، و بر استکبار جهانی طنین انداخت، و شعارهای نه شرقی و نه غربی فراگیر شد. ولی از همانوقت، خیلی‌ها بر این عقیده بودند که همه اینها اگر هم برای یک حکومت واقعی اسلامی لازم باشد، کافی نیست، زیرا فکر می‌کردند که بسیاری از حکومت‌های اسلامی دیگر نیز در گذشته، با آنکه «نخستین حکومت الله در روی زمین» نبوده‌اند، همین مراتب را دقیقاً رعایت می‌کرده‌اند. مثلاً ریش و عبا را شمر و یزید نیز داشته‌اند، و خلفای غاصب اموی و عباسی هم بجای چکمه نعلین می‌پوشیده‌اند، و اقامه نماز جماعت در هیچ حکومتی از حکومت‌های اسلامی متوقف نمانده بود، و زنان در این کشورها تقریباً همیشه حجاب و مقنعه داشته‌اند، و شرب الکل در آنها، ولو بصورت ظاهر ممنوع بوده است.

و باز می‌دانستند که همین فریادهای الله اکبر را عساکر معاویه در جنگ با علی بصورتی رساتر از سربازان علی

سرداده بودند، و خوارج بلندتر از هر دوي اينها تكبير گفته بودند. و مي دانستند كه بانگ مرگ بر استكبار جهاني لااقل هفتاد سال است شعار كمونيستهاي سراسر دنيا است، هرچند كه بسياري از آنان نه تنها مسلمان نيستند، بلكه حتي به خدا نيز اعتقادي ندارند. و شعار «نه شرقي نه غربي» گذشته از ايران شعار مشترك غالب كشورهاي جهان سوم است، با آنكه در ميدان عمل همانند خود ايران، عدم وابستگي آنها به غرب و شرق از مرحله شعار تجاوز نمي كند.

اين واقعييت را حتي خود ولي فقيه - در زماني كه هنوز پيشواي مطلق جمهوري اسلامي ايران نبود و فقط روحاني بلند پايه اي در نجف بود - صريحاً متذكر شده و نوشته بود: «شما كه داعيه پيروي از حضرت اميرالمومنين را داريد، ببينيد آيا همچگونه پيروي و مشايعت واقعي از آن حضرت مي كنيد؟» (جهاد اكبر صفحه 212).

و اتفاقاً اين پيروي واقعي همان چيزي بود كه مردم «از بند رسته» اين جمهوري الهي - چه مومن و چه غير مومن - عميقاً خواستار آن بودند، زيرا كه آن گم شده اي كه اينان داشتند ريش و عبا و تحت الحنك و مقنعه نبود، فرياد الله اكبر نيز نبود، برخورداري از عدالت و از حكومت قانون، و رهائي از قيد و بند زور و اجحاف و تبعيض بود، آن «حكومت عدل اسلامي» بود كه نسل بعد نسل، روحانيت مبارز و غير مبارز از آن سخن گفته و تحقق آنرا موكل به وقتي كرده بود كه حكومتهاي جائز و غاصب جاي خود را به «ولايت اسلامي» سپرده باشند.

و اکنون كه اولين حكومت «علي وار» پس از دوران حكومت خود علي در ايران برروي كار آمده بود، طبعاً انتظار مسلم آنها اين بود كه تعاليم و اوامر و احكامي كه خود علي براي حكومت عدل الهي داده بود، دقيقاً مورد اجرا قرار گيرد. بخصوص كه اين تعاليم مشخص بود و كاستي و يا

ابهامي نداشت، زيرا همه آنها قبلاً در نهج البلاغه علي مدون شده بود، و نهج البلاغه نيز نه تنها در دوران جمهوري اسلامي، بلكه در همه دوره حكومت «طاغوت» در دسترس عموم ايرانيان قرار داشت، و حداقل دو بخش مهم آن، يكي پيمان نامه علي با مالك اشتر نخعي والي مصر، و ديگري وصيتنامه علي به فرزندش امام حسن، به همين احكام و دستورهاي حكومت اختصاص يافته بود، كه نمونه هائي از اين دستورها چنين بود:

«اي مالك، من ترا به شهرهائي فرستادم كه پيش از تو حكمرانان دارس و حكمرانان ستمگر در آنها بودند و مردم به كارهاي تو همان نظر مي كنند كه تو به كارهاي حكمرانان پيش از خود مي نگري، پس بر نفس خود مسلط باش، و مهرباني با رعييت را در دل خود جاي ده، و هرگز از بخشش پشيمان و به كيفر شاد مباش، و به خشي كه مي تواني مرتكب شوي شتاب منما ... دربارۀ مردم انصاف را از دست مده و كسي را از رعييت بيش از همه دشمن بدار كه بدخواه مردمان باشد. كينه هيچكس را در دل راه مده، و از خود رشته هر انتقامي را جدا كن، و در تصديق سخن بدگويان و سخن چينان شتاب منما. براي امر داوري بهترين رعييت را انتخاب كن كه در لغزش پايداري نكند، و در حكم كردن به قرائن اندك اکتفا نوزد، و در هنگام شبه درنگش از همه بيشتر باشد، و حجتها و دليلها را بيش از همه مورد نظر قرار دهد، زيرا اگر جز اين باشد اين دين در دست بدکرداراني گرفتار آيد كه به هواي دل خود عمل كنند، و از دين دنيا بطلبند.

و اگر دشمن ترا به آشتي بخواند از آن سرپيچي مكن كه رضاي خدا در اين است، زيرا كه آشتي مآيه راحت لشكريان و كاهش رنجهها و آسودگي مردم شهرها است، و خدای در قرآن كريم فرمايد: اگر دشمنان به آشتي گرايندند تو

نیز آنرا قبول کن، و مگو که دشمن در باطن حيله مي‌ورزد، زیرا که خدای بدان آگاه‌تر است. به پیمانها همواره وفادار باش و وعده‌هائی را که می‌دهی نقض مکن و بترس از خونها و به ناحق ریختن آن‌ها، که در نزد خدا جرمی بزرگتر از ریختن خون‌های ناحق نیست، پس قوت حکومت را با ریختن خون حرام خواه که ترا نزد خدا و نزد من از کشتن آنانکه مستحق کشته شدن نیستند عذرخواهی نیست.»

همه اینها تعالیمی روشن و صریح بود. بهمین جهت پاسخهای روشن و صریح نیز از طرف مهمترین مراجع مسئول حکومت جانشین علی، بدانها داده شد:

- «این جنایتکارانی که در بازداشت هستند اصلاً احتیاج به محاکمه ندارند. باید فقط هویتشان را ثابت کرد و بعد همه آنها را کشت.» (آیت الله خمینی، پیام به امت، 12 فروردین 1358).

- «اگر از همان اول چند هزار نفر از اینها را در مراکز عام سربریده بودند و آتش زده بودند تا قضیه تمام شود اشکال برطرف شده بود.» (آیت الله خمینی، در معارفه با نمایندگان مجلس خبرگان، 27 مرداد 1358).

- «از نظر اسلام من در اعدام يك دختر 9 ساله هیچ مانعی نمی‌بینم، زیرا این دختر شرعاً بالغ محسوب میشود و ما او را مثل يك مرد چهل ساله می‌کشیم.» (آیت الله محمدی گیلانی حاکم شرع، مصاحبه با کیهان، 17 شهریور 1361).

- «حتی اگر يك پسر بچه 12 ساله (با آنکه او دیگر از نظر شرع بالغ محسوب نمی‌شود) هنگام شرکت در تظاهرات مسلحانه بازداشت شود تیرباران خواهد شد.» (اسدالله لاجوردی دادستان کل انقلاب، مصاحبه با کیهان، 17 شهریور 1361).

- «دادگاههای انقلاب اسلامی مظلوم واقع شده‌اند و البته صحیح هم هست که کوتاهی کرده‌اند، زیرا از پیروزی

انقلاب به بعد آن اندازه که باید اعدام نکرده‌اند. ما از بابت این مسامحه کاری از مردم عذر می‌خواهیم.» (آیت الله گیلانی، حاکم شرع دادگاههای مرکز، سخنرانی رادیویی، 26 آذر 1359).

– «مگر در تهران چند نفر اعدام شدند از این گروهکها؟ فقط هزار و اندی. و آنوقت اینهمه جار و جنجال درباره آنها براه انداخته‌اند، در حالیکه ما در مقابل بهشتی را از دست دادیم که نور دیده این ملت بود. خوشبختانه ما فرزندان منافق این آب و خاک را تا آنجا که توانسته‌ایم به امر حضرت امام کشته‌ایم، و تازه تعداد چشمگیری از آنها را هم در زندانها داریم.» (همان آیت الله، مصاحبه با روزنامه اطلاعات، 8 مهر 1361).

– «ما در اینجا کسانی را در زندان داریم که حدود شش هفت ماه حتی یکسال است بازداشت هستند و هنوز هم اسم خودشان را به ما نمی‌گویند، می‌گوئید اینها را شلاق نزنیم؟ اگر اینها زیر شلاق جان هم بدهند کسی ضامن مردنشان نیست و این عین فتوای حضرت امام است. اگرچند صد نفر اینها بی‌تکلیف در زندان بمانند کجای دنیا خراب می‌شود؟ این انقلاب جا داشت که پنج هزار نفر بلا تکلیف غیر از آنها که متهم نیستند داخل زندان داشته باشد.» (آیت الله موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور، مصاحبه رادیو تلویزیونی، 20 آبان 1361).

– «در این دادگاههای ما يك مستضعفي را که هیچ ندارد به اشد مجازات می‌رسانند، ولی کسانی که میلیونها برده‌اند بخاطر دوستی و بند و بست از مجازات معاف می‌شوند.» (آیت الله حسینعلی منتظری، خطبه 26 اسفند 1362).

اجرای دقیق تعالیم علی، نه تنها از طرف خود اعظم جمهوری، بلکه در گزارش رسمی دبیرکل سازمان ملل

متحد(13 مارس 1984)، گزارش سالانه عفو بین‌المللی(27 سپتامبر 1983)، گزارش کمیسیون جهانی حقوق بشر(12 فوریه 1984)، گزارش رسمی سازمان صلیب سرخ بین‌المللی(15 ژانویه 1984) وده‌ها گزارش دیگر مراجع حقوقی بین‌المللی نیز مورد تأیید قرار گرفت که فشرده‌ای از آنها چنین است:

«اعدامهای آشکار و پنهان، و شکنجه و آزار زندانیان و تجاوزات مکرر و گوناگون به موازین حقوق بشر، به مقیاس وسیعی در ایران ادامه دارد. از 23000 نفر که اعدام آنها بخاطر جرائم سیاسی در سال 1982 از طرف بیش از پنجاه دولت جهان اعلام شد، 80 درصد به ایران تعلق داشته‌اند. ده‌ها هزار نفر در حال حاضر بدلیل عقاید سیاسی و مذهبی خود یا بدون هیچ دلیل اعلام شده‌ای بی‌تکلیف در زندانها بسر می‌برند. اسامی و مشخصات 323 زندان در سراسر کشور و اسامی و مشخصات 1185 شکنجه‌گر این زندانها اخیراً بطور کامل در اختیار دبیرکل سازمان قرار گرفته است. شکنجه حتی در مورد زنان باردار و کودکان نیز اعمال می‌شود. دولت ایران خود تاکنون اعدام 4605 نفر را رسماً اعلام کرده است، ولی مدارکی که در دست سازمان عفو بین‌المللی است نشان می‌دهد که تعداد واقعی اعدام شدگان به مراتب از این رقم بیشتر است.»

#### امدادهای غیبی

نه تنها در مسائل قضائی، بلکه در سایر موارد مربوط به صداقت و یکرنگی اسلامی نیز تعالیم علی دقیقاً رعایت شد. مثلاً با علم کامل به اینکه در توقیع معروف امام زمان، در آستانه‌ی غیبت کبری، صریحاً اعلام شده بود که: «آن کسان که پیش از روز ظهور ما ادعای دیدار ما را بکنند دروغگو و مفتری هستند»، از همان آغاز جنگ ایران و

عراق، یعنی از چهار سال پیش، تمام دستگاه‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی اعم از روزنامه‌ها و مجلات و کتابها و رادیوها و تلویزیونها و فیلمها، همزمان با مصاحبه‌ها و سخنرانیها و وعظها و روضه‌ها و خطبه‌های نماز جمعه، با بوق و کرنا نه تنها ده‌ها بار بلکه صدها بار مدعی شدند که همین امام زمان به کرات و مرات، صبح و عصر و شب، سوار بر اسب سفید یا تانک یا زره‌پوش، و یا پای پیاده، بصورت سیدی جوان یا میانه‌سال یا پیر، نورانی یا غیر نورانی، با لباس روحانی یا نیمتنه پاسداری، با رزمندگان سپاه اسلام ملاقات و گفتگو کرده، با آنها چای خورده، عملیات جنگی آنها را رهبری کرده، و چندبار نیز توسط آنها برای امام جماران پیغام فرستاده است. (و البته اینها غیر از آن امام زمان‌هایی بودند که بدست عراقیها اسیر و بازداشت شدند.)

و با آنکه علی صریحا متذکر شده بود که هرکس که عمدا به خدا و رسول خدا دروغ بزند جایگاهش در آتش دوزخ باشد، حجت الاسلامی عالیقدر از اعظام همین جمهوری اسلامی، در مقام نمایندگی مجلس شورای اسلامی و عضو کمیسیون دفاع مجلس، مقارن با همان هنگام که ملاقاتهای امام زمان با رزمندگان اسلام صورت هر روزه پیدا کرده بود، یعنی بلافاصله پس از نخستین حمله قوای جمهوری اسلامی به بصره در رمضان 1360، معجزه‌آسا به حدیثی دست اول و «بسیار موثق» از امام جعفر صادق دست یافت که بموجب آن امام از قول جد خود علی بن ابیطالب چنین روایت کرده بود:

«امیر مومنان علی علیه السلام در روی منبر درباره آینده جهان اسلام فرمودند:

یهودیانی از غرب می‌آیند و پس از اشغال فلسطین دولتی اسرائیلی در آن بوجود می‌آورند. و آنگاه خدا بندگان

خاص خود را بسوی آنان می‌فرستد که از ایران آمده‌اند و مرکزشان قم است. و می‌بینم که این نیروها از تهران به سوی بغداد حرکت می‌کنند و بصره را به تصرف می‌آورند و در متن انقلاب دست به جنگی می‌زنند که از نصرتهای الهی برخوردار است، و رهبر انقلاب پس از فتح عراق آنها را متوجه بیت‌المقدس می‌کند که در آنجا خانه به خانه و سنگر به سنگر سراغ یهودیهای صهیونیست می‌روند و مانند میش سرشان را می‌برند و يك يهودي در فلسطین باقی نمی‌گذارند.» (از سخنرانی حجت الاسلام رضوانی در مجلس شورای اسلامی، نقل از روزنامه جمهوری اسلامی.)

و با آنکه علی صریحا به مالك اشتر هشدار داده بود که: «بپرهیز از اینکه متملقان ترا بسیار بستایند که اینان دام شیطانند»، رئیس جمهوری اسلامی ولی فقیه را رهبری نامید که «مالك رهبری او فقط با پیغمبران الهی قابل مقایسه است»، و دادستان کل انقلاب تصریح کرد که «امام ما (مانند چهارده معصوم) در حد معصومیت قرار دارند، و نماینده اول مجلس شورای اسلامی او را «زیتونه مبارکه‌ای شمرد که خداوند در قرآن کریم از آن یاد فرموده است»، و بعد هم صاف و ساده اعلام کرد که «اصلا مقرر امام کعبه است، قدس است، لاهوت است». (و احيانا خود خدا هم در او تجلی کرده است).

و روزنامه رسمی کیهان، درباره او نوشت: «آیا در تمام جهان معاصر سراغ دارید انسانی را که راست‌تر از این رهبر سخن گفته باشد؟» (5 شهریور 1360).

البته همه اینها درباره کسی گفته شد که خودش، پس از چندسال حکومت و ولایت، صریحا اعتراف کرد که: «ممکن است من دیروز حرفی را زده باشم و امروز حرف دیگری را بزنم و فردا حرف دیگری را.... این معنی ندارد که بگویم چون دیروز حرفی زده‌ام، باید روی همان حرف باقی بمانم،



وقتي فقيهي از فتوای خودش برمي‌گردد، يعني من در اين مسئله در اشتباه بوده‌ام و به اشتباهم اقرار مي‌کنم. کماينکه پيش از انقلاب فکر مي‌کردم وقتي انقلاب پيروز شد افراد صالحی هستند که کارها را طبق اسلام عمل کنند، بعد دیدم خیر، اکثر آنها افراد ناصالحی بودند و حرفی که زده‌ام درست نبوده است.» (در ملاقات با فقها و حقوقدانان شوراي نگهبان 20 آذر 1362).

منتها مسئله‌ای که بر فقیه والی پوشیده ماند این است که متأسفانه با انتخاب همین افراد ناصالح از طرف او به تصدی مسئولیتهای بزرگ قضائی و کشوری مملکت، تاکنون خونهای بسیاری به ناحق ریخته شده، بیگناهان بسیاری به ناحق زندان و شکنجه دیده‌اند، اموال بسیاری به ناحق تصرف شده و خانواده‌های بسیاری به ناحق به سوگ فرزندان خود نشسته‌اند که با اقرار به اشتباه هیچکدام از این جرائم جبران نمی‌شود. و با گفتن این هم که «من خلاف کرده‌ام به اسلام چه؟ اگر يك ظالم خلاف کرد اسلام که نکرده است» حل نمی‌شود، زیرا این حرف را کسی می‌تواند بگوید که بارها نگفته و مرتباً تکرار نکرده باشد که «ما برویم اسلام هم می‌رود».

اگر بتوان سخنانی را از جانب فقیه والی نقل کرد که واقعا نقض نشده و در آنها اشتباهی روی نداده است تنها سخنانی از این قبیل است که:

- «نفسهای ملت در سینه‌ها حبس شده، گورستانها از قبور فرزندان مملکت پر شده است. می‌خواهند ایران را به قبرستان تبدیل کنند.» (9 شوال 1398، در نجف).

- «آیا حق این ملت این است که در تهران يك قبرستان شهید برای ما درست بکنند و در جاهای دیگر هم همینطور؟ این آدم (شاه) مملکت ما را خراب کرد و قبرستانهای ما را آباد. تمام نیروهای انسانی ما از بین رفته است.» (سخنرانی

در بهشت زهرا، بهمن 1357).

- «آنوقت آدم می‌کشند، حالا هم می‌کشند. آنوقت غارت می‌کردند، حالا هم غارت می‌کنند. بساط همان بساط است، فقط تغییر اسم داده است.» (در نوفل لوشاتو، 9 بهمن 1357).

- «محمد رضا از صحنه خارج شده، اما يك مهره ديگر را به صحنه آورده‌اند. آنها از اين مهره‌ها فراوان دارند.» (بیانیه 10 بهمن 1357).

- «نقشه این است که ما را عقب مانده نگهدارند، به همین حالی که هستیم و زندگی نکبت‌باری که داریم نگه دارند تا بتوانند از سرمایه‌های ما، و از مخازن زیرزمینی و منابع انسانی ما استفاده کنند. می‌خواهند ما گرفتار و بیچاره بمانیم تا آنان زندگی مرفه خودشان را داشته باشند.» (ولایت فقیه، صفحات 14 و 15).

یاد فریدالدین عطار، عارف و حق‌شناس بزرگ بخیر، که هفتصدسال پیش درباره این «علی‌واران» جهان امروز گفت:

اي پسر، تو بی‌نشانی از علی  
عین و لام و یا  
بدانی از علی!

### خرما و خار

این «کارنامه پاک‌باختگان»، وقتی تکمیل شد که کارگردانان جمهوری اسلامی، در آن هنگام که ایران در پایان يك جنگ پیروزمندانه میهنی نیروی متجاوز را به بیرون از خاک خود رانده بود، بجای پذیرفتن تقاضای صلح طرف مغلوب در بهترین شرایط ممکن یعنی هم از موضع قدرت و هم از موضع مشروعیت، و با منت گذاشتن بر سر سازمان ملل متحد و کنفرانس کشورهای اسلامی و افکار

عمومي بين المللي - كه مسلمان منجر به تامين خسارات مورد ادعای ايران از جانب كشورهاي ثروتمند عرب نيز ميشد و پس از آن به ملت عراق امكان آن مي داد كه از رئيس كشوري كه او را بدین جنگ نافرجام كشانیده بود حساب بخواهد - تنها و تنها بخاطر حفظ حكومت خود و رويای صدور انقلاب، راه ادامه جنگ را با تجاوز به خاک دشمن برگزیدند و در نتیجه این جنگ را از صورت مشروع و از صورت میهنی آن بدر آوردند، و رئيس كشور عراق را نيز از موضع ملي مستحکمی برخوردار ساختند. و با اعلام اینکه راه آزادی قدس از كربلا و بغداد می گذرد، يك نسل تمام از نوجوانان و نوباوگان ایرانی را كه می بایست در روي نیمکتهای مدارس برای ساختن ایران فردا آموزش یابند، به باتلاقهای خونین بصره فرستادند تا بزم لاشخورها را رنگین کنند.

واقعیت مسلم این است كه راه آزاد كردن قدس از بغداد و كربلا نمی گذرد، همچنانكه این راه برای الجزائر از رباط و تونس نمی گذرد، و برای لیبی از قاهره و خرطوم نمی گذرد، و برای یمن از ریاض و مسقط نمی گذرد، و برای سوریه از بیروت و عمان نمی گذرد، و اصولاً هیچوقت راه خانه دشمنی مشترك از كوچه سنگ پرانانی كه همه كوشش آنها بستن راه یكدیگر است نمی گذرد. و اگر استراتژی پیامبرگونه ای حكم كند كه راه قدس باید قبلاً از همه این منزلگاهها بگذرد، در آنصورت صیهونیسم جهانی می تواند مطمئن باشد كه لااقل تا زمان ظهور امام زمان هیچ خطری واقعی «قدس» عزیزش را تهدید نمی كند.

تازه همه این قربانیها و همه این ویرانگریها برای «صدور انقلاب» كوششی غیر ضروری است، زیرا اگر معنی انقلاب اسلامی همین باشد كه در ایران امروز تجلی کرده است، اصولاً در دنیائی كه از سراسرش بانگ گلوله

برمي خيزد و در شمال تا جنوب و شرق تا غربش مردمي  
بيشمار در زندانها جان مي سپارند يا بدست شکنجه گران  
شکنجه مي شوند و يا گمنامانه سر به نيست مي گردند، و در  
دنيائي که در همه جايش زورگويان زور مي گويند، و  
فريبکاران فريب مي دهند و گرسنگان از گرسنگي و سيران  
از سيري مي ميرند، انقلاب مدتهاست تمام و کمال به همه  
آن صادر شده است. و اگر اسلام همين اسلام کينه و خشونت  
و گلوله و چماقي باشد که در «حکومت الله» عرضه شده  
است، باز هم مدتهاست اکثریت ملتهاي جهان امروز اسلام  
آورده اند و خودشان خبر ندارند.

اجازه دهيد کارنامه «پاک باختگان» ايران امروز را در  
اين ارزيابي عبرت انگيز سعدي خلاصه کنم که:

خرما نتوان خورد از اين خار که کشتيم

ديبا نتوان کرد از اين پشم که رشتيم

بر لوح معاصي خط عذري نکشيديم

پهلوي کبائر، حسناتي ننوشتيم

باشد که عنايت برسد، ورنه مپندار

با اين عمل دوزخيان، کاهل بهشتيم!

\* \* \*

#### نگاهی به فردا

با آنکه من مدعي غيبگوئي نيستم، ولي تا آنجا که  
مي توان با معيارهاي آزمايش شده تاريخ به سنجش پرداخت،  
جاي ترديدي نمي بينم که وضع موجود ايران جز براي مدتي  
محدود قابل ادامه نيست. در اين باره خود من در کتابي بنام  
«ايران در چهارراه سرنوشت»، نوشته بودم که: «آزمائش  
کنوني ايران در هر صورت و بهر تقدير، و با هر اندازه  
فشار و اختناق و کشتاري که براي حفظ آن صورت گيرد، و

هر قدر هم که در این موارد از شعارهای ضداستعماری و از گروگانگیری و از برانگیختن اختلافات خارجی کمک گرفته شود، و هر قدر هم که از راه تکفیر و چماق زبانه‌ها خاموش و قلمها شکسته و دانشگاه‌ها بسته و زندانها پر شوند، و هر قدر هم که پول باد آورده نفت برای حفظ این بیمار به کار گرفته شود، و هر قدر هم که سیاستهای بزرگ و کوچک بیگانه در راه هدفها و منافع خاص خود تا مدتی در نگاهداری آن کوشش کنند، باز هم مطلقاً آزمایشی محکوم به شکست است، زیرا این آزمایش در راه برقراری نظم ارتجاعی سخیف و وحشیانه‌ای صورت می‌گیرد که نه تنها در دنیای پیشرفته کنونی قابل تحقق نیست، بلکه حتی در گذشته نیز نتوانسته است تحقق یابد، بدین دلیل ساده که چرخ تمدن گردش قهقرائی ندارد، و مسیر پیشرفت بشری مسیری یکجانبه است، و دوران جاهلیت عربی نیز برای همیشه پایان یافته است.»

اضافه بر آن متذکر شده بودم که: «آزمایش کنونی ایران از این نظر نیز قادر به پیروزی نهائی نیست که کلیه برداشتها و اصول آن مخالف با فرهنگ ایرانی، روح ایرانی، ارزشهای تغییرناپذیر تمدن ایرانی است، و تاریخ نشان داده است که يك نظم غیر معقول و ناپذیرفتنی را نمی‌توان به هیچ قیمت جز برای مدتی کوتاه به يك ملت و به فرهنگ آن تحمیل کرد.»

و اتفاقاً این درست همان چیزی است که در ایران امروز می‌گذرد.

فرهنگ مرگ و عزائی به ملت ما تحمیل شده است که از دیدگاه فرهنگ ملی و کهن ایران فرهنگ اهریمن است، و فرهنگ فریبکارانه شهادتی که آن نیز فرهنگ اهریمن است، و فرهنگ کینه و خشونت و تعصبی که باز فرهنگ اهریمن است، و فرهنگ تحمیقی که آن هم فرهنگ اهریمن است،

زیرا که در فرهنگ کهن ایران آنچه مقدس است زندگی است نه مرگ، و شادی است نه شیون و عزاء، و مهرورزی است نه کینه‌توزی، و آبادانی است نه ویرانی، و آزادگی است نه تعصب، و جهان‌بینی است نه قشریت، و فقط آن شهادتی مقدس است که در راه آرمانی مقدس انجام گیرد. و نه تنها بخاطر شهیدپروری آنها با وعده کاخهای بهشتی و اطعمه و اشربه بی‌حساب، و دسته دسته حوریانی که هر صبحگاه با کره می‌شوند.

در تاریخ کهن ایران که هیچ چیزی در آن تازگی ندارد، این اولین آزمایشی از این قبیل نیست، ولی آرزو کنیم که آخرین آنها باشد. شاید یکی از جالبترین این آزمایشهای نافرجامی که از این پیش برای تحمیل یک فرهنگ غیرملی به فرهنگ ایران انجام گرفته است داستان بسیار معروف ضحاک تازی باشد که همه ما آنرا از زبان «ابر سخنگوی» فرهنگ ایران، در «ابر دفتر» این فرهنگ شنیده‌ایم، و با اینهمه از فرط تازگی گوئی صفحه‌ای از تاریخ امروز ایران است که هزار سال پیش از این رقم خورده است.

\* \* \*

اگر فرهنگ کهن ایران فرهنگ همیشه پیروز باشد - و تاکنون نیز غیر از این نبوده است - در این صورت بیگمان آزمایش نافرجام کنونی ایران به پایان خواهد رسید. ولی آنچه برای ملت ما واقعا سرنوشت ساز است فقط پایان این آزمایش نیست، موفقیت در آزمایش آینده و نحوه انجام چنین آزمایشی است، که باید رستاخیز ملی واقعی، و بازگشت ما را به خانواده بشریت پیشرو - و نه به موزه باستان شناسی یا نمایشگاه فسیل‌های ماقبل تاریخ - در پی داشته باشد.

در این که رستاخیز ملی سرنوشت حتمی و تخلف ناپذیر ملت ما است تردیدی نداشته باشیم. البته بسیاری از ایرانیان غالباً پاکدل ولی احساساتی، و خسته از بار رنجها و

نومیدیه‌ها، که با گذشت سالیانی چند از انتظار و بی‌تکلیفی افق روشنی را در برابر خویش نمی‌بینند، ولی اینان در عین پاکدلی از واقعیت‌های آزمایش شده تاریخ کشور و ملت خویش بی‌خبرند. واقعیت‌هایی که شاید یکی از گویاترین آنها را بتوان از زبان صاحب‌نظری از صاحب‌نظران بزرگ فرهنگ فرانسه، کنت دوگو بینو، شنید: «بررسی عمیق در تاریخ این ملت به من آموخته است که آنهایی که با هویت ملی و اصالت فرهنگی آن به ستیزه می‌خیزند تلاشی بی‌حاصل میکنند، زیرا که دیر یا زود همه آنان از میان می‌روند و ایران همچنان برجای می‌ماند. من هر وقت که به این ملت سرسخت می‌اندیشم، سنگ خارائی را در نظر می‌آورم که همه سیلابها و طوفانها را از سر می‌گذرانند، و باز سنگ خارا باقی می‌ماند.» ولی اگر بخواهیم این سنگ خارا باقی بمانیم، این بار باید چنانکه گفته شد آگاهانه، بی‌خیال‌پردازی و بی‌خوشباوری، و با واقع‌بینی کامل پا به صحنه ایران فردا و دنیای فردا بگذاریم، و برای این کار دفتر همه این خوشباوریها و خیالبافیها را همراه با دفتر انقلاب راه گم کرده خویش ببندیم.

قبل از همه، توجه داشته باشیم که عصر ما تنها عصر پایان رؤیاهای خوش خود ما نیست، عصر پایان رؤیاهای همه بشریت معاصر است، رؤیاهایی که نسلهای دو قرن اخیر، نخست در جوامع پیشرفته جهان و بعد در سایر جوامع جهانی، بقول کلیم کاشانی یکروز را صرف بستن دل بدانها کردند و روزی دیگر را صرف کندل دل از آنها، هرچند که برای این دل‌بستن و دل‌کندن بهای بسیار گرانی پرداخته بودند: انقلابهای بزرگ فرانسه و روسیه و چین، و بیش از یکصد انقلاب کمتر بزرگ دیگر در شرق و غرب و شمال و جنوب جهان (گذشته از قریب هشتصد کودتائی که 190 تا از آنها تنها در یک کشور کوچک بولیوی انجام گرفته است)

باضافه دو جنگ جهانگیر با بیش از پنجاه میلیون نفر تلفات و صدها جنگ ویرانگر محلی و منطقه‌ای، و صدها جنگ ویرانگر داخلی، و جنگ‌های جاری جهان حاضر خودمان (که بنابه گزارش انستیتوی BROOKINGS و اشینگتن جنگ کنونی ایران و عراق یکصد و بیست و هفتمین آنها از هنگام پایان جنگ جهانی دوم است) همه با این امید همراه بود که این قربانیها و رنجها و ویرانیها، برقراری نظم انسانی‌تر و عادلانه‌تری را برای جوامع بشری همراه داشته باشد. اما در عمل هیچیک از این آرزوها تحقق نیافت، و قانون تغییرناپذیر و سرتاسری جهان امروز ما، مانند دیروز و مانند پریروز، همان «قانون جنگل» باقی ماند، منتها فقط رنگ و روغن آن تغییر کرد.

رؤیای «آزادی، برابری، برادری» انقلاب کبیر فرانسه، عصر استعمار جهانی اروپائیان و ظهور دیکتاتورهای میلیتاریست و فاشیست و دو جنگ ویرانگر بین‌المللی و سرانجام عصر نو استعماری امروز را به دنبال آورد، و رؤیای جامعه بی‌طبقه و غیراستثماری انقلاب کبیر روسیه، بدل به چنان واقعیت وحشتناکی شد که بقول معروف اگر مارکس و انگلس امکان زنده شدن داشتند با دیدار آن سخته می‌کردند، و رؤیایی که منشور استقلال آمریکا برای بنیان‌گذاری جهانی نو بر پایه عدالت بر اساس آن پایه‌ریزی شده بود در عمل بصورت امپراتوری بیرحم دلار درآمد که خدای آن فقط رنگ سبز اسکناس‌های این امپراتوری را دارد، و در پیشگاه این خدا همه گونه قربانی در همه جا که باشد، مجاز است. حاصل رؤیای انقلاب کبیر چین نیز ظهور یک ابر قدرت تازه نفس و سلطه‌جوی سوم در صحنه بین‌المللی بود که از همان آغاز کار خود تمام حسابهای ایدئولوژیک را در محاسبه ریاضی قدرت کنار گذاشت. شاید دلپذیرترین همه رویاهای بشر قرن حاضر،



رویای سازمان ملل متحد و رسالت والای جهانی آن بود. سازمانی که در پی موحش‌ترین جنگ تاریخ بشر و ده‌ها میلیون نفر قربانی و هزاران میلیارد خسرات مالی، بوجود آمد تا بموجب اساسنامه خود «نسل‌های آینده بشری را از بلای جنگ که تنها در طول زندگانی یک نسل دو بار جهان بشریت را به خاک و خون کشیده است در امان دارد، و مرجعی باشد که ازین پس همه اختلافات جهانی در آن از راه تفاهم و سازش و نه از طریق اعمال زور حل و فصل شوند.»

ولی همین سازمان در مدتی کمتر از چهل سال، از صورت بزرگترین پارلمان تاریخ بشر بصورت یک «شیر بی یال و دم و اشکم» درآمد که امروز دیگر حتی کوچکترین مملکت جهان، اگر هوس زورگوئی بکند و امکان این زورگوئی را نیز داشته باشد، وجود آنرا مانعی بر سر راه خود نمی‌بیند، و اصولاً به یاد آن هم نمی‌افتد، مگر وقتی که بخواهد تاییدیه‌ای بر سیاست خود از آن دریافت دارد. اما اگر چنین تاییدیه‌ای علیه خود او صادر شده باشد بقول معروف تره برای آن خورد نمی‌کند، چنانکه جمهوری اسلامی خودمان فی‌المثل برای محکوم کردن استعمال گاز شیمیائی از جانب عراق از این سازمان می‌خواهد که با اتفاق آراء این جنایت را محکوم کند، اما وقتی که همین سازمان باتفاق آراء در شورای امنیت خود گروگانگیری را محکوم می‌کند نه فقط این جمهوری اسلامی خود را ملزم به قبول آن نمی‌بیند، بلکه همه سازمان را آلت دست شیطان بزرگ اعلام می‌کند. همچنانکه اسرائیل نیز، وقتی که آراء همین سازمان جهانی تشکیل دولتی بدین نام را تجویز می‌کند، این رأی را واجب الاجرا میدانند، ولی وقتی که همین سازمان باتفاق آراء آبادی‌سازی در سرزمین‌های اشغالی اعراب را محکوم می‌کند آنرا از زبان رئیس جمهوری خود مورد حملات رسمی قرار می‌دهد.

واقعیت این است که دنیای کنونی ما دیگر دنیای هیچ آرمان بزرگی نیست. حتی دنیای آرمانهای کوچک نیز نیست. دنیای خودخواهیها و سودطلبیهای غالباً حقیرانه‌ای است که هیچ کشوری، هیچ جامعه‌ای، در اعتراف بدانها نه تنها احساس شرمساری یا ناراحتی نمی‌کند، بلکه شاید در آن نوعی مایه برای تفاخر نیز می‌یابد.

### فراموش‌شدگان جهان ما

از دیدگاه پیشرفته‌های باورنکردنی دانش و تکنولوژی بشری، عصر ما مسلماً عصر طلایی همه تاریخ تمدن انسانی است، ولی عصر طلایی عدالت و پیشرفت اجتماعی جامعه جهانی نیست، حتی عصر مفرغی آن هم نیست. بهترین نمودار این حقیقت، آمارهایی است که بطور منظم، و در سطوح مختلف عمومی یا تخصصی و جهانی یا منطقه‌ای، از طرف مراکز رسمی جهان پیشرفته، سازمان ملل متحد، سازمان بهداشت جهانی، سازمان آموزشی و فرهنگی جهانی، بانک بین‌المللی و سازمانهای مسئول کشورهای صنعتی منتشر می‌شود. و بعنوان نمونه می‌توانیم به یکی از این اسناد اشاره کنیم که تحت عنوان: Global Report to the President در سال 1980 توسط هیئتی از کارشناسان درجه اول امریکائی در واشنگتن برای رئیس جمهوری امریکا تهیه شد. بموجب این گزارش در حال حاضر از کمتر از پنج میلیارد نفر مردم جهان امروز، 500 میلیون نفر دچار کمبود کامل تغذیه هستند و 1500 میلیون نفر از گرسنگی می‌میرند، یعنی روزی 137000 نفر، پنج برابر حد متوسط تلفات روزانه جنگ جهانی دوم! در صورتیکه اگر مقدار کالری و پروتئین غذایی موجود در دنیا بصورت متوازن توزیع شود، حد کافی سرانه مصرف

ضروري كه 2000 كالري و 40 گرم پروتئين در روز است براي تمام مردم جهان تامين مي‌شود. ولي در حال حاضر بطور متوسط آمريكائيها 30 درصد و اروپائيها و استراليائيها 20 درصد زيادتر از اين حد ضروري مصرف مي‌كنند و از اين راه مرتبا تعداد بيشتري از آنها از پرخوري مي‌ميرند، و دو سوم از كشورهاي جهان سوم روزانه 400 تا 800 كالري سرانه كمبود مصرف دارند و مرتبا به تعداد بيشتري از گرسنگي مي‌ميرند.

چندي پيش روزنامه معتبر «لوموند» فرانسه (14 اكتوبر 1983) نوشت: «در كنفرانس ملل متحد كه درباره كمك به كشورهاي جهان سوم در سپتامبر امسال در پاریس تشكيل شد هيچ نتيجه‌اي بدست نيامد زيرا از يكطرف امريكا اعلام كرد كه حاضر به كمك تازه‌اي نيست، از طرف ديگر كشورهاي بلوك سوسياليستي گفتند كه خودشان را مسئول جبران خساراتي كه استعمار به بار آورده نمي‌دانند، و از جانب ديگر ژاپن نيز با نزاکت افزود كه كار زيادي در اين مورد نمي‌تواند بکند. ولي در پس اين بي‌تفاوتي وحشتناك ما نمايندگان متمدن جهان پيشرفته چه مي‌گذرد؟ بزرگترين قتل عام تاريخ بشريت كه هر سال بيش از مجموع قربانيان اردوگاههاي مرگ هيتلري و استالين و كليه ديكتاتوريهاي ديگر جهان و بيش از مجموع تلفات هردو جنگ بزرگ جهاني آدم مي‌كشد، زيرا اگر در سال 1958 طبق آمارهاي رسمي در دنيا فقط روزي 500 نفر بطور متوسط از گرسنگي مي‌مردند اين رقم امروز به حدود روزي 140000 نفر رسیده است. البته مسئولان جهان ثروتمند مرتبا ناراحتي اخلاقي و همدرديهاي صميمانه خود را در مورد اين قربانيان اظهار مي‌دارند، ولي عيب كار اينجا است كه تاكنون هيچ پندار و موعظه‌اي شكم گرسنه‌اي را سير نکرده است.»

در همين دنيا سالي 40 ميليون نفر از ضعف تغذيه و تراخم كور مي‌شوند، و سالي 13 ميليون بچه، معادل صد

برابر قربانیان بمب هیروشیما، بخاطر فقدان پزشك و دارو جان می‌سپارند، درست مثل اینکه هر روز از روزهای سال يك شهر کامل با جمعیت متوسط، پر از بچه، از روی زمین محو شود. و کماکان ماده 25 منشور ملل متحد حاکی است که: «هر انسانی از افراد بشر حق مسلم برخورداري از حد کافي تامین بخصوص در زمینه‌های خوراك، پوشاك، مسكن، بهداشت و خدمات ضروري و اجتماعي دارد.»

و باز در همین دنیا، طبق آمار منتشره از طرف سرویس پژوهشی کتابخانه کنگره آمریکا، به همین گرسنگان جهان سوم تنها در ظرف شش ساله 1975 تا 1981 از طرف هشت کشور آمریکا، شوروي، فرانسه، انگلستان، آلمان، ایتالیا، چین، اسرائیل، 211 میلیارد دلار اسلحه فروخته شده است، و هیچکدام از بلوک‌های شرق و غرب، کمونیستی یا کاپیتالیستی، در این سوداگری مرگ نه تنها هیچ اشکال اخلاقی یا انسانی ندیده‌اند، بلکه بمناسبت کسب درآمد بیشتری برای اقتصادهای نابسامان خود خیلی هم مفتخرانه از آن یاد کرده‌اند. و تازه این در هنگامی بوده که هنوز دو گاو شیرده تازه بنام ایران و عراق تمام دار و ندار خود را به این بازار پر رونق سرازیر نکرده بودند.

فراموش نکنیم که آگاهی به همه این واقعیتهای برای فرد فرد ما ضرورت کامل دارد، زیرا خود ما فردا به عنوان یکی از همین کشورهای جهان سوم به صحنه چنین دنیایی قدم خواهیم گذاشت، و خواه ناخواه با چنین شرایطی روبرو خواهیم بود و چنین نیروهای بازدارنده‌ای را بر سر راه خویش خواهیم یافت.

#### معجزه دمکراسی

اشتباه اساسی دیگری که باید از آن احتراز کنیم، این

است که تصور کنیم «دمکراسی» بخودی خود مشکل‌گشای همه مسائل ما و نسخه معجزه‌آسای همه دردهای جامعه ما خواهد بود. اگر بخواهیم دمکراسی آینده ایران را بر چنین انتظار ساده‌لوحانه‌ای بنیاد گذاریم، شاید حاصلی بهتر از آنچه از «جمهوری» ما قبل تاریخی امروز کشور خودمان عایدمان شده است در پیش رو نداشته باشیم.

واقعیت این است که دمکراسی فی‌نفسه هدیه‌ای آسمانی برای هیچ جامعه‌ای نیست، بلکه روش حکومتی پیشرفته‌ای است که برخورداری از آن در گرو شایستگی هر جامعه برای بهره‌گیری از آن است، و تازه این شایستگی فرهنگی و آموزشی، باید با یک اقتصاد پیشرفته تکمیل شود. بهمین جهت است که از 170 کشور جهان امروز، رژیم دمکراسی به مفهوم غربی آن، فقط در 26 کشور به طور صحیح حکومت می‌کند که از آنها بجز سه کشور ژاپن و اسرائیل و تا حدی هند، بقیه بی‌استثناء از خانواده اروپائی هستند، چه در خود اروپا یا آمریکای شمالی، و چه دنباله‌های آنان در بقیه دنیا، و همه اینها جوامعی هستند که زیربنای فکری و فرهنگی و رشد آموزشی و پیشرفت اقتصادی خود را از خیلی پیش آغاز کرده و بدون مواجهه با شرایط اضطراری، قدم بقدم با محکم‌کاری در این راه پیش رفته‌اند، به اضافه اینکه در راه توسعه اقتصاد خود غالباً از غارت استعماری یا استثماری بقیه جهان نیز کمک شایان گرفته‌اند. و ما که از هیچیک از این شرایط برخوردار نیستیم باید برای استقرار واقعی دمکراسی در کشورمان خود را آماده گذشتن از هفتخوان رستم کنیم، نه آنکه اعلام رسمی بازگشت دمکراسی را به کشور، کافی بدانیم.

و فراموش نکنیم که در این راه نه تنها انتظار کمک زیادی از دمکراسیهای دیگر نمی‌توانیم داشت بلکه می‌توانیم با اطمینان کامل در انتظار کارشکنیهای بسیار از جانب آنان

نیز باشیم، زیرا غالب این دمکراسی‌های موفق، امروز نیز مانند گذشته فقط برای حفظ مقررات دمکراتیک در جوامع خودشان احترام و تعهد قائلند، و نه برای رعایت همین مقررات در جوامع جهان سوم. و از نظر آنان بهره‌گیری از برتری‌های مسلم اقتصادی و نظامی و سیاسی جهان پیشرفته به منظور پرکردن چاله چوله‌های اقتصاد جهان شمال از کیسه‌های خالی جهان جنوب هیچ منع قانونی و اخلاقی ندارد (در این مورد خوشبختانه رژیم‌های دمکراتیک خلق نیز با غیرخلفی‌ها توافق نظری کامل دارند). و قانون اکثریت که در پارلمان‌های این کشورها معتبر است در پارلمان جهانی معتبر نیست. تازه دمکراسی صادراتی به کشورهای جهان سوم نیز، با معیارهای منافع صادرکنندگان آنها، به دمکراسی‌های خوب و بد تقسیم می‌شود که دمکراسی‌های مس فروش و موز فروش و کائوچوک فروش و طبعا نفت فروش، از خوبی‌های آنها هستند، و آنهایی که منافع شرکتهای چند ملیتی را به نحو کامل رعایت نمی‌کنند در ردیف بدها جای دارند.

در خارج از دو بلوک شرق و غرب بیش از یکصد و بیست کشور به دنیای سوم تعلق دارند. تقریباً همه این کشورها، به استثنای ممالک معدود صادرکننده نفت، با کمبودهای حیاتی و اساسی یعنی با فقر، گرسنگی، بیماری، بیسوادی، فساد، تعصب‌های نژادی و مذهبی و قومی، و با نفوذ همه‌جانبه اقتصادی و سیاسی شرکتهای یک ملیتی یا چند ملیتی دست به گریبانند. برای هیچیک از این کشورها دمکراسی - با همه جاذبه‌ای که دارد - مسئله اصلی نیست، مسئله اصلی آنها گرسنگی و فقر و جهل است، و تازه آن دمکراسی واقعا برای آنها ارزش دارد که با بافت تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خود این ملتها تطبیق یافته باشد، نه یک دمکراسی صرفاً صادراتی که بصورت یک

نسخه واحد براي اجتماعاتي با روحيات اجتماعي و با فرهنگهاي ملي بکلي متفاوت از طرف بزرگان باشگاه شمال تجويز و غالبا تحميل شود، زيرا اين نوع دمکراسي اکثرا از مرحله حفظ منافع خود اين باشگاه فراتر نمي رود.

درمورد ايران اين موضوع اهميتي خاص پيدا مي کند، زيرا اين کشور خود بنيانگذار نوع خاصي از حکومت و از فلسفه حکومتي در تاريخ جهان است که از همان زمان افلاطون و هرودوت مورد تذکر و تحليل قرار گرفته، و در تمام طول تاريخ ايران در قالبهاي مختلف ولي با زيربنائي واحد ادامه يافته است، و در ايران فردا نيز مي بايد دمکراسي ما با اين بافت ديرينه و استوار تاريخي و فرهنگي و فکري و با ويژگي هاي روي و اجتماعي جامعه ايران بصورت واقعي و نه به موجب «ماده قانون مصوبه» تطبيق داده شود، تا بتواند بجاي «جامه عاريت» همان «کهن جامه» خودمان منتها با برش و دوخت جهان نو باشد.

#### عنصر ايراني و عنصر اسلامي

مسئله اساسي ديگري که بايد در ايران فردا بصورت روشن حل شود، نحوه رابطه دو عنصر ايراني و اسلامي است، که در گذشته اساسا مسئله اي حل شده محسوب مي شد، ولي «کلیدداران انحصاري اسلام» در ايران امروز، با روي کار آمدن خود، اين مسئله را بصورتي حاد و در جهت نفي کامل عنصر ايراني مطرح ساخته اند. در اين مورد بهترين سرمشق کار ايران فردا مسلما سرمشقي مي تواند باشد که در طول چهارده قرن از جانب فرهنگ ايراني و فرهنگ اسلامي در بهترين صورت تفاهم و آميختگي آنها ارائه شده است. ولي شايد بهتر باشد که پيش از طرح اين مسئله در محدوده ايراني ويژه آن اين موضوع از ديدگاهي کلي تر يعني

در سطح جهانی مورد بررسی کوتاهی قرار گیرد:  
چند سال است موضوع «بیداری اسلام» بصورت يك پدیده هیجان‌انگیز عصر حاضر مورد بحث و سائل ارتباط جمعی جهان بخصوص دنیای غرب قرار گرفته است، و در این مورد «اسلام‌شناسان» پیر و جوان دانشگاهها، با توجه به اینکه این موضوع با حیثیت و اعتبار حرفه‌ای آنان ارتباط مستقیم دارد، تفسیرها و تعبیرهای جنجالی و غالباً ضد و نقیضی ارائه کرده‌اند و می‌کنند.

ولی هیچ واقعیتهای نامطلوبتر از این نمی‌تواند باشد که این موضوع برای عده‌ای صرفاً ابزار تبلیغاتی کسب قدرت یا حفظ قدرت کسب شده و برای عده‌ای دیگر یکنوع دکان تحصیل درآمد بیشتر یا اعتبار شخصی زیادتر قرار گیرد، زیرا اصولاً در شأن يك آئین آسمانی نیست که با آن مانند يك حزب سیاسی یا يك مبارزه انتخاباتی عمل شود. و اتفاقاً آنچه تا کنون در این زمینه شده درست با این برداشت تطبیق می‌کند.

احتمالاً يك علت این امر این است که در کشورهای اسلامی، بخلاف سایر جوامع جهان، تقریباً هر تحول و تغییری در لوای نام و عنوان اسلام صورت می‌گیرد، ولو آنکه انگیزه آن مطلقاً جنبه مذهبی نداشته باشد، مثلاً اگر ملتی مانند الجزایر برای رهائی خود از بند استعمار کهن قیام می‌کند، و یا ملتی مانند افغانستان بمنظور عدم قبول يك استعمار نو سلاح بر دست می‌گیرد، به همه اینها رنگ اسلامی زده می‌شود، در حالیکه انگیزه‌های واقعی، هر چند که مسلماً ضداسلامی نیست، ولی در محدوده مسائل اسلامی نیز نیست. جالب است که در این مورد حتی قیام سازمان آزادیبخش فلسطین نیز، که سازمانی است غیرمذهبی با تعداد زیادی از مبارزان مسیحی و چپ‌گرایان کمونیست، قیامی اسلامی معرفی می‌شود.



نظیر همین مبارزات استقلال طلبانه و مبارزات اجتماعی داخلی در دو قرن گذشته در جهان مسیحیت نیز بکرات انجام گرفت، همچنانکه در حال حاضر در سرزمینهای متعددی از آمریکای لاتین و کشورهای مختلفی از خاور دور انجام می‌گیرد ولی اینها هیچکدام به حساب بیداری مسیحیت یا بیداری بودائسم گذاشته نشد، و نمی‌شود. بعنوان يك مسلمان ایرانی، که وارث فرهنگ جهان‌بینی است و نه فرهنگ تعصب و قشریت، باید حتما فراموش نکنیم که يك ائین جهانی، مانند اسلام، نمی‌تواند برای تسجیل برتری خود به بنیادگرایی روی آورد، بلکه نیاز بدان دارد که همواره پیشروی از پیشروان دانش و فرهنگ جهان باشد، همچنانکه در قرون اولیه اسلام بود، و فراموش نکنیم که نه تنها امروز هیچیک از امکانات جهانگشایی اسلامی - که بنیادگرایان همواره مبلغ آنند - چه در صورت نظامی و چه در صورت مسالمت‌آمیز آن برای هیچ کشور مسلمان و حتی برای مجموعه کشورهای اسلامی وجود ندارد، بلکه جهان اسلامی در صورت بروز يك فاجعه نظامی در سطح بین‌المللی اصولاً قادر به دفاع از موجودیت خودش نیز نخواهد بود، کما اینکه نزدیک چهل سال است علیرغم تجهیز تمام نیروهای مادی و معنوی جهان عرب و علیرغم برتری شکننده جغرافیایی و منابع انسانی و طبیعی آنها، و علیرغم برخورداری از ثروتهای بی‌حساب نفتی، و با وجود پنج جنگ بزرگ و سی سال مقاومت مسلحانه پیگیر و يك تحریم بزرگ نفتی در سطح جهانی و علیرغم کسب پیروزیهای پیاپی در سازمان ملل متحد و سایر مراجع بین‌المللی، جهان اسلام تاکنون توانایی رویارویی پیروزمندانه با کشور کوچکی چون اسرائیل را نیافته است، و اگر هم امروز کشوری چون سوریه خود را آماده این رویارویی اعلام می‌دارد، بخاطر آن است که بیش از ایمان

اسلامی سربازان خویش به سلاحهای بسیار پیشرفته‌ای که از یک ابر قدرت خدا ناشناس دریافت داشته است اتکاء دارد. احتمالاً این واقعیت را کارگردانان جمهوری اسلامی خودمان نیز تاکنون عملاً دریافته‌اند، زیرا آنان هم مثل سایر جهانیان شاهد آن هستند که با همه برتری انسانی این جمهوری و با وجود موج شهیدپروری و شهادت‌طلبی که صدها هزار نوجوان ایرانی بنام آن به قربانگاهها فرستاده می‌شوند، نیروهای «اسلام» تاکنون نتوانسته‌اند بر قوای «کفر» صدامی غلبه کنند تنها بدلیل آنکه سوداگران مرگ با حسابهای خاص ولی غیر اسلامی خودشان سلاحهای بیشتر و کشنده‌تری در اختیار عراق گذاشته‌اند، و هر دو طرف مجبور به جنگیدن با همین سلاحهایی هستند که از مرگ‌فروشان دولتی یا خصوصی جهان امروز گدائی می‌کنند، و چون چنین می‌کنند جریان وقایع نیز تابع محاسبات این مرگ‌فروشان است نه تابع درجه ایمان اسلامی افراد آنها، زیرا متأسفانه تاکنون نه گلوله‌ای ساخته شده است که شعور تشخیص مومن را از غیر مومن داشته باشد، و نه بمبی ساخته شده است که کافران را دود بکند و به ساحت مسلمانان جسارت نرزد.

ششصد سال پیش جهان غرب این واقعیت را بخوبی دریافت که تا وقتی که خود را به دانش و بینش عالی جهان آنروز اسلام مجهز نکند، نمی‌تواند با این دنیا رویارویی کند، و بطریق اولی نمی‌تواند در پی استیلا بر آن برآید. ولی وقتی که بدین دانش دست یافت، و سپس از آن فراتر رفت، نه تنها تفوق نظامی و سیاسی و اقتصادی خود را بر جهان اسلام تأمین کرد، بلکه تقریباً بر سراسر جهان غیراسلامی و غیر غربی نیز تفوق یافت، هرچند که در این استیلاطلبی خود از هیچ اصلی بجز «قانون جنگل» پیروی نکرد.

با چنین سابقه‌ای، امروزه جهان اسلام پیش از مجهز شدن به دانش و فن و تکنولوژی پیشرفته دنیای صنعتی، در

عین حفظ ارزشهای اسلامی خود، با چه نیروئی می‌تواند در دنیای زور و زر محلی واقعی از اعراب داشته باشد؟ و چگونه مسلمانان می‌توانند فقط با پریدن به سروکول یکدیگر، و با جنجال و شعار و تظاهر ادعای بیداری اسلام را بکنند؟

اگر همه مسلمانان بدین حقیقت پی نبرده‌اند، کاش لااقل هر مسلمان ایرانی بداند که نه پولهای بادآورده و زودگذر نفت - ولو آنکه میلیاردهای آنها صرف خرید و انبار کردن سلاحهای بشود که جز با تکنولوژی پیشرفته خود سازندگانشان قابل استفاده نیست - و نه شعارهای «دشمن شکن» مرگ بر ابرقدرتها و بر استکبار و بر صهیونیسم و بر جهانخواران، هیچیک تجدید عظمت جهان اسلام را تضمین نمی‌کند و منتها نتیجه‌ای که می‌تواند داشته باشد این است که با تضعیف موقعیت محلی یک ابرقدرت موقعیت محلی ابرقدرت رقیب آنرا تقویت کند.

«عملیات انتحاری» نیز مسلماً بسیار فداکارانه و ایثارگرانه است، ولی این فداکاری حاصلی در دراز مدت نمی‌تواند داشته باشد، زیرا متأسفانه تا کنون هیچ عمل انتحاری و هیچ عمل تروریستی، معادله‌ای از معادلات پیچیده جهان امروز را در نهایت امر تغییر نداده است.

آنچه اسلام، چه در دنیای عرب، چه در دنیای ایرانی یا ترک یا پاکستانی و یا سایر سرزمینهای آسیائی و آفریقائی بدان نیازمند است، بیداری کاذب نیست، دستیابی کشورهای اسلامی به دانش و بینش و فرهنگ و صنعت جهان پیشرفته امروز است تا جهان اسلام را از این بابت به خودکفائی برساند و از در یوزگی نزد دیگران و استثمار شدن توسط آنان باز دارد. و این خودکفائی تنها از راه شعار و هیاهو و تبلیغ بدست نمی‌آید.

به موازات این واقعیت، باید این واقعیت بزرگ دیگر نیز برای هر جوان ایرانی امروز و فردا روشن باشد که اسلام او متباین با ناسیونالیسم ایرانی او نیست و دلیلی نیز ندارد که با آن متباین باشد، زیرا اصولاً هیچ موج فکری جهانی خواه مذهبی، خواه مرامی، خواه فلسفی، در هیچ دورانی نتوانسته است ویژگیهای فرهنگی خاص ملتها را تغییر دهد، و بعکس همیشه خودش را با آنها تطبیق داده است.

فرشته ای نگهبان

این واقعیت «شاه سخن» گفتگوی طولانی ما است، بهمین جهت اجازه می‌خواهم این گفتگو را در همین جا به پایان رسانم، و از آن چنین نتیجه‌گیری کنم که کلید اصلی پیروزی ملی ما، بخصوص نسل جوان ایران امروز، در بازسازی ایران آزاد و آباد فردا، بازگشت به اصالت فرهنگی خودمان، به ارزشهای دیرپا و جاودانی این فرهنگ و به نیروی زاینده و حیات بخشی است که از روز نخست در آن نهفته بوده و هویت ملی ما و استمرار تاریخی ما را در درازای هزاران سال در برابر کلیه حادثات کمرشکن و طوفانهای سهمگین تاریخ محفوظ داشته است.

به گفته صاحب‌نظر نامی فقید رنه گروسه: «فرهنگ ایرانی مشعل فروزانی است که در سپیده دم تاریخ ایران در این فلات پهناور و افروخته شد، با این رسالت که تا شامگاه این تاریخ همچنان روشن‌گر راه مردم آن بماند و تندباد هیچ حادثه‌ای آنرا خاموش نکند.»  
«بدهای حادثه» تاریخ ما، منجمله آخرین بد حادثه،

همواره در هنگامی روی دادند که ما از اصالت فرهنگی خودمان کناره گرفته و به بیراهه رفته بودیم، و از این راه به فرهنگ خودمان، یعنی به خودمان دروغ گفته بودیم.

بر اساس این تحلیل کلی، می‌توان دریافت که در ایران فردا ایرانی بودن باید جای خودش را داشته باشد و مسلمان بودن، برای کسانی که بخواهند آگاهانه مسلمان بمانند، جای خودش را، و هیچ دلیلی نیست که این دو در کنار هم نباشند.

هر صفحه از صفحات تاریخ اسلامی ایران بیانگر این واقعیت است که از همان صدر اسلام، همین ایرانیانی که آئین اسلام را پذیرفتند، مسلمانی خویش را با قبول سلطه سیاسی و فرهنگی بیگانه مرداف قرار ندادند، و بهمین جهت در همان زمانی که سایر ملت‌های مفتوحه عرب در شمال آفریقا و در آسیای نزدیک و میانه زبان خود را همراه با هویت فرهنگی خویش از دست دادند و یکسره عرب شدند، ایرانیان در عین پذیرش اسلام نه زبان عرب را پذیرفتند، نه تاریخ کهن خویش را از یاد بردند، و نه اصالت فرهنگی خود را از دست دادند. حتی از راه محکم‌کاری بایگانی کوه پیکری را بنام شاهنامه فردوسی برای حفظ جاودانی اسناد و مدارک این هویت ملی و تاریخی فراهم آوردند. و از آن بیشتر، به گفته «جواهر لعل نهرو» در کتاب معروف کشف هند «این خود عربها بودند که بسرعت مغلوب نفوذ فرهنگی ایران شدند و بجای فرهنگ ساده و بیابانی خویش فرهنگ پیشرفته ایران را پذیرفتند.»

هر ایرانی فردا، در ایرانی که می‌باید بازسازی شود، باید عمیقاً احساس کند که اول ایرانی است و بعد مسلمان است، زیرا ایرانی بودن لااقل بیست و هشت قرن تاریخ مدون دارد، که ازین مدت تاریخ اسلامی ایران فقط چهارده قرن آن را شامل می‌شود، و اتفاقاً اوج شکوه ایران را در تاریخ جهان در همین نیمه اول آن می‌توان یافت. و باید این

حقیقت را نیز عمیقاً احساس کند که هویت فرهنگی و هویت ملی او واقعیتی نیست که با ظهور اسلام به دو نیم شده باشد، بلکه واقعیت مستمر چندین هزار ساله‌ای است که قسمت اسلامی آن تنها بخش خاصی از آنرا تشکیل می‌دهد، و در این بخش هویت و فرهنگ ایرانی او در قالبی غیر از قالب کهن ادامه یافته است.

در ایران فردا، دانسته و مصمم به دنیای بیرحمی که در انتظار ماست قدم بگذاریم، با آگاهی کامل بدین واقعیت که اگر هم در چنین دنیایی، کشوری دشمن سوگند خورده ما نباشد، بهر حال هیچ کشوری دوست سوگند خورده ما نیز نخواهد بود.

جز به خودمان اتکاء نداشته باشیم و پیروزی خویش را جز از خودمان نخواهیم و بدانیم که راهی که در پیش خواهیم داریم راهی بس ناهموار است که برای پیمودن آن به بهره‌گیری از تمامی نیروها و استعدادهاي خویش نیاز داریم، زیرا که ما با خطاي خودمان، خویش را در نقطه آغاز این راه قرار داده‌ایم و باید همه چیز را از صفر شروع کنیم.

در ایران فردا، دیگر زندانیان اهریمن نباشیم. مفهوم از بندرستگي را فقط در خلاصي ظاهري خودمان از پنداره‌هاي باطل فرهنگ تحميلي کنوني و قوانین باطل رژیم غیرملي و ضدملي کنوني نجوئیم، بلکه در وراي آن، در پیوند نزدیک با اصالتهاي فرهنگي دیرینه خودمان و با ارزشهاي کهن و جاودانی آن بجوئیم. با وقوف کامل به تمام دشواریها و مسئولیتها، تمام مبارزه‌ها و تلاشها، تمام رنجه‌ها و فداکاریهائی که در راه بازسازی واقعي ایران و تحویل آن به نسلهاي آینده در انتظار ما است، آگاهانه و واقع‌بینانه قدم به میدان آزمایش تازه خود - شاید بزرگترین آزمایش تاریخ خود - در «سوداي تاریخ» بگذاریم، و درین آزمایش حتي يك لحظه از یاد نبریم که کلید پیروزي ما تجدید پیمان ما با

اصالتهای تاریخی و فرهنگی خودمان و با «خودی» خودمان  
است. در درک عمیق مفهوم این سخن عارفانه حافظ است که:  
سالها دل طلب جامجم از ما می‌کرد  
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

از کتاب  
پس از هزار و چهار صد  
سال

آنچه هر ایرانی هزاره سوم  
میباید در باره واقعه‌های  
چهارده قرن تاریخ اسلامی کشورش  
بداند

اکنون خواه ناخواه به آخر سخن رسیده ایم، هر چند  
که «به پایان آمد این دفتر، حکایت همچنان باقی». در  
صفحاتی که گذشت، کوشیدم تا با ارائه  
ترازنامه‌ای کلی از عملکرد 1400 ساله دستگام‌های  
سه گانه خلافتها، حکومتها و روحانیت‌های تاریخ اسلامی  
کشورمان - و همه جا بر اساس منابع بسیار معتبر خود  
جهان اسلام و در عین حال بررسی‌های وسیع پژوهشگران  
سرشناس دو قرن گذشته جهان غرب - شرایط لازم را، تا  
آنجا که در چنین کتابی ممکن باشد، برای کمک به یک  
حسابرسی چهارده قرنی از جانب ایرانیان امروز فراهم  
آورده باشم.

آنچه در صفحات پیشین در ارتباط با ستون‌های سود  
و زیان این ترازنامه خواندید متأسفانه حکایت از زیانی  
سراسری داشت و از سودی ناموجود. و منطقاً نیز جز  
این نمیتوانست باشد، زیرا که این بازار سودا از بنیاد بر  
تقلبی مضاعف در تاریخ و در دین بوجود آمده بود، و بر  
زنجیره دروغهایی که با آنکه چهارده قرن تمام تکرار



شده اند همچنان در داوری تاریخ ماهیت دروغین خود را حفظ کرده اند. در باره هر يك از اینها توضیحاتی کمابیش مبسوط در فصول مختلف این کتاب خوانده آید و در همین فصل پایانی نیز مرور کوتاه شده دیگری را بر آنها خواهید خواند.

\* \* \*

در اسلام شمشیر و غارتی که برای برونمرزبان عربستان به ارمغان آورده شد، در هیچ مقطع زمانی و مکانی و در هیچ شرایط سیاسی و اجتماعی، عامل مذهب بر عامل سیاست و حکومت برتر نهاده نشد و هرگز اتفاق نیفتاد که رعایت موازین مذهبی از جنایتها و توطئه ها، و از بیعدالتی ها و سوجدویی ها و فسادهای اخلاقی که بعداً قانون رایج همه حکومت‌های «اسلامی» از کار در آمد مانع شده باشد. این واقعیت از همان فردای روز درگذشت محمد، یعنی از سقیفه بنی ساعده آشکار شد و دیگر هرگز جای خود را به واقعیتی خلاف آن نداد. آنچه حتی بر نزدیکترین صحابه محمد حکومت میکرد تنها شوق رسیدن به ریاست بود... حتی خانواده خود محمد نیز از این قانون کلی برکنار نماند، زیرا هنوز سالی چند بر مرگ وی نگذشته بود که همسر سوگلی او آشکارا به روی پسر عم و داماد وی شمشیر کشید، و نزدیکترین یاران این پسر عم درین گیرودار جانب دشمن او را گرفتند، و از معتبرترین صحابه محمد یعنی ده نفری که به نشان منتهای اعتماد پیامبر به درستی و پارسائیشان از جانب او عشره مبشره (ده بهشتی) نام گرفته بودند، دست کم هفت نفرشان بزرگترین غارتگران صدر اسلام از کار درآمدند.

تاریخ صاحبمقامان جهان اسلام، از امیرالمؤمنین های 144 گانه آن گرفته تا رهبران سیاسی

چند هزار گانه آن و تا بیضه داران شرع چند هزار گانه دیگر آن، بهمان اندازه که از ریاست طلبان و سودجویان آکنده است، از مردان دین خالی است، زیرا که به چنین مردان دین اگر هم گهگاه در اینجا و آنجا پیدا شده اند اجازه یا امکان «فضولی» داده نشده است. اگر از 263 پاپ که تا به امروز به جانشینی عیسی نشسته اند 33 پاپ نخستین در راه انجام رسالت خود کشته شدند و در میان بقیه آنان نیز بهمان اندازه پاپهای ناصالح وجود داشته اند که پاپهای صالح، در سلسله 144 خلیفه جهان اسلام، بیش از 4 نفر (ابوبکر، عمر، علی، عمر بن عبدالعزیز) ازین حیث مورد قبول شناخته نشده اند، و تازه در داوری جهان تشیع، صلاحیت سه نفر از این چهار نفر نیز شدیداً مورد تردید یا انکار قرار گرفته است.

بهمین سان، برخلاف شعار خوش آهنگی که از آغاز در جهان اسلامی تکرار شده است، اسلام سفارشی شمشیر و غنیمت با آنکه در همه مدت 1400 سالی که بر آن میگذرد تقریباً در همه این سرزمینها بر سریر قدرت بوده و همه دستگاههای حکومتی و قضائی و آموزشی را در اختیار خویش داشته است، نه اعتلای اخلاقی نسبت به دوران های ماقبل اسلامی مردم آنان برایشان بهمراه آورده است و نه اعتلای اجتماعی. اجرای عدالت در این جهان تقریباً همیشه به گردن زدن و دست بردن و سنگسار و حد و تعزیر و همه اینها در مورد خرده پایان و «آفتابه دزدان» محدود مانده است، همچنانکه پارسایی نیز در نماز جماعت و روزه داری و حرمت باده نوشی و درازی ریش مردان و قطر حجاب زنان خلاصه شده است، ولی در همه این احوال، بصورتی پیگیر دروغ گفته شده، بصورتی پیگیر ناتوانان مورد زورگویی توانمندان قرار گرفته اند، و بصورتی پیگیر فساد اخلاقی و فساد

مالي در گسترده ترين صورت خود بر اين جوامع حکمفرما مانده اند. هم اميرالمؤمنين هايي که ادعاي نمايندگي بلاعزل خدا و پيامبرش را در روي زمين داشته اند، و هم چماقداراني که از جانب آنها يا بنام آنها بر سرزمينهاي اسلامي حکومت کرده اند، بارها و بارها مخالفان خود را با قيد سوگند امان داده و آنها را بعد از تسليم کشته اند. بارها همينان بزرگان قوم را بنام اخوت اسلامي به ضيافت دعوت کرده ولي در مجلس ضيافت بجاي دادن دست بر ادري بدانان سرهايشان را بريده و گاه نيز بر سر اجساد خونينشان سفره غذا گسترده اند. سودجويي و ارتشاء و مال اندوزيهاي سرسام آور چنان رايج بازار اينان بوده است که در هيچ مقطع زماني و مکاني ديگري در تاريخ جهان بالاتر از آنها نميتوان يافت. شمار خليفه ها و پادشاهان اسلام پناهي که ظل الله يا کلب آستان علي لقب داشته اند و با اينوصف از افراط در باده نوشي يا همجنس بازي مرده اند تقريباً شمار همگي اين اسلام پناهان است. سوداگران در همه ادوار با نادرستي ها و سودجوئي هايي که به برکت کلاه شرعي ابداعي بيضه داران دين رنگ ظاهرالصلاح بخود گرفته اند عامل احتکارهايي بوده اند که هزاران قحطي زده را به کام مرگ کشانده اند ولي سوداگران از مکه بازگشته را از اين راه به ثروتهايي باز هم بادآورده تر رسانيده اند.

ترازنامه کلي اين اسلام سفارشي ترازنامه بي افتخاري است که با همه آنکه ميتواند از دیدگاه دکانداران دين رضاييت بخش باشد، از نظرگاه خود دين، از ورشکسته ترين ترازنامه هاي تاريخ جهان است.

\* \* \*

از روزي که شمشيرکشان سعد و قاص «مساوات» اسلامي مورد ادعاي مورخان و مفسران تاريخ اسلام - و نه تنها مورخان و مفسران ديروز اين تاريخ، بلکه بسياري از همفکران قرن بيستمي و قرن بيست و يکمي امروزي آنان را نيز - بصورت غارتگري سازمان يافته اي براي مردم ايران به ارمغان آوردند، تا به امروز، اين بازي دهشتناک مرگ و خون هرگز متوقف نشده است. آسيبي خون چهارده قرن تمام در کشور ما در گردش مانده است و تنها گردانندگان اين آسيا بوده اند که جابجا شده اند: عربهاي سعد و قاص جاي خود را به ترکهاي سلطان محمود غزنوي داده اند، و ترکان غزنوي به ترکان غز، و ترکان غز به ترکان سلجوقي، و ترکان سلجوقي به ترکان خوارزمشاهي، و ترکان خوارزمشاهي به مغولان، و ايلخانان مغول به تاتاران تيمور، و تاتاران تيمور به ترکان آق قويونلو، و ترکان آق قويونلو به ترکان قرا قويونلو، و ترکان قرا قويونلو به قزلباشان صفوي، و قزلباشان صفوي به ترکان افشار و ترکمنان قاجار، و ترکمنان قاجار با فترتي کوتاه دوباره به ميراث بران سعد و قاص. در طول 1400 سال، 81 دودمان سلطنتي بزرگ و کوچک با 498 شاه و نيمچه شاه و خان و امير و سالار بر سراسر ايران يا بر بخشهايي از آن حکومت کرده اند که تاريخ حکمفرمايي تقريباً يکايک آنها تاريخ نفرت آوري از جنائت ها و درنده خويي ها و ستمگري ها و فسادها است.

صاحبنظري، البته بيغرض، در ارتباط با اين «مساوات» اهدايي سعد و قاص و شمشيرکشان او، در نقدي بر کتاب تولد ديگر من نوشته است: «با از بين رفتن قيد و بند طبقاتي از ميان ميليونها کارگر و کشاورز و پيشه ور، استعدادهايي امکان دانش آموزي و باروري پيدا کردند و به مجرد اينکه در جامعه آرامش لازم برقرار

گردید این استعدادهای شکوفا و بارور گردیدند»، و صاحب‌نظری دیگر، او نیز امیدوارم بی‌غرض، در نقدهای دیگر بر همین کتاب از داخل ایران، اظهار نظر کرده است که: «... با یورش اسلام و با وعده‌های از بین بردن اختلافات طبقاتی و ایجاد عدالت اجتماعی، مردم ایران مشتاقانه اسلام را پذیرفتند و از محدودیتهای طبقه بندی جامعه ساسانی نجات پیدا کردند و به شکرانه این نعمت سهم درجه اولی در تکامل فرهنگ اسلامی ایفا کردند».

با اینهمه، ارزیابی واقع بینانه تر و بسیار کمتر خیالبافانه‌ای را در همین راستا، از صاحب‌نظر ایرانی دیگری که او را نیز مانند دو صاحب‌نظر دیگر شخصاً نمیشناسم، در همان نشریه ناشر هر دو اظهار نظر بالا، میتوان یافت که:

«دعوی از میان رفتن مالکیت و اشرافیت مستمر خاندانی در ایران بر اثر پایان یافتن دوره ساسانی و ظهور عصر جدید اسلامی حقیقتاً میبایست سبب روی آوردن مردم به فعالیتهای گوناگون و رشد و شکوفایی در همه جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه گردد، اما این امکان نتایج بسیار زیانبار دیگری به‌مراه آورد، بدین معنی که وجود برابری و حقوق مساوی برای همه افراد در دستیابی به هر شغل و مقامی، سبب شد که هر قداره بند و عیار و غلامی به فکر حاکم شدن و طمع به سلطنت رسیدن و تصاحب قدرت بیفتد، و این موجب طغیانها و جنگها و نزاعهای محلی مختلفی گردید که مرتب رو به گسترش میرفت و هر دم مدعیان تازه‌ای برای حکومت ظهور میکردند. در این میان خلفای عباسی که حکومت مرکزی اسلامی را در دست داشتند از قدرت یافتن هر یک از مدعیان نگران میشدند و با برانگیختن مدعیان تازه‌ای علیه آنها و تقویتشان موجب جنگ و جدال تازه‌تری میشدند تا افراد

تضعیف شوند و نتوانند خطری جدی برای خلافت باشند... این رقابت‌ها و نزاع‌ها خرابی‌ها را هر روز بیش از روز پیش می‌کرد. در این جنگ‌ها که همگی در داخل کشور و بین هموطنان صورت می‌گرفت بیش از همه منابع تولیدی مملکت آسیب‌دید و به ویرانی و نابودی کشیده می‌شد و باعث بروز فقر و آشفتگی بیشتری می‌گردید. هر چه بیکاری و فقر در اثر از بین رفتن منابع تولید فزونی می‌گرفت افراد زیاده‌تری آماده می‌شدند تا گرد یک گردنکش جمع شده و به طمع دستیابی به غنائم و غارت والی یا امیر ناحیه مجاور به قیام و جنگ برخیزند، و این دور تسلسلی از فقر، پریشانی و ناامنی و هزاردستگی و بالاخره انحطاط در جامعه ما بوجود آورد. این وضع از اینجا ناشی می‌شد که دیگر شرط حکومت اصالت و نجیب‌زادگی نبود، بلکه هر گردنکش و قلدری که به ضرب شمشیر و کشتار مسند قدرت را تصاحب می‌کرد اولوالامر می‌شد و اطاعتش واجب... پذیرش این اصل «الحق لمن غلب» در مورد حکومت و مشروعیت بخشیدن به حکومت‌های زور و درست کردن دستاویزهایی بوسیله بعضی افراد که در لباس روحانی بودند برای توجیه و حقانیت آن، جنگ‌ها و ویرانی‌هایی را بوجود آورد و ویرانی و انحطاطی را ایجاد کرد که آثارش تا به امروز ادامه دارد»<sup>1</sup>.

در فصلی که در همین کتاب به کارنامه حکومت‌های اسلامی ایران اختصاص یافته است، خواندید که از پانصد پادشاه و امیر و خان که در چهارده قرن گذشته در ایران حکومت کرده‌اند، 180 نفر در جنگ‌های قدرت غالباً بدست پسران یا پدران و یا برادرانشان کشته شده‌اند، بیش

---

1 - محمد حسین سروش: «پژوهشی بیطرفانه پیرامون جامعه ایرانی پیش از اسلام و بعد از اسلام»، فصلنامه ره آورد، شماره 35، 1373.

از 100 نفر بدست همین نزدیکان خود کور شده اند، و بیش از 50 نفر در وحشیانه ترین شرایط شکنجه و آزار جان باخته اند، و در همه این احوال، توده های ستمکشیده ایرانی، چه روستاییان و چه شهرنشینان، چنان غارت شده اند که حتی لقمه نانی از آنچه با دست خودشان بوجود می‌آوردند برایشان باقی نمانده بوده است. بر این نابسامانی های روزمره، طبعاً میباید هجومها و تاراجگریهای شناخته شده مغول و ترك و تاتار و افغان را با شهرهای ویران شده، منارهای افراشته شده از سرهای بریده، قتل عامها، شکنجه گریها، جنگهای مذهبی و کتابسوزی ها را افزود که هیچوقت جای آنها در این تاریخ خون و مرگ خالی نمانده است.

در ایران عصر صفوی، که دین سالاران ما آنرا دوران زرین «طریقه حقه اثنی عشری» شناخته اند، این شمشیرکشی های سلطان محمودوار نه تنها اوج تازه ای گرفت بلکه چهره ناخوشایندتری نیز یافت، زیرا که اگر تا آنزمان قتل عام ها از جانب ترکان و تاتاران و مغولانی صورت میگرفت که به مردم ایران جز به دیده مشتکی مغلوب و اسیر نمینگریستند، «مرشدان کامل» صفوی خود زاده همین آب و خاک بودند و شمشیری را که میکشیدند بروی برادران و خواهران همزاد و بوم خودشان میکشیدند، و با اینهمه شاه اسماعیل، بنیانگذار این دودمان عصمت و طهارت، به تنهایی آنقدر بدست قزلباشان خود همین مردم خودی را سر برید یا شکم درید یا شقه کرد یا از سرهایشان مناره ساخت و یا آنها را به زنده خواران خود سپرد، که يك جهانگرد ونیزی در سفرنامه اش نوشت که از زمان نرون تاکنون زمامداری چنین خونخوار در جهان نیامده است. و همه اینها بخاطر اینکه این صوفی زاده سنی برای نشستن بر مسند پادشاهی

کشورش لازم دانسته بود که نه تنها سیدی اثنی عشری از کار درآید، بلکه امام زمان شخصاً شمشیر بر کمرش بسته باشد و او را مأمور تسلط بر سراسر جهان کرده باشد، و ایفای چنین رسالتی طبعاً ایجاب میکرد که میلیونها ایرانی که تا آنزمان بر آئین تسنن بودند، یکشبه بدل به شیعیان پر و پا قرص اثنی عشری شوند، ولو آنکه این تغییر و تحول قتل عام 20.000 نفر از آنها را تنها در تبریز بدنبال بیاورد، و قتل عامهای دیگر را در پی آن در سراسر ایران، و همه اینها در شرایطی که روضه خوانان وارداتی جبل لبنان و شام و عراق و بحرین در بالای منابر با تفاخر سخن از لاکراه فی الدین میگفتند.

\* \* \*

در اسلام چماقداری که به ایران آورده شد، از همان آغاز فرهنگ زندگی و سازندگی که زیربنای آیین و اندیشه ایران کهن بود جای خود را به فرهنگ مرگ و عزایی داد که ساختار اجتماعی جامعه اسلامی ما، بخصوص بخشی از این ساختار که دوران صفویه تا زمان حاضر را دربرمیگیرد، یکسره بر آن استوار شده است. آخوند شیعه این ارزشهای فرهنگی کهن را بصورت مجتمع ناله و شیون و سینه زنی و قمه کشی و زنجیرزنی درآورد و فرهنگ شادی را تبدیل به فرهنگ شام غریبان کرد، و برای اینکه در این تلاش تازه از هیچ کوششی فروگذار نشده باشد، «مرشد کامل»، شاه اسماعیل صفوی، در همانوقت که کاروانی از آخوندهای وارداتی را از نقاط مختلف شرق مسلمان به کشور خود فرامیخواند، وزیری بنام وزیر روضه خوانی را به اروپای مسیحی فرستاد تا راه و رسم تعزیه های مذهبی و سینه زنی ها و زنجیرکشی های مرسوم آنها را بیاموزد و



برای بهره‌گیری از آنها در ایران شیعه به ایران بیاورد. در فرهنگ مرگ و عزایی که کلب‌های آستان علی دست در دست بیضه‌داران وارداتی دین برای جان بدربرندگان شمشیرکشی‌های قزلباش طراحی کردند، درجه‌آمزش هر مؤمن در این جهان مقدار اشکی معین شد که بر مرگ شهیدان کربلا ریخته بود، و در مقابل آن حدیثی معتبر از پیامبر روایت شد که مؤمنی که حتی یکبار هم به قهقهه بخندد تا هفتاد طبقه معلق زنان در جهنم فرو خواهد رفت و تا به آن زمان نیز به هر مؤنی از او ماری و عقربی تا روز قیامت مسلط خواهد بود، و حدیثی دیگر با همین درجه اعتبار از امام جعفر صادق نقل شد که از میان تمام آفریدگانی که در روز قیامت به میدان حساب آورده میشوند، هیچ‌کس به حوض کوثر و حوریان بهشت راه نمی‌یابد مگر آنکس که بر حسین گریسته باشد، و بقیه عاقل و باطل خواهند ماند.

در قرن گذشته، ایرانی‌آزاداندیشی در همین باره نوشت «هر کس دعاهای عاجزانه شیعیان را بشنود، تصور میکند مظلوم عاجزی آنها را برای ظالمی جبار نوشته است تا به انواع زاری و خاکساری دل‌سنگ او را با خود مهربان گرداند. گویی همه عظمت پروردگار در قهاریت و جباریت او است و چیزی بنام رحمت و لطف حق وجود ندارد. این مردم هیچ قرابتی با حبیب بن مظاهر ندارند، و با اینهمه پس از هزار و چند صد سال بر مظلومیت او که مظلومیت خودشان صد درجه بالاتر از آن است می‌گیرند. اگر ایرانیان بجای اینهمه آه و ناله اندکی به روزگار خودشان می‌اندیشیدند اساس ظلم را از مرز و بوم ایران برانداخته بودند»<sup>1</sup>.

---

1 - میرزا آقاخان کرمانی در «صد خطابه»

نویسنده این هشدار خود اندکی بعد در شبی تاریک، در باغشاه تهران، در حالی که محمد علیشاه قاجار شخصاً فانوسی بر دست داشت تا میدان عمل میرغضب را روشن کند، با ساطور دژخیمی جان سپرد. با اینوصف صد و پنجاه سال بعد از او، در سالهای پایانی قرن بیستم، ولی فقیه همان مردمی که وی بدانان هشدار داده بود همچنان خطاب به روضه خوانهای قم، فتوا داد که: «1400 سال است همین منبرها، همین روضه خوانی ها، همین ذکر مصیبت ها ما را حفظ کرده اند. هیچ منبری تا پایش سینه نزنند و گریه نکنند حفظ نمیشود. ما اهل منبر هر چه داریم از همین گریه ها و سینه زنی ها است. آنهایی که با روضه و گریه مخالفت میکنند میخواهند شیعه را از میان ببرند. شما باید روضه بخوانید و از مردم گریه بگیرید. کاری کنید که هر روزی برای مردم ما عاشورایی باشد».

\* \* \*

در تاریخ مذاهب، و بیش از آن در تاریخ کلیدداران مذاهب، نوآوری‌های چندانی نمیتوان یافت، زیرا در بین الملل آخوند همچنان درها بر همان پاشنه های کهن میگردند، خواه این درها بروی کنیسه ای گشوده شوند، خواه بروی کلیسایی و خواه به روی مسجدی. منطق ها در همه حال مشابهند، فتاوی نیز. و آنچه در این هر دو راستا شنیده میشود، چه از زبان خاخامی شنیده شود، چه از جانب کشیشی و چه آخوندی، یادآور سخنی است که پیش از آن نیز از یک کلیددار دیگر قوانین الهی در روی زمین شنیده شده بود.

آنچه در سال 1290 روحانی بزرگ دوران قاجار حاج ملا علی کنی در نامه ای خطاب به ناصرالدین شاه نوشت که: «این کلمه قبیحه آزادی که این روزها شنیده

میشود اگر هم به ظاهر خوشنما و خوب است، در باطن سراپا نقص است و عیوب، و برخلاف جمیع احکام رسل و انبیا و اوصیا و جمیع سلاطین عظام و حکام و الامقام... و معنی آن این است که عوام الناس به حالت وحوش برگردانیده شوند و این مطلب قاطبه علما و فضلا را به صدا درآورده است»، صد سال پیش از او، در منشور مذهبی پاپ پی ششم در محکومیت انقلاب فرانسه آمده بود که: «این آزادی که به مردم حق اندیشیدن گستاخانه را میدهد حق نفرت آوری است که متأسفانه مجمع قانونگزاری فرانسه به عنوان برابری حقوق انسانها بر آن صحنه گذاشته است. ولی چه چیزی میتواند بیمعنی تر از برقراری چنین آزادی لجام گسیخته ای باشد که مرادف با خفقان عقل و منطق است، زیرا این حقی که به مردم داده میشود حقی است که از خداوند سلب شده است».

و آنچه شیخ فضل الله نوری در گرماگرم انقلاب مشروطیت ایران در بیانیه ای اعلام کرد که «اصل حریت اصل موذی خراب کننده قوانین الهی است، زیرا بنای قرآن بر آزاد نبودن قلم و لسان است و با جاری شدن اصل حریت ملاحظه و زنادقه خواهند توانست نشر کلمات کفریه خود را در منابر و لوایح بدهند. یکی از مواد همین ضلالت نامه ای که اسمش را قانون اساسی گذاشته اند این است که افراد مملکت متساوی الحقوقند در صورتیکه تلفیق اسلام و اصل مساوات از محالات است، چرا که بنای اسلام بر تفریق و تفاوت است، مانند تفاوت حقوق میان زن و مرد و مسلم و غیرمسلم»، پیش از او نیز در منشور پاپ گرگوار شانزدهم آمده بود که «بما خبر رسیده است که در نوشته هایی که در دسترس عمومی گذاشته میشوند از اصولی بنام آزادی قلم و بیان جانبداری میشود که مغایرت کامل با قوانین الهی و وفاداری بیقید و شرط

مؤمنین به کلیسای مقدس دارند و از این راه دشمنان دین را به نفاق افکنی به بهانه تساوی حقوقی همه افراد مملکت یاری می‌دهند. باید یکبار دیگر به عموم تفهیم شود که انکار تفاوت‌های حقوق میان مؤمنین و غیرمؤمنین مخالفت با مشیت الهی است».

آنچه آیت الله محمد یزدی رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران در باره مشروعبیت ولایت مطلقه فقیه در جمع امام‌های جمعه اعلام کرد که «مشروعبیت ولایت و حق حکومت ولی فقیه حقی و مشروعبیتی آسمانی است که مردم آنرا تعیین نمیکنند. وقتی مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند به معنای آن نیست که آن حضرت با ایمان مردم ولی شد. برخی روشنفکرانمایان در کتاب‌های خود ولایت و امامت را از یکدیگر جدا کرده اند، در حالیکه این دو یکی هستند»، پیش از او نیز در منشور کلیسای پاپ سرگیوس چهارم آمده بود که «پاپ میتواند از همه بازخواست کند، اما کسی حق بازخواست از او را ندارد، زیرا او به خواست این و آن نیامده است تا به خواست این و آن برود، و مشروعبیتش مشروعبیتی آسمانی است نه زمینی» و «هیچکس نمیتواند با ملکوت آسمانی رابطه داشته باشد مگر آنکه در هر شرایطی مطیع محض پاپ اعظم باشد، زیرا که وی نه به خواست مردم، بلکه به خواست خداوند و مسیح او بر این مقام نشسته است». و فتوایی که حجة الاسلام رفسنجانی در مقام رئیس جمهوری اسلامی در «حرم مطهر» حضرت امام خمینی داد که «اصل ولایت فقیه رمز اطاعت مطلق ملت ما از امام و محور حرکت تاریخ آینده ما است» دیرزمانی پیش از او توسط پاپ لئون سیزدهم داده شده بود که: «آنهائیکه امرزش خود را بیرون از اطاعت بیقید و شرط از رهبری کلیسای مسیح میجویند به

راه گمراهی میروند و تلاشی کفرآمیز میکنند»، و نیز توسط پاپ بونیفاسیوی هشتم که: «اطاعت مطلق از پاپ اعظم شرط اساسی رستگاری هر خدمتگزار مسیح است، زیرا هیچکس اگر هم خواسته باشد نمیتواند جز از طریق پاپ با ملکوت خدا رابطه برقرار کند».

اگر راه این دو مسیر موازی سرانجام از هم جدا شد، نه برای این بود که کلیدداران کلیسا و مسجد راه خود را عوض کردند، برای این بود که در یکی از این دو جهان چماق از دست کلیسا گرفته شد، و در دیگری چماق در دست مسجد باقی ماند. در چنین شرایط نو، این بار شورای عالی واتیکان، معروف به واتیکان دوم و بالاترین شورای مذهبی کلیسای کاتولیک، که با شرکت 2500 تن از بلندپایگان جهانی کلیسا در سال 1962 در شهر رم برپا شد، در منشور تاریخی خود اعلام کرد که: «هر فرد بشری از حق آزادی مذهبی برخوردار است، و مفهوم این آزادی این است که همه مردم جهان حق دارند دور از هرگونه اجباری از جانب افراد یا سازمانها و یا هرگونه مراکز قدرت دیگری در مورد عقیده خود تصمیم بگیرند، به نحوی که هیچ فردی در زمینه مذهب، چه در زندگی خصوصی و چه در زندگی اجتماعی خودش، چه تنها و چه بصورت مشترک با دیگران، در معرض هیچگونه تحمیلی برخلاف وجدان خود قرار نگیرد. شورا اعلام میدارد که حق آزادی مذهبی جزئی جدائی ناپذیر از اصالت انسانی هر فرد آدمی است، بدانصورت که اراده الهی و خرد انسانی بر آن تأکید نهاده اند».

و باز هم در زمان پاپ جوانی بیست و سوم، فتوای جداگانه ای بنام *Pacem in terris* در آوریل 1963 از جانب شخص او صادر شد که بموجب آن: «هر فرد بشری حق دارد خداوند را بر اساس درک شایسته وجدان خود نیایش

کند و در زندگانی فردی و اجتماعی به تبلیغ آیین خویش بپردازد. هر فردی حق دارد نوع زندگی خود را آنطور که مایل است انتخاب کند. از نظر کلیسای کاتولیک، اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد، مورخ 10 دسامبر 1948، قدمی بنیادی است که در راه برقراری یک سازمان قضائی - سیاسی برای همه جامعه بشری برداشته شده است. همه مردم نیک اندیش جهان امروز وظیفه خطیری در برابر خویش دارند، و آن برقراری روابط اجتماعی براساس حقیقت، عدالت، نودوستی و آزادی است. تلاشی شرافتمندانه برای استقرار بین المللی صلحی واقعی در مسیر نظامی که خداوند برقرار فرموده است».

و باز در زمان جانشین بسیار سرشناس این پاپ، ژان پل دوم کنونی و جانشین همان پاپهایی که او امرشان مافوق قانون و بازتاب مستقیم مشیت الهی اعلام میشد، در 12 مارس 2000 در کلیسای سن پیر رم، قلب دنیای مسیحیت، طی مراسمی که از طریق فرستنده های تلویزیونی در سراسر جهان پخش شد، پاپ اعظم از بابت جنایتها و گناهان دو هزار ساله کلیسا، و اختصاصاً از بابت جنگهای صلیبی، سرکوبگریهای مذهبی، دیوانهای تفتیش عقاید (انکیزیسیون)، سوزاندن بیگناهان به اتهام جادوگری یا ارتداد، تحمیل اجباری مسیحیت به بومیان سرزمینهای قاره نو و تجویز خرید و فروش سیاهان، از درگاه خداوند و از ارواح قربانیان این جنایات پوزش طلبید. همین پاپ قبلاً به نمایندگی از جانب همان کلیسائی که هرگونه دانشی را در بیرون از آنچه مورد قبول کلیسا بود محکوم شناخته بود از ماجرای محکومیت گالیله از طرف کلیسا معذرت خواهی کرده بود و به اصالت «بسیاری از اصول» فرضیه تکامل داروین گردن نهاده بود.

ولي در جهان در بسته اي که هنوز چماق سنتي در دست عمامه بر سران چماقدار است، کماکان آيت الهي بزرگوار در خطبه نماز جمعه خود اعلام مي‌دارد که «در قرآن تصريح شده است که با محاربين خدا و مفسدين في الارض بايد با اسلحه کمري و کلت گردنشان را زد يا دست و پایشان را برید و از بالاي کوهي پرتایشان کرد. همه اين خشونتها فرمان قرآن است و وظيفه شرعي است»<sup>1</sup>

و کماکان آيت الهي ديگر در خطبه نماز جمعه ديگري به مؤمنيني اخطار ميکند که گردانندگان رژيم ولايت فقيه براي آنان حکم پیامبران را دارند و اطاعت از ایشان فریضه شرعي است، و خود ولي فقيه نیز نماینده مستقيم خداوند در روي زمین است<sup>2</sup>، و آيت الهي سومين در نماز جمعه اي ديگر پا را از اين هم فراتر ميگذارد و هشدار ميدهد که اعضاي شوراي نگهبان از طريق رهبر ولايت فقيه مستقيماً با سرچشمه وحی در اتصالند و هر ايرادي که بر اين يا از آن گرفته شود جسارتي است که نسبت به خداوند صورت گرفته است<sup>3</sup>. و سرانجام آيت الهي چهارمين، اين بار در بيانيه اي خطاب به ملت، موضع نهايي دامان و دام پروران ايران اسلامي را بدینصورت مشخص ميکند که «آل محمد پدر امتند و هدايت و ارشاد آنها را بعهدہ دارند، يعني بدون وجود آنها امت حال يتيمي را دارد که سايه پدر از سرش کوتاه شده است. وظيفه شرعي جانشينان ائمه اطهار اين است که از اين صغيران کفالت کنند، درست مانند قيمي که از پدر

---

1 - مصباح يزدي در خطبه نماز جمعه تهران، شهريور 1378

2 - علي مشکيني، در خطبه نماز جمعه قم، اسفند 1372.

3 - محي الدين شيرازي، در خطبه نماز جمعه شيراز، خرداد 1381.

متکفل اداره امور ایتم میشود. اگر در این مضمون اشکالی دارید به حضرت امام جعفر صادق که این روایت از او نقل است اعتراض کنید<sup>1</sup>.

\* \* \*

در نخستین سالهای پس از شمشیرکشی های قادسیه و جلولا، سخنوری ایرانی در منظومه ای که متن آن در قرن گذشته بدست آمد و به نام محل کشف آن چامه هر مزدگان نام گرفت، در ارتباط با نخستین موج حمله تازیان به ایران در 1400 سال پیش، نوشت: «پرستشگاهها ویران شدند و آتشیهای آتشکده ها خاموشی گرفتند. تازیان ستمکار روستاها و شهرها را به تاراج کشیدند و با خاک یکسان کردند. آزادمردان در خون خود غلتیدند و زنان و دخترانشان به اسیری گرفته شدند، و کیش بهی بی پناه ماند، زیرا اهورامزدا مهر خود را از آنان بازگرفت».

چهارده قرن بعد از آن، سخنور ایرانی دیگری، در منظومه ای دیگر که این بار به چاقوکشی های وارثان قرن بیستمی همین شمشیرکشان جلولا و قادسیه مربوط میشد، ماجرا را چنین توصیف کرد:  
يَا كُ مَشْتِ كُ دَايِ عَرَبِ اَز رَا ه رَسِيْدِنْد

در میهن جانانه ما خانه گزیدند  
با روضه و باروزه در این باغ پر از گل

چون گاو دویدند و چریدند و

خزیدند

---

1 - احمد جنتی، در بیانیه 18 بهمن 1377.



با چوب و چماق و قمه و دشنه و چاقو

سرها بشکستند و شکمها بدریدند  
گفتند که این منطق اسلام عزیز است

اینان که سیه کارتر از شمر و

یزیدند  
آنگاه به صحن چمن دانش و فرهنگ

هر جمعه چنان گله بزغاله

چریدند  
در میهن ما «منطق اسلام» چماق است

اکنون همگی پیرو این دین

جدیدند

میان این دو سخنور و این دو غمنامه، هزار و چهار صد سال فاصله است، ولی در این فاصله، هیچگاه در مبارزه پیگیر فرهنگ ایران با بی فرهنگی وارداتی فترتی نیفتاد. تاریخ هزار و چهار صد ساله اسلامی ایران تاریخ رویارویی بیوقفه ای میان دو تمدن، دو فرهنگ، دو نحوه ادراک و اندیشه است که در هیچ شرایطی، و با نیروی هیچ شمشیری، با هم امکان سازش نیافته اند، زیرا ریشه واقعی این تضاد را میباید در دوگانگی فکری فرهنگ سامی و فرهنگ آریایی جست که در یکی آدمی محکوم به تحمل سرنوشتی است که پیشاپیش برایش خواسته شده است و امکان تغییری در آن نیست و در عین حال میباید بابت آنچه میکند جواب پس بدهد و کیفر ببیند، و در دیگری همین آدمی فرد مختاری است که هم تصمیم

گیرنده سرنوشت خویش و هم پاسخگویی عواقب این تصمیم است. تفاوت بنیادی میان این دو برداشت هیچوقت از جانب اندیشه ویران ایرانی هضم نشده است، بهمین جهت نه تنها سراسر ادبیات پارسی بازتابی از این پرسش بی پاسخ باقی مانده، بلکه مکتهای مذهبی متعدد معتزله و شعوبیه و قدریه و مکتب فاخر عرفان ایرانی نیز هرکدام در همین راستا پرسشگرانی بوده اند که برای سؤال خود پاسخی نگرفته اند.

هزار و صد سال پیش، زکریای رازی، یکی از بزرگترین اندیشمندان تاریخ بشریت، در دو کتابی که بعداً کفریات نام گرفتند، با صراحتی که یازده قرن بعد از او در نزد آلبرت اینشتاین باز میتوان یافت، در ارتباط با همین رویارویی آزاداندیشی زیربنایی ایران آریایی و معتقدات جزئی جهان سامی اعلام داشت که: همه انسانها با حقوقی مساوی دنیا میآیند و بنابراین نمیتوان برای کسانی با عنوان پیامبر برتری ذاتی بر دیگران قائل شد. معجزاتی هم که بدین پیامبران نسبت داده میشود یا جعل و فریبند و یا خیالی. گوناگونی تعلیمات این مذاهب خود گویای تناقضشان با حقیقتی است که منطقیاً میباید برای همه آنها یکسان باشد. این مذاهب فقط میتوانند جنگ بیافرینند و پیران خود و دیگران را به خاک و خون بکشند. وقتی که ادعا میشود قوم معینی از جانب خداوند مأموریت یافته است تا حقیقت را با شمشیر به دیگر آفریدگان او بقبولانند، هم به خداوند، هم به انسانها و هم به حقیقت دروغ گفته میشود، زیرا این کار را خود خداوند میتواند بدون چنین شمشیرکشی ها انجام دهد.

و این بار همان ناصر خسرو، که بخاطر معتقدات اسماعیلی خویش گوینده این سخنان را به باد حمله گرفته و او را ملحد خوانده بود، خودش در مقام یک ایرانی

اندیشمند دیگر، خطاب به همین خدا، میگوید:

خدايا راست گويم، فتنه از تو	ولي از ترس نتوانم چغیدن
اســـــــت	نفس از بیم نتوانم کشیدن
سخن بسيار، اما جرئتت	که غيظ آري و نتوانم
نيســـــــت	جهيدن
اگر اصرار آرم ترسم از آن	مرا بایست حيوان آفریدن
اگر ميخواستی کاینها نپرسم	خلیقي خوب بایست آوریدن
اگر نيکم اگر بد، خلقت از تو	بهشت از مزد طاعت
اســـــــت	آفریدن
تو در اجراي طاعت وعده	چه منت هاز تو باید
دادی	کشـــــــیدن!
ولي اين مزد طاعت با	نباید بر من آزارت رسیدن
شـــــــفاعت	حساب اندر طلب باید
اگر خود داده اي در ملك	کشـــــــیدن
جـــــــايم	همانم باز وقت باز دیدن
به کس چیزی که نسپردی، چه	چرا بایست شیطان آفریدن؟
خـــــــواهی؟	به او در پیچ و تاب ره
اگر صد بار در کوره	بریـــــــدن
گـــــــدازي	به شیطان در رگ و
تو گر خلقت نمودی بهر	جان ها دویــــدن
طاعـــــــت،	بدیم و بد نبایست آوریدن
به ما اصرار داری در ره	تعذر چند بایست آوریدن؟
راســـــــت	چه مصرف دارد این گفت و
به ما فرمان دهی اندر	شـــــــنیدن؟
عبـــــــادت	چرا بر نيك و بد باید
به ما تقصیر خدمت نیست	رســـــــیدن؟
لازم،	چرا بایست شیطان

اگر مطلب به دوزخ بردن \_\_\_\_\_ آفری \_\_\_\_\_ دن؟<sup>1</sup>  
م \_\_\_\_\_ است  
بفرما تا سوي دوزخ برندم،  
اگر بر نيک و بد قدرت  
ن \_\_\_\_\_ دادي  
تو که ريگي به کفش خود  
ن \_\_\_\_\_ داري،

در عصر خود ما، نهرو، بنیانگذار سياسي هند نوین، در کتاب معروف کشف هندوستان که در سالهاي زندان خطاب به دخترش نگاشت، نوشت: «بدنبال فتوحات نظامي عرب در خاورميانه و شمال افريقا، مردم سرزمينهاي متصرفي عمدتاً مشخصات ملي خود يعني زبان و مليتشان را از دست دادند و چون سوريه و بين النهرين و مصر يکسره در فرهنگ عربي تحليل رفتند، و امروز هم همه آنها با آنکه از نظر سياسي از هم جدا هستند، کشورهاي عربي بشمار ميروند. ايران نيز مانند آنها مسخر اعراب شد، اما مهاجمان اين بار نتوانستند مردم آنها چون مردم سوريه و عراق و مصر در خود تحليل برند، زيرا نژاد ايراني که از شاخه کهن و تنومند آريايي بود با نژاد تازي تفاوتي بنيادي داشت. زبان ايرانيان نيز زباني آريايي بود. بدین جهت هم نژادها از هم جدا ماندند، هم زبانها با هم درنيامیختند. ايران به رنگ عربي در نیامد و در مجتمع عربي نيز تحليل نرفت، زيرا که اساساً دیدگاه هاي فکري و فلسفي اين دو با يکديگر در تناقض بودند، و حتي در مورد نوعي از اسلام که در ايران برقرار شد اين جدائي بر جاي خود باقي ماند. اگر

---

1 - اين منظومه از عين القضاة همداني نيز دانسته شده است.

همه اینها را برای تو، دخترم، حکایت میکنم، برای این نیست که بار بیشتری را بر حافظه ات بگذارم، برای این است که دریایی چگونه هویت فرهنگی این همسایه هزاران ساله ما علیرغم همه دگرگونیهای شگرف تاریخ همچنان تداوم خود را حفظ کرده است».

\* \* \*

دنیای شش میلیارد نفری ما امروز شامل 191 کشور بزرگ و کوچک است که تقریباً نیمی از همه آنها کشورهای مسیحی و نیمی از بقیه کشورهای آن کشورهای مسلمانند. پیشرفته ترین کشورهای امروزی جهان ما، با يك یا دو استثناء، همگی به بخش مسیحی آن تعلق دارند، و دمکراسی های این جهان نیز، باز هم با چند استثنای انگشت شمار، همگی اعضای بخش مسیحی آنند. از نظر درآمد سرانه سالانه، صدرنشینان این فهرست در کشورهای 191 گانه، بجز کشور ژاپن و چند شیخ نشین عرب که از درآمدهای بادآورده نفتی برخوردارند، بدین جهان مسیحی متعلقند. در قلمرو دانش نیز، همه پیشرفتهای شگفت آور علمی عصر نو بدین بخش از جهان انحصار دارد. در صد سالی که بر عمر جایزه بین المللی «نوبل» میگذرد، تقریباً همه پانصد جایزه مربوط به رشته های فیزیک و شیمی و فیزیولوژی و پزشکی و اقتصاد به پژوهشگران اروپایی و امریکایی تعلق گرفته اند. در فهرست اختراعات ثبت شده یکصد ساله، حتی يك اختراع اساسی از جانب کشورهای غیرمسیحی جز در ژاپن صورت نگرفته است. در زمینه های آموزشی، دانش آموخته ترین جوامع جهان ما را در همین بخش مسیحی آن میتوان جست، همچنانکه بالاترین رقم چاپ کتابها و روزنامه ها را باز بجز ژاپن،

در همین بخش از جهان میتوان یافت. و همه این 92 کشور مسیحی جهان ما، بی استثناء، کشورهایایی هستند که در آنها سیاست از مذهب جدا نهاده شده است و کلیسا جز در آنچه به کلیسا مربوط است اجازه دخالتی ندارد. در هیچیک از این کشورها کشیشی نه بر مسند ریاست جمهوری نشسته است، نه بر مسند نخست وزیری یا ریاست پارلمان یا ریاست قوه قضائیه. طبعاً سرکشیشی هم در آنها وجود ندارد که همه این کشیش های دست دوم را در حوزه فرماندهی مطلقه خود داشته باشد و بتواند به آسانی آب خوردن جابجایشان کند. در برابر این بخش دو میلیارد نفری، بخش بیش از یک میلیارد نفری دیگری قرار دارد که بخش مسلمان جهان ما است، و این بخش در حال حاضر شامل 54 کشور بزرگ و کوچک است که نه تنها از جهت وسعت خاک دست کمی از جهان مسیحی ندارند، بلکه از نظر ثروتهای زیرزمینی، بویژه منابع نفتی، در یکی از برترین سطوح جهانی قرار دارند. همه آنها نیز از میراث مدنی و فرهنگی گرانی برخوردارند، و با اینهمه، تمامی این سلطان نشین ها و جمهوری ها و شیخ نشین ها، کشورهایایی جهان سومی هستند که نه در دنیای پیشرفته دانش و صنعت و تکنولوژی امروز جایی دارند، نه از حداقل آموزش و بهداشت کافی برخوردارند و نه در معادلات سیاسی و اقتصادی جهان واقعاً به حسابی گرفته میشوند. مردمی که زمانی آفریننده آثار والایی در همه رشته های دانش بشری بودند، امروزه در میان بیش از یک میلیارد نفر جمعیت خود نه توانایی یک نوآوری واقعی علمی را دارند، نه توانایی یک نوآوری واقعی صنعتی یا پژوهشی را. اگر هم کسانی از آنان در راه آرمانهای والای خود همچون نوجوانان فلسطینی به استقبال مرگی حتمی به میدان روند،

سلاح جانبازي آنها بمب هايي است كه با دانش ديگران ساخته شده اند، و گلوله هايي كه تكنولوژي ديگران بدانها فروخته است. و با اينوصف اين جهاني است كه در آن هم دست ميبرند، هم سنگسار ميكنند، هم زنان را بدرون چادرهاي سپاه ميفرستند، هم حد ميزنند و به دار ميكشند، و هم، به اعتراف عاليترين مرجع قضايي يكي از كشورهاي آن، از 70 ميليون نفر جمعيت اين كشور يك ميليون نفر در زندانها بسر ميبرند.

و تازه در داخل خود اين جهان بيمار 54 كشوري، تنها يك كشور باز هم بيمارتر وجود دارد كه در آن، بصورتي منحصر بفرد در همه 191 كشور جهان، از صدر تا ذيل و از آغاز تا انجام امور آن در اختيار مطلق عمامه داراني قرار دارد كه براي شان هم خدا و اسلام و قرآن، و هم قانون و حقوق بشر و دانش و صنعت و اقتصاد و فرهنگ و هويت ملي، در اين فرمول واحد خلاصه شده اند كه آخوند تا هنگام ظهور حضرت صاحب الزمان بر سر همين سفره گسترده نشسته بماند.





صورت، پس از ابلاغ قوانین «ثابت و ابدی و لایتغیر» او توسط پیامبر نخستین آیین توحیدی، دیگر دلیلی بر فرستادن پیامبرانی دیگر برای ابلاغ قوانینی دیگر از جانب او وجود نمیداشت. اگر چنین پیامبرانی فرستاده شده اند و چنین آیین‌هایی دیگری را آورده اند، مفهوم روشن آن این است که آنچه پیامبران پیشین آورده بوده اند نه ابدی و نه ثابت و نه لایتغیر بوده است.

در نخستین آیین توحیدی، خداوند چنان اهمیتی برای ختنه شدن آلت رجولیت پسران قوم یهود قائل میشود که در برابر قبول این سنت توسط ابراهیم، به قوم او لقب «قوم برگزیده» میدهد و سرزمینی شش‌دانگ را سخاوتمندانه بدین قوم میبخشد و برای اینکه کمبود جا برای این قوم در پیش نیاید، بدو اجازه میدهد که ساکنان غیریهودی این سرزمین اهدایی را کلاً از دم تیغ بگذرانند، و حتی به درخواست آنان خورشید را آنقدر در آسمان متوقف نگاه میدارد تا کار کشتار فلسطینیان به تمام و کمال به پایان برسد. با وجود این همین خداوند به پیامبر اولوالعزم بعدی، که او نیز از میان همین قوم برگزیده شده است، اجازه میدهد که این سنت ختنه بدنی را از بیخ و بن بیهوده شمارد، و صدها میلیون مسیحی آینده جهان را ختنه نشده روانه بهشت کند. و باز همین خداوند، تنها ششصد سال بعد، پیروان سومین آیین توحیدی خود را بار دیگر به ختنه شدن همین آلت‌ها برای تضمین راه یابیشان به بهشت فرامیخواند.

همین مسیر پریچ و خم را، در ارزیابی مشابهی، در ارتباط با قوانین مربوط به حلال و حرام خوراکی‌ها میتوان یافت، یعنی میتوان دید که مقررات بسیار پیچیده نخستین آیین توحیدی که از دو هزار سال پیش از آن بطور پیگیر بر دوش «قوم برگزیده» سنگینی کرده بود، از جانب

پیامبر اولوالعزم آیین مسیحیت از بیخ و بن باطل شناخته شده است، ولی این بار نیز، بخش عمده ای از این مقررات، بار دیگر به سومین آیین توحیدی بازگردانده شده است.

تقسیم بندی حلال ها و حرامهای دیگر در این سه آیینی که مشترکاً از جانب خدایی واحد وضع شده اند و از پیامبری واحد بنام ابراهیم ریشه میگیرند، از همین مسیر نوسانی دور نمانده است: در دو آیین از این آیینهای سه گانه شراب نوشی مجاز و در سومی ممنوع است. در دو آیین موسیقی پذیرفته و در دیگری مردود است. در دو آیین تعدد زوجات مشروع و در سومی نامشروع است. و علیرغم همه اینها، جهان مسلمان هر سه این آیین ها را آیین های توحیدی می شناسد، و پیامبرانشان را پیامبرانی اولوالعزم، و کتابهای مقدسشان را کتابهایی آسمانی، و در خود قرآن نیز با قاطعیت بر این تأکید گذاشته میشود که «آنچه بر تو نازل شده بر پیامبران پیش از تو نیز نازل شده است، و در نزد ما میان هیچیک از پیغمبران تفاوتی نیست» (بقره، 136 و 285؛ آل عمران، 83).

بسیاری از قوانین بهداشتی این ادیان بنوبه خود امکان آنرا که در عرف جامعه بشری امروزی قوانین ثابت و ابدی آسمانی تلقی شوند ندارند. فی المثل در دنیایی که در تقریباً همه خانه های بخش پیشرفته آن آب لوله کشی تصفیه شده جریان دارد، و در بقیه کشورهای آن نیز دیر یا زود چنین خواهد بود، قانونی از این قبیل که آبی که میتواند ضامن نطهیر نجاسات باشد آب کر یعنی آبی است که در گودالی به درازا و پهنا و گودی سه وجب و نیم بگنجد، با توجه بدینکه کمبود تنها چند مثقال خاصیت تطهیری این آب را از میان برمیدارد، اما اگر سگی در همین آب به اندازه ای ادرار کند که این کمبود برطرف

شود این خاصیت تطهیری بدان بازگردانده میشود. چنین قوانینی اگر هم بتوانند برای حجت الاسلام حوزه علمیه قم و مؤمنین مقلدشان قوانینی ثابت و لایتغیر و آسمانی به حساب گرفته شوند، دشوار میتوانند بقیه کسان را نیز، حتی اگر مسلمانانی پای بر جا باشند، به اصالت خود متقاعد کنند.

قوانینی چون سنگسار و قطع انگشتان و حد و تعزیر و قصاص و دیه - دیه ای که فقط با مقیاس شتر نر یا ماده و جوان یا پیر اندازه گیری میشود - از دیگر قوانینی هستند که در دنیای امروز قابل پذیرش نیستند، بدین دلیل ساده که فرهنگ بشری با گذشت زمان قوانینی منطقی تر و در عین حال عادلانه تر در جای آنها آورده است. بهمین سان قوانین آخوندساخته ای که بر اساس آنها انسانهای غیرمسلمان، حتی پاستورها و کوخ ها و مادام کوری ها و فلمینگ ها، از نظر طبقه بندی نجاسات در ردیف بول و غایط و مردار و عرق شتر نجاست خوار قرار میگیرند، از دیدگاه بشریت متمدن امروز قوانینی ناپذیرفتنی تلقی میشوند، ولو آنکه در توضیح المسائل های عموم مجتهدان جامع الشرائط قوانین ثابت و غیرقابل تغییر مذهبی معرفی شده باشند.

فراموش مکنیم که اگر عبادت در بهترین مفهوم خود خدمت به خلق باشد و نه «تسبیح و سجاده و دلوق»، در آنصورت مردان واقعی خدا آنانند که از راه دانش و بینش خود راه را بر طاعون ها و وباها و سل ها و مالاریاهایی که در طول قرون صدها میلیون قربانی از آدمیان گرفته اند بر بسته اند، و صدها میلیون از هموعان خویش را از کوری و کری و افلیجی و از بیماریهای مرگ آور قلبی نجات داده اند، و صدها میلیون تن دیگر را از طریق آنتی بیوتیک ها از بیماریهای عفونی سالم بدر آورده اند، و

به مرگهای زودرس صدها میلیون کودک دیگر نقطه پایان نهاده اند، و حد متوسط زندگی انسانها را تنها در چند دهه از چهل و پنجاه سال به هفتاد و هشتاد سال و یا بیشتر از آن بالا برده اند، آنهایی که برای میلیاردها مردم جهان برق و تلفن و راه آهن و اتومبیل و هواپیما آورده اند، و با اختراع صنعت چاپ تا به امروز به بیش از بیست میلیون کتاب امکان انتشار داده اند؛ آنهایی که ده ها هزار دانشگاه، بیمارستان و نوانخانه و پرورشگاه در سرتاسر جهان ساخته اند، و صدها میلیون بیسواد را آموزش داده اند، و صدها میلیون دیگر را در حمایت هلال احمرها و پزشکان بی مرز و هزارها سازمان خیریه کوچک و بزرگ دیگر قرار داده اند، بی آنکه جهان بیش از یک میلیارد نفری مسلمانان از چندین قرن پیش تاکنون سهمی در هیچیک از این دستاوردهای والای تمدن و فرهنگ بشری داشته باشد. حتی قوانینی هم که در هر سه کتاب آسمانی به یکسان بر آنها تأکید نهاده شده است، آنجا که در معیارهای کنونی تمدن بشری غیر عادلانه تشخیص داده شوند، به همت همین مردمی که به اندازه بول و غایط و مردار و عرق شتر نجاستخوار نجس دانسته شده اند از اجرا بازمانده اند، در حدی که حتی ملتی بزرگ علیرغم گرایشهای شدید مذهبی خود، برای الغاء اصل ظالمانه برده داری به جنگ خانگی ویرانگری تن در میدهد، و در سالهایی نزدیکتر به ما منشوری چون منشور جهانی حقوق بشر اصولاً با این اعلام آغاز میشود که همه افراد با حقوق مساوی بدنیا میآیند و هیچکس نمیتواند بنده یا زرخرید کس دیگر باشد. آن بیضه داران بزرگوار دین که در جهان در بسته اسلام، و در بخش باز هم در بسته تر «ولایت فقیه» آن، اصالت واقعی مذهب خویش را با «قوانین ثابت و ابدی و لایتغیر» سنگسار و حد و تعزیر و بول و غایط و حیض و

نفاس پیوند می‌دهند، با همه علامه‌گی خود از این حقیقتی که فرهنگ والای ما هفت قرن پیش ازین از زبان عارف بزرگی، خطاب به «ابلهانی که تعظیم مسجد میکنند» شنیده است، بیخبر مانده اند که:

آن مجاز است این حقیقت، ای خران!

نیست مسجد جز درون سروران  
مسجدی کاندرد درون اولیا  
است

سجده گاه آنجا است، چون آنجا  
خداست!

.....

آن دینی که در جهان بشری هزاره سوم میباید با دانش هم‌معنان رود، و اصالت خویش را در شکوه و معنویت آن پیامی بجوید که برای آدمیان آورده است، و نه در مقررات حقیرانه بول و غایطی که حدیث پردازان یا فقیهانی بزرگوار رونق دکانداری خود را در گرو لایتغیر بودن آنها و آسمانی بودنشان قرار داده اند، بطریق اولی نمیتواند خدانشناسی پیروان خویش را در گرو بازگرداندن آنان به بت پرستی‌های حقیرانه نو در جای بت پرستی‌های منسوخ شده کهن قرار دهد، و اتفاقاً این درست همان کاری است که سالها است از جانب کارشناسان قوانین بول و غایط ما در صدر برنامه‌های بیضه داران «اسلام ناب محمدی» قرار داده شده است. بتی هم که ساخته میشود، آخوند اعظمی است که تاکنون هیچ زمامدار دیگری در هیچیک از دیگر کشورهای مسلمان کنونی جهان، باندازه او برای مسلمانان کشورش مرگ و خون به‌مراه نیاورده است.

حتي اگر هم تمام جنایتها و ستمگریها و فسادهاي «نظام الهي» ساخته این بزرگوار نادیده گرفته شود، تنها این واقعیت که به خواست شخصي وي کشور ما در جنگ هشت ساله مرگبار و ویرانگری درگیر شد که پس از پیروزي سال نخستین مطلقاً ضرورتی برای ادامه آن نبود، و با آنکه این جنگ نزدیک به يك میلیون قرباني و معلول برای ملت ما به همراه آورد و حاصلی جز تحمیل متارکه اي حقیرانه به «سربازان امام زمان» و نوشیدن جام زهر توسط نایب همین امام بیار نیارود، ایجاب میکرد که مسئول اینهمه خونهای ریخته شده، در ردیف پینوشه ها و میلوسویچ ها به محاکمه خوانده شده باشد. ولي آنچه در جمهوری «عدل اسلامي» ما اتفاق افتاد این بود که از جانب شریکان همین جنایت برای او «مرقد مطهري» 150 برابر بزرگتر از مرقد خود پیامبر اسلام ساخته شد، و زیارتنامه اي پرآب و تاب تر از زیارتنامه هاي کلیه امامان شیعه ترتیب داده شد، و در مراسم مرگ او، با وقاحتی از نظر مذهبي کفرآمیز و از لحاظ شعور انسانی تهوع آور و از دیدگاه هویت فرهنگی ما دشنام انگیز، از جانب بیضه داران بزرگوار دین چنان در ساختن بتی از صاحب این «مرقد مطهر» مسابقه گذاشته شد که حتی در عقب مانده ترین قبایل سیاهان افریقایي یا بومیان استرالیایی نمونه اي برای آن نمیتوان یافت. شاید مناسب باشد که حتی به قیمت طولانی شدن مطلب، نمونه هایی از این بت تراشي هاي نفرت انگیز را عیناً نقل کنم تا فرزندان ما در آینده اي نزدیک یا دور بدانند که ملت این سینهها و خیام ها و مولوي ها در سالهایی که دانش بشری به اوج خود رسیده بود، چه نوع سخنانی را از زبان مدعیان نمایندگی تام الاختیار خداوند در روی زمین میشنید:

- «امروز امام راحل ما بزم ملکوتیان را به حضور

خود آراسته است. امامی که مقام او را باید فقط در لابلای آیه های قرآن جستجو کنیم، زیرا پیش از ظهور او ما قرآن را داشتیم و نهج البلاغه را هم داشتیم، ولی هیچکدام را واقعاً نداشتیم. او همان اسم اعظمی بود که درهای بسته را میگشود، همان خورشید تابنده ای بود که به همه چیز جان میداد و آن عیسی بود که مرده ها را زنده میکرد. او بود که با عصای موسی به انسانها کرامت بخشید و فهماند که علی وار شدن و تا مرز عصمت ائمه پیش رفتن رؤیا نیست. صاحبان بصیرت لمعات قرب حق را در چهره نورانی او دیدند و کلمه طیبه قرآن کریم را در بذری یافتند که او پاشید. این مرقد مطهر او، این حرم شریف او، این بقعه مقدس او، این صحن و سرای ملکوتی او، از امروز به بعد منبع نور و وحی همه مسلمانان جهان خواهد بود»<sup>1</sup>.

- «پرفروغ ترین ستاره از زمان حضرت امام زمان تا به امروز افول کرده و شاخص ترین تجلی الهی در روی زمین به رحمت الهی پیوسته است، بهمانطور که رسول خدا به رحمت الهی پیوسته بود»<sup>2</sup>.

- «امروز زمان در جای خود متوقف شده است تا جهان در پیش پای او به احترام بایستد، و آسمان بر خود ببالد که چنین میهمانی به خانه اش آمده است»<sup>3</sup>.

- «اکنون جمع ملکوتیان با حضور امام ما زینت یافته است و ملائکه الله تسبیح گویان به دورش حلقه زده اند، خودش نیز در جمع انبیاء عظمی نشسته است. مرقد مطهر او از این پس کعبه دوم مسلمین جهان و همدیف بقاع

---

1 - سید علی خامنه ای، ولی فقیه جمهوری اسلامی، 14 خرداد 1368

2 - بیانیه مشترک رئیس جمهوری، رئیس مجلس شورای اسلامی،

رئیس هیئت دولت و رئیس دیوان عالی کشور، 14 خرداد 1368

3 - بیانیه هیئت وزیران جمهوری اسلامی، 14 خرداد 1368

رسول اکرم و ائمه اطهار خواهد بود. شما که با پای پیاده به زیارت این مزار مبارک آمده اید، اگر صد سال چشم خودتان را در راه خدا بکار ببرید اینقدر ارزش ندارد که امروز با این چشم بر این مرقد مطهر گریه کنید. چه اهمیت دارد که دست و پا و چشم خودتان را در جنگ از دست داده باشید، زیرا اینها در مقابل سعادت حضور در این بارگاه مقدس ارزشی ندارند»<sup>1</sup>.

- «امشب همه پیامبران و همه ائمه و اولیاء آمده اند تا غبار مرقد مطهر ترا توتیای چشم خود کنند و فریاد برآورند که تو بودی که قرآن را از غربت بیرون آوردی و تو بودی که حج را تعلیم دادی. امشب همه آمده اند تا در حریم حرمت تو دوباره با تو بیعت کنند»<sup>2</sup>.

- «پس از گذشت چهارده قرن بر دنیای اسلام، دوباره خدا غریب شده بود و لازم آمده بود که پیغمبری دیگر ظهور کند و انسان افسار گسیخته را به خدائی خودش بازگرداند، و چنین بود که خمینی با عصای موسی و نفس عیسی و رهبری محمد ظهور کرد»<sup>3</sup>.

- «ابعاد عظمت روح مطهر امام خمینی در سطح جهان آنقدر گسترده است که در ذهن بشری نمیگنجد. آنچه دنیا را به حرکت و امیداشت نفس گرم او بود. خدای متعال برای چرخش در یک مقطع تاریخی و حرکت قافله عظیم بشری وجود مبارک حضرت امام را ظاهر کرد. عصر جدیدی در مناسبات عالم پدید آمده است که نامش عصر خمینی است. از این پس دنیا بر اساس رهنمودهای این امام

---

1 - سید علی خامنه ای، در مراسم چهلمین روز درگذشت خمینی، 22 تیر 1368

2 - کیهان تهران، 21 خرداد 1368

3 - موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور، 23 تیر 1368



حرکت خواهد کرد، زیرا دوران جدید جهان را باید دوران امام خمینی نامید»<sup>1</sup>.

- «تمامی قیامها و نهضت‌های مسلمانان ریشه در افکار والای امام خمینی داشته است. فرهنگ امام اکنون در تمام دنیا گسترش یافته است. در جمع همه فیلسوفان و عارفان اسلامی که صلاهی عشق سر داده اند، در قرن کنونی ما امام خمینی است که لب به گفتار شکرین کرده است»<sup>2</sup>.

- «ای تالی تلو معصوم، ای والاترین انسان از زمان غیبت حضرت مهدی، ای مصداق آیه «ولقد کررنا بنی آدم»، تو بودی که از آغاز تاریخ عفریت شرک را در هر لباسی سرنگون کردی. تو بودی که در بیت المقدس به بالایی صلیب رفتی و پنداشتند که عیسی را به صلیب کشیده اند. توئی که آغاز همه آغازهای، توئی که ملائکه الله از وصف جلالت عاجز ماندند و در برابر جلوه عظمت نماز بردند»<sup>3</sup>.

- «مردم نفهمیدند که تو روح خدا بودی و بر روی زمین منتزل شدی تا آدمیان بتوانند ترا ببینند. کرامت تو این بود که خودت را از اوج کمال محض تا مرتبه ای فرود آوردی که ناقصان نیز بتوانند با تو بنشینند و بگویند و بشنوند... تو تجلی مطلق حضرت احدیت در روی زمین بودی. تو قرآنی بودی که به صورت انسان منتزل شده بود. تو معنای «و جعلنا من الماء کل شیئی حی» بودی. خداوند فرمود که: «یسئلونک عن الروح، قل الروح من امر ربی»، و تو همان روح خدا بودی که با آمدنت این حقیقت معنی

---

1 - هاشمی رفسنجانی در جلسه فوق العاده مجلس شورای اسلامی، 18 خرداد 1368

2 - کروی، رئیس مجلس شورای اسلامی، 18 خرداد 1368

3 - اطلاعات، 14 خرداد 1369

پیدا کرد... اگر به مکه فرود آئی حج شکوه خواهد یافت، و اگر از نیمه راه برگردی زمین مکه شهادت خواهد داد که حج امسال حج نبود، و هیچ مردی احرام نیست و حج ننهاد، و گوئی کعبه از جای خود مهاجرت کرد»<sup>1</sup>.

و برای تکمیل این بت پرستی، از بیست سال پیش به نوجوانان جمهوری اسلامی ما در کتاب «فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی» سال سوم و چهارم دبستانها آموخته میشود که: «امام کسی است که خداوند او را برای ولایت بر مردم برگزیده و پیغمبر به امر خدا رهبری و سرپرستی امت اسلامی را به او سپرده است، و چون او نیز مانند خود پیامبر گناه نمیکند و اشتباه ندارد، همه علوم را به او داده است و مانند پیغمبر يك رهبر کامل است».

... و از جمله کلمات قصار این امامی که باید او را در لابلای آیه های قرآن جست، و زمان در جای خود متوقف میشود تا در پیش پایش به احترام بایستد، و ملائکه تسبیح گویان به دورش حلقه میزنند و انبیاء و اولیاء و پیامبران گذشته غبار مرقد مطهرش را توتیای چشم خود میکنند، و خداوند سپاسش میگوید که او را به خدایی خود بازگردانده است، و آغاز همه آغازها است که ملائک در برابر جلوه عظمتش نماز برده اند، و مردم نفهمیدند که او روح خدا بود که بر روی زمین آمده بود تا آدمیان او را ببینند، و قرآنی بود که به صورت انسان نزول کرده بود، این است که: «پیغمبر برای همین میآید که جنگ کند و آدم بکشد. قرآن هم میگوید بکشید، بزنید، حبس کنید. آنهایی که میگویند اسلام نباید آدمکشی بکند آدمهای نفهمی هستند که معنی اسلام را نفهمیده اند. یوم الله روزی است که خدای تبارک و تعالی برای تنبیه ملتها يك زلزله ای را وارد میکند، يك سیلی را

---

1 - کیهان، تهران، 14 خرداد 1369

وارد میکند، يك طوفاني را وارد میکند، به مردم شلاق میزند که آدم بشوید. يوم الله روزي است که اميرالمؤمنين سلام الله عليه شمشير میکشد و 700 نفر از خوارج را يکي بعد از ديگري گردن میزند. روزي است که رسول الله يا نايب او فرمان میدهند که فلان طایفه را از بين ببريد يا فلان خانه را آتش بزنيد. شما آقایان علما، چرا آیات رحمت را در قرآن میخوانيد و آیات قتال را نمیخوانيد؟ چرا آن طرفي را میگیريد که به اصطلاح خودتان رحمت است؟ اینکار که میکنيد مخالفت با خدا است، از اين رحمت هايي که گاه بگاه خودتان هم میکنيد دست برداريد»<sup>1</sup>.

واقعيت اين است که مدتها پيش از آنکه ماکياول «پرنس» خود را نوشته باشد، «ماکياوليسم» نه تنها در مکتب آخوند شناخته شده بود، بلکه اساساً مکتب «آخونديسم» بر آن بنياد گذاشته شده بود، و اين ارزيابي معروف فرضيه پرداز ايتاليائي قرن شانزدهم ميتوانست تنها رونوشتي از اساسنامه مکتب ثقة الاسلام ها و بحر العلوم هاي ده قرن پيش از او باشد:

«اخلاق و مذهب و تقوي ابزاري هستند که بايد از آنها استفاده کرد ولي نبايد الزاماً آنها را رعايت کرد. حق و قانون و مقررات قضائي ميبايد با اراده زمامدار تطبيق داده شوند، زيرا زمامدار بمنزله قانون است، ولي خودش الزامي به رعايت آن ندارد و در صورت لزوم قانون ميتواند برحسب اراده و مصلحت او نسخ يا تعديل شود. حکومت بر پايه بهره گيري از نقاط ضعف افراد استوار شده است و نبايد از ياد برد که اين افراد براي حفظ خويشتن از افراد ديگر، هميشه نيازمند اتکاء به حکومتند. زمامدار چه براي احراز قدرت و چه براي حفظ قدرت، به اعمال هر فریبکاري و تقلب و زور

---

1 - روح الله خميني در سالروز تولد پيامبر اسلام، 30 آذر 1363

و حيله و پيمان شكني و نقض مقررات اخلاقي و در صورت لزوم جنايت مجاز است و هيچ نوع عملي در اين زمينه ها براي او ممنوع نيست، بشرط آنكه اين كار با زيركي و مهارت انجام گيرد. البته ظلم و جنايت ميتواند متهم كننده يك زمامدار باشد، اما در همه موارد موفقيت نهايي او را از هر اتهامي تبرئه ميكند».

.....

پس از اين چند تذکر ضروري، اکنون خود من آن برداشتي را که از اسلام دارم، و برداشتي است که حاصل مطالعات ساليان دراز من از يکسو و ارزيابي ها و نتيجه گيريهاي شخصي من از سوي ديگر است، در صورت چند واقعيّت کوتاه و روشن ارائه ميکنم تا به خواست بسياري از خوانندگانم، آنطور که در سرآغاز کتاب توضيح داده ام، پاسخ گفته باشم. درين پاسخگويي مطلقاً «عاريّت کس نپذيرفته ام». آنچه گفته ام طبعاً آن نيست که بيضه داران هزار و چهار صد ساله دين غالباً با برهان قاطع چماق به درگذشتگان ما گفته اند و اکنون نيز در درون چهار ديواري زندان اسلامي با همان برهان قاطع چماق به زندگان ما ميگويند. طبعاً از هيچ خواننده خود نيز انتظار ندارم که آنچه را که ميگويم بعنوان حقيقيّتي بيجون و چرا پذيرا شود، زيرا که بخلاف بزرگواران ولايت فقيه نه با مقلدان مقام اجتهاد سر و کار دارم، نه با صغيراني مادام العمري، به توصيف سخّور شيراز، «نه مقتيم نه مدرس نه محتسب نه فقيه». آنچه در عوض ميتوانم با اطمينان ادعا کنم، اين است که با خوانندگان شناخته يا ناشناخته خود، از موضع يك ايراني قرن بيست و يکمي گفتگو ميکنم و طرف خود را نيز نسلي از همين قرن بيست و يکم مي شمارم و نه انساني از قرون وسطي يا از

عصر جاهلیت عربی. آنچه هم که برایم اهمیت دارد آگاهی بیشتر همین فرزندان فردای ایران است و نه خوشایند فیضیه نشینانی که نه خودشان از عصر ملا باقر مجلسی بیرون آمده اند، نه حدود اطلاعاتشان از بحار الانوار او فراتر رفته است.

\* \* \*

واقعیّت نخستین این که برخلاف آنچه از آغاز تا به امروز، به نحوی حساب شده گفته و نوشته شده و بطور پیگیر تکرار شده است، دین اسلام بصورت آیینی عربی عرضه شد و نه بصورت آیینی جهانی، و پیامبر آن نیز دعوت دینی خویش را در مقام پیغمبر عرب آغاز کرد و نه در مقام پیغمبر همه جهانیان، و رسالت خود را به عنوان پیامبر عرب پایان یافته اعلام داشت و نه به عنوان پیامبر تمام آدمیان. آنچه بعداً در باره جهانی بودن دین او ادعا شد، همانند آنچه پیش از آن در باره جهانی بودن دین عیسی ادعا شده بود، ساخته و پرداخته کارگردانان بعدی این هر دو مذهب بود که در یکجا امپراتوری رم و در جای دیگر خلافت اسلامی نام داشتند.

حقیقت تاریخی این است که در آستانه ظهور اسلام، همه سرزمینهای سنتی مذاهب باستانی مواضع مذهبی مشخص و شناخته شده ای داشتند: بخش رومی (بیزانسی) این سرزمینها که امپراتوری رم منجمله نیمه خاورمیانه ای آنرا شامل میشد کلاً به آیین مسیحی گرویده بود، و بخش ایرانی آن که شاهنشاهی ساسانی را دربرمیگرفت آیین زرتشتی داشت، و این هر دو، آیین هایی بودند که خود قرآن بر توحیدی بودنشان صحه نهاد (سوره حج، آیه 17). تنها مردمی که در این منطقه پهناور جهان، از آسیای میانه گرفته تا کرانه های اقیانوس اطلس، هنوز در بت پرستی

بسر میبردند ساکنان جزیره العرب (شبه جزیره عربستان) بودند.

اساس وجودي آيين اسلام که در این هنگام پا به میدان گذاشت بر این نهاد شده بود که این قوم مشرک نیز به نوبه خود به یکتاپرستی خوانده شود، و رسالت این کار بزرگ، بموجب آنچه بارها در خود قرآن بر آن تأکید نهاده شده است به محمد، مردی از قوم عرب محول شد، زیرا قانون مشرک هر سه آیین توحیدی سامی بر این نهاد شده بود که برای راهنمایی هر قومی رسولی از میان مردم همان قوم به سویشان فرستاده شود.

میان سه کتاب مقدس تورات و انجیل و قرآن، تأکید بر این اصل را که خداوند برای هر قومی پیامبری از میان همان قوم برمیگزیند، بخصوص در قرآن میتوان یافت که در آن در 19 مورد مختلف بر این قانون کلی تأکید گذاشته شده است. در دو مورد حتی محدوده جغرافیایی این رسالت به صورت «ام القری (مکه) و سرزمینهای پیرامون آن» صراحتاً مشخص شده است. اهمیت این قانون در حدی بوده است که به تصریح قرآن خداوند برای قوم جن نیز پیامبری از جمع اجنه فرستاده است، و «اگر بنا میبود فرشتگان هم در روی زمین جایگاهی داشته باشند پیامبری از جمع ملائک به سویشان فرستاده میشد»<sup>1</sup>.

در ارتباط با خود قرآن نیز در موارد متعدد بر این تأکید نهاده شده است که قرآن به زبان عربی فصیح نازل شده است تا درک آن برای قوم عرب آسان باشد، و در یکجا تذکر داده شده است که اگر قرآن به زبان عجمی فرستاده نشده بدین جهت است که کتابی برای عجمان نیست. همه تلاش محمد چه در دوران مکه و چه در دوران

---

1 - سوره اسراء، آیه 95

مدینه، نخست بصورتی مسالمت آمیز و سپس مسلحانه، در این راه به کار گرفته شد که آثار شریک از جزیره العرب محو شود و جای پرستش بتهای 360 گانه بتخانه کعبه را شعار تازه لاله الله بگیرد. وقتیکه این هدف با تصرف مکه توسط مسلمانان و شکسته شدن بت های کعبه و استقرار حکومت مرکزی اسلامی در مدینه تأمین شد، محمد در اجتماع معروف حجة الوداع طی خطابه ای تاریخی با تذکر اینکه «اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام ديناً» رسالت خویش را انجام یافته اعلام کرد و مطلقاً از شمشیرکشی های بعدی برای تکمیل این رسالت سخنی بمیان نیاورد، در صورتیکه اگر چنین تعهدی به گردن او بود نمیتوانست در موردی به اهمیت اجتماع حجة الوداع ناگفته بماند، همچنانکه خود قرآن نیز که آیه سوم از سوره مائده آن عیناً همین مضمون را در بردارد نمیتوانست به مرحله تکمیلی این ایفای رسالت اشاره ای نکرده باشد.

تنها در نخستین سالهای بعد از درگذشت محمد است که سیاستهای تهاجمی خلافت اسلامی ایجاب میکند از خود قرآن شواهدی بر رسالت جهانی و نه تنها عربی پیمبر اسلام ارائه شود تا شمشیرکشی های برونمرزی اعراب را از مشروعیتی مذهبی برخوردار کند. در راه این مشروعیت جویی، مفسران دستگاه خلافت با بازنگری بیش از شش هزار آیه قرآن بر هشت آیه در سوره های فرقان و سبا و انبیا و آل عمران و نساء و توبه و اعراف و فتح انگشت نهادند که در آنها از «نذیرا للعالمین» و «كافة للناس» و «رسول الله اليكم جميعاً» و «دين الحق ليسطره علي الدين كله ولو كره المشركون» سخن رفته است، ولی پژوهشگرانی که بر جنبه عربی و نه جهانی رسالت محمد تأکید نهاده اند، با ارزیابی یکایک این آیه ها این اشارات را

به خود جامعه درونی عربستان یعنی طرفهای خطاب  
مس

تقیم  
دعوت اسلامی محمد مربوط دانسته اند و نه به مفهوم  
عامی که در دوران کشورگشایی های عرب و بعد از آن  
بدانها تعلق داده شد، مضافاً به اینکه حتی در چنین صورتی  
نیز هیچکدام از آنها را سفید مهربی برای اینکه شمشیرکشان  
عرب حق یا وظیفه تحمیل آیین خود را از راه زور به  
پیروان دیگر مذاهب توحیدی داشته باشند نیافته اند.

مثلی اروپایی است که جغرافیا را خدا نوشته است،  
ولی تاریخ را شیطان مینویسد. در ایران اسلامی ما ظاهراً  
جغرافیا نیز مانند تاریخ بدست شیطان نوشته شد، زیرا این  
سرزمین در محدوده جغرافیایی رسالت پیمبری قرار  
گرفت که نه ایرانی بود، نه فارسی حرف میزد، نه کتابی  
بزبان فارسی داشت، و نه اصولاً خودش ادعایی در این  
باره کرده بود. آنهایکه پس از او چنین رسالتی را برای  
وی قائل شدند، درست مانند آن بزرگواران دیگری عمل  
کردند که سروری عرب را بر عجم و بندگی موالی ایرانی  
را در برابر قبیلہ داران حجاز و خرید و فروش زنان و  
نوجوانان این سرزمین را در بازارهای برده فروشان مکه  
و مدینه تحقق وعده «انمال المؤمنون اخوه» قرآن دانسته  
بودند.

شاید تذکر این نکته نیز ضروری باشد که اصولاً این  
آیین تازه که برای خود قوم عرب سرآغاز تحولی  
سرنوشت ساز بود برای ملت‌های پرسابقه بیرون از  
عربستان که خود عمدتاً با دو آیین یکتاپرست دیگر،  
زرتشتی و مسیحی، میزیستند چیز تازه ای که پیروان این  
دو آیین همانند آنرا در آیینهای خود نداشته باشند، به‌مراه  
نداشت. معتقدات آن جهانی اسلام نیز نه تنها در این هر دو



آیین وجود داشت، بلکه بر اساس بررسیهای بسیاری از پژوهشگران سرشناس دو قرن گذشته جهان غرب (که خودشان عموماً یهودی یا مسیحی بوده اند) تقریباً همه معتقدات مربوط به زندگی پس از مرگ و روز حساب و بهشت و دوزخ و پل صراط و فرشتگان و شیاطین در عهد عتیق یهود از معتقدات زرتشتی ایرانیان گرفته شده و بعداً از همین عهد عتیق به عهد جدید و قرآن نیز راه یافته بود<sup>1</sup>.

\* \* \*

واقعیّت دوم اینکه برخلاف آنچه دستگاه خلافت اسلامی در دوران فتوحات عرب ادعا کرد و همه فقها و محدثان و مفسران و دیگر وابستگان و سخنگویان این دستگاه نیز بر آن تأکید گذاشتند، آن اسلامی که توسط محمد عرضه شد در برداشتهای بنیادی خود اسلام شمشیر نبود، به همین جهت در همه سیزده سال اولیه دعوت اسلامی، یعنی در دورانی که ساختار ایدئولوژیک این آیین نو توسط خود محمد عرضه شد و در معرض انواع پرسشها و خرده گیریها و گفتگوها و ارزیابیها قرار گرفت، هیچ جا صحبتی از شمشیرکشی در قرآن به میان نیامد. این حقیقت را به روشنی در بخش مکی قرآن که 86 سوره از سوره های 114 گانه آن و 4617 آیه از آیات 6236 گانه آن (یعنی در هر دو مورد چهار پنجم از تمام قرآن) را شامل میشود منعکس میتوان دید.

آیه های قتال و غنیمت تنها در سالهای مدینه، یعنی در دورانی که جامعه نوپای اسلامی عمدتاً برای حفظ موجودیت خود در برابر جنگجویان قریش و متحدان آنها

---

1 - به کتاب تولدی دیگر، فصل «نقش ایران در آیینهای توحیدی سامی» مراجعه شود

دست به سازماندهي نظامي خویش زد به قرآن راه یافت، بهمین دلیل این بار برخلاف آیات دوران مکه، هر يك از این آیه ها دقیقاً با حوادثي مشخص از قبیل جنگها یا زد و خوردهاي محلي یا بازیگریهاي سياسي یا توطئه ها و کشمکشهاي قبيله اي و یا مسائلي صرفاً شخصي و خصوصي ارتباط دارند که تقریباً همه آنها از جانب خود مفسران قرآن، و در درجه اول از جانب طبري در تفسیر الکبیر سي جلدی او که معتبرترین تفسیر نوع خود بشمار میرود، بصورت «شأن نزول» آیات مشخص شده اند.

\* \* \*

واقعیت سومین که کلیه پژوهشگران غربی در ارزیابی های خود بر آن تأکید نهاده اند، این است که محمد پیش از درگذشت نابهنگام خویش هیچ رهنمودی را در مورد برنامه های آینده برای جانشینانش نگذاشته بود. بسیاری از همین محققان در ارتباط با این موضوع اظهار نظر کرده اند که با توجه به دوراندیشی و واقع بینی فراوان محمد، اگر این مرگ زودرس پیش نیامده بود به احتمال بسیار سالهای بعدی وی بیش از هر چیز صرف تحکیم پایه های حکومت نوبنیاد اسلامی او و سازماندهي های لازم سياسي و اقتصادي و مذهبي نخستین دولت مرکزی تاریخ عربستان میشد، ولی این درگذشت نابهنگام، در شرایطی که هنوز هیچیک از این هدفها تحقق نیافته بود، عصیان فراگیری را که «رده» نام گرفت در تمامی جزیره العرب برانگیخت که موجودیت حکومت نوبنیاد اسلامی را از بیخ و بن به مخاطره افکند، و تلاش اضطراری خونینی را از جانب دستگاه متزلزل خلافت باعث شد که میبایست پیامدهای درازمدت آن بر تمام تاریخ

اسلامی بعد از محمد تا به امروز سنگینی کند، زیرا پس از فرونشاندن بیرحمانه این عصیان نهاد خلافت که هنوز هیچ مشروعیت پذیرفته شده ای نداشت خود را با عقده های سرکوفته شده ولی از میان نرفته بادیه نشینان خشمگین رویارو یافت که میتوانست هر لحظه عصیان تازه ای را از جانب آنها برانگیزد، و تنها راه چاره ای که برای رهایی از این تنگنا در پیش روی خلافت بود منحرف کردن عطش جنگجویی و غارتگری این بادیه نشینان به خارج از جزیره العرب بود.

این واقعیت بر خود مورخان دیروز و امروز عرب نیز پوشیده نمانده است، که میتوان به عنوان نمونه ای از برداشتهای کلی آنان این ارزیابی مورخ معروف معاصر مصری حسن ابراهیم حسن را در کتاب «تاریخ سیاسی اسلام» (که اندکی پس از انتشار متن عربی آن به فارسی نیز ترجمه شده است) نقل کرد:

«نشانه حسن سیاست ابوبکر این بود که اعراب را به جنگهای خارجی سرگرم کرد تا ستیزه جویی آنها مایه اختلافات و فتنه های داخلی نشود و اساس دولت اسلامی را که هنوز کاملاً استوار نشده بود واژگون نکند». در همین زمینه، در کشور خودمان، شادروان علی دشتی در ارزیابی جامعتری در کتاب 23 سال نوشته بود: «عمر پس از فراغت از جنگ با مرتدین قوای موجود را متوجه امری خطیر و بیسابقه ساخت، یعنی با آگاهی بر طبیعت قوم عرب جنگ با ایران و روم را پیش کشید، زیرا میدانست که این طوائف عرب ناآشنا به زراعت و صنعت و تجارت آرام نخواهند نشست و نیروی کامنه در وجود آنها مخرجی میجوید. آنها اهل تفاخر و جنگند و دنبال مال و تنعم. چه بهتر که این نیروی رام نشدنی بدانسوی مرزها منعطف گردد و شور و حرص اعراب به کسب مال و

شهرت متوجه هدفی سودآورتر و کم خطرتر شود». تقریباً همه پژوهشگرانی که تحولات تاریخی این دوران را ارزیابی کرده اند بر این همداستانند که سرآزیر شدن اعراب به بیرون از مرزهای جزیره العرب علیرغم آنچه ادعا شده است انگیزه مذهبی نداشت. در سالهای خود ما نیز، نویسنده «تاریخ سیاسی اسلام» که قبلاً از او سخن رفت، در همین باره به سادگی گواهی داده است که «عربها در فتح ایران طمع بستند چون پیغمبر در زمان زندگانی خود گنجهای کسری را به آنها وعده داده بود». وقتی که خلافت راه قطعی خود را در برانگیختن بادیه نشینان عرب به جنگهای کشورگشایی و غنیمت گیری در بیرون از عربستان برگزید، ضروری بود که برای دادن مشروعیتی مذهبی بدین جنگها، برداشت تازه ای را از ضوابط و مقررات اسلامی به مسلمانان عرضه کند که بتواند این ماجراجوییها را از صورت غارتگریهای سنتی پیشین بیرون آورد و از آنها انجام يك وظیفه مذهبی بسازد. در اجرای چنین برنامه ای بود که آیه های متعددی از قرآن از نظر تعبیر و تفسیر مورد دستکاری سراسری قرار گرفتند. از یکسو از میان بیش از 6.000 آیه قرآن نزدیک به 5.000 آیه دوران مکی آن (که در آنها صحبتی از قتال و شمشیر نشده بود) بکلی کنار گذاشته شدند، از سوی دیگر میان هزار و اندی آیه دوران مدنی تنها 33 آیه خاص مربوط به قتال و 9 آیه مربوط به غنیمت دستچین شدند (در شرایطی که در خود قرآن، در آیه های متعددی تصریح شده بود که همه آیات قرآنی به يك اندازه از اعتبار برخوردارند و هیچ آیه ای را از این حیث بر آیات دیگر رجحانی نیست) و سرانجام همین 42 آیه دستچین شده نیز از چهار دیواری «شان نزول» خاص خودشان (که تنها به جنگهای دوران خود پیامبر در مدینه

مربوط میشد) بیرون کشانده شدند تا به همه دورانهای بعد از محمد و به همه سرزمینهای بیرون جزیره العرب تعمیم داده شوند.

به موازات این دستکاری حساب شده در ماهیت آیات و احکام قرآنی و دستکاری های حساب شده مشابهی نیز در برداشتهای قرآنی مربوط به شخصیت خود پیامبر اسلام صورت گرفت تا این برداشتها بنوبه خود با نیازهای شمشیرکشانه خلافت تطبیق داده شوند، زیرا آن شخصیتی که تا آنزمان در خود قرآن از محمد ارائه شده بود به درد این اسلام سفارشی نمیخورد. این بار بدین پرداخته شد که از خود این پیامبر بت شکن، بتی قهارتر از همه 360 بت شکسته شده بتخانه کعبه ساخته شود و چنین بود که از پیامبری که خودش بارها تأکید کرده بود که معجزه ای بجز خود قرآن ندارد، پیامبری ساخته شد که شمار معجزاتش در همان قرن دوم هجری از یکهزار فراتر رفت و در دورانهایی دورتر بدست محدثان بزرگوار از جهان تشیع به 4440 رسید، و سرانجام در عصر خود ما آیت الله روح الله خمینی این شمار را اساساً «از حد و حصر بیرون» دانست.

به همین سان از پیامبری که گفته بود «نمیگویم که از عالم غیب خبر دارم و کلید خزائن خداوند در دست من است، زیرا که اگر قدرت غیبگویی داشتم از آن به سود خودم بهره میگرفتم و متحمل اینهمه رنج و زیان نمیشدم» پیامبری ساخته شد که نه تنها خودش بر تمام علوم اولین و آخرین آگاه بود، بلکه این علم لدنی را در داخل پوست گاوی برای امامان شیعه نیز به ارث گذاشته بود تا از هر امام به امام بعدی منتقل شود، و به همراه آن از پیامبری که خود را بشر جایز الخطایی مانند بشرهای دیگر دانسته بود پیغمبری ساخته شد که نه فقط خودش معصوم بود، بلکه

این عصمت بعد از او به امامان دوازده گانه جهان تشیع نیز منتقل می‌شد. سلسله نامحدودی از دیگر افسانه های بی سر و ته مربوط به این پیامبر نیز ساخته شد که داستان نامه های ارسالی محمد به پادشاهان ایران و بیزانس و حبشه و شکست طاق کسری در شب تولد او و خاموشی آتش آتشکده های فارس در آن شب از جمله آنهاست.

و باز در اجرای همین برنامه حساب شده بود که در طول 14 قرن، این فرمول سنتی که شمشیرکشی عرب در اجرای فرمان الهی و رهنمود پیامبرش با هدف نشر اسلام در سراسر روی زمین و تنها به خاطر شور و ایمان یکپارچه سلحشوران اسلام صورت گرفت بصورتی چنان پیگیر گفته شد، و آنقدر از جانب سخنگویان دستگاه های خلافت، و مفسران، و فقها، و محدثان، و مورخان، و واعظ و روضه خوانان و دیگر دستگاههایی (که جملگی آنها مشروعیتشان را از همین فرمول می‌گرفتند) در کتابها و منابر و مدارس بازگو شد، و قرنی پس از قرن دیگر آنقدر روایت و حدیث «موثق» در همین راستا از جانب محدثان و راویان سنی و شیعه ساخته و پرداخته شد و از قول خدا و پیامبر و امامان او به مؤمنین تحویل داده شد، که اساساً تصور تردیدی هم در باره اصالت این فرمول به ذهن هیچ مسلمانی خطور نکرد، یا اگر هم خطور کرد به مرحله پرسشی نرسید که میتواند برای گوینده آن اتهام ارتداد و تکفیر را با همه پیامدهایش بدنبال بیاورد.

\* \* \*

واقعیست چهارم این است که قانون والای «انما المؤمنون اخوه» که در قرآن از آن سخن رفته بود، بیفاصله پس از درگذشت محمد جای خود را به قانون حقیرانه تجدید دشمنی ها و رقابتهای سنتی قبیله ای و

خاندانی سپرد که در زمان خود محمد موقتاً کنار گذاشته شده بود، و بدفراجام ترین این تجدید حسابها - که بعداً بر تمام تاریخ 1400 ساله اسلام اثری ناخوشایند بخشید - کوشش بنی امیه برای بازیابی موقعیت ممتازی بود که ظهور پیامبری از میان بنی هاشم آنرا از دستشان گرفته بود. این تلاش در دوران خلفای راشدین خلیفه سوم را بر مسند خلافت نشانید، ولی جنگ قدرت نهایی در زمان معاویه میان او با علی و بعد با فرزندش حسن صورت گرفت که به انتقال قطعی خلافت به خاندان اموی و به همراه آن به دگرگونی بنیادی آیین تازه از صورت يك مذهب به صورت يك امپریالیسم خشن و نژادگرای عربی انجامید.

تقسیم جهان اسلام به دو بخش سنی و شیعه که کاری درست در جهت خلاف دستور قرآن و محمد بود<sup>1</sup> عملاً از همین هنگام آغاز شد. این دوگانگی واقعاً يك رویارویی مذهبی نبود، بلکه در درجه اول يك رویارویی سیاسی بود که ریشه در همین جنگ قدرت بنی هاشم و بنی امیه داشت، و اگر بعداً ایرانیان جانب خاندان علی را گرفتند برای این بود که آنان نیز مناسب میدیدند مبارزه خود را با خلافت اموی با مشروعیتی مذهبی درآمیزند.

در جهان تسنن از همان زمان بنیانگذاری خلافت اموی بدست معاویه، حکم سقوط اخلاقی و مذهبی خلافت اسلامی با تبدیل این خلافت از صورت انتخابی به صورت موروثی به امضا رسید، زیرا وجود چنین خلافت موروثی

---

1 - از آن کسان مباشید که دین خود را فرقه فرقه کنند و هرکدام به راهی روند که خوشایند خودشان باشد (سوره روم، 32) و «... آنانکه در دین خود به تفرقه گراییدند و با یکدیگر به ستیز برخاستند...» (شوری، 14)

نه تنها انحرافي آشكار از قانون قرآني «ان اكرمكم عندالله اتقاكم» بود، بلكه سرآغازي براي روي كار آمدن اميرالمؤمنين هايي چنان آدمکش و فاسد و فاسق و فریبکار بود که تمام تاریخ 1400 ساله بعدي اسلام را تا انقراض نهايي خلافت عثماني بصورت يك سريال جنائي جنایت و رذالت درآوردند، سريالي که داستان بسيار کوتاه شده آنرا در فصل مستقلي از همين كتاب خوانده ايد.

در عوض آنچه نیاز به ارزيابي مبسوط تري دارد - زيرا که بصورت بسيار نزديک تري با تاريخ اسلامي کشور خود ما مربوط ميشود - واقعيتهاي جهان تشيع است که بخصوص چهار قرن گذشته اين تاريخ در زير سلطه همه جانبه آن گذشته است و امروز نیز ميگذرد.

آيين تشيع با آنکه در اصل يك پديده جنگ قدرت داخلي اعراب بود، خيلي زود از جانب ايرانيان صورت رويارويي سياسي و فرهنگي ايران و عرب را بخود گرفت، و در اين ماهيت تازه عملاً تبديل به رونوشت اسلامي شده اي از ساختار اجتماعي و مذهبي ايران ساساني شد که دو ويژگي اصولي آن موروثي بودن نهاد سلطنت و برخورداري پادشاهان از فره ايزدي بود. اين هر دو ويژگي بصورت امامت موروثي و برخورداري امامان از معصوميت ذاتي عيناً به امامان شيعه انتقال يافت.

مکتب تشيع بهمان اندازه که از نظر سياسي در راستاي پاسداري از هويت ملي ايرانيان در برابر سلطه جويي عرب حرکتی کارساز بود، از دیدگاه مذهبي مشروعيتي نداشت، نه در قرآن به صورتی مستقيم يا حتي غيرمستقيم بدان اشاره اي شده بود، نه خطابه محمد در



اجتماع غدیر خم واقعاً حکم انتصاب علی را به جانشینی او داشت و نه دلیل قابل قبولی بر درستی این ادعای بعدی شیعیان وجود داشت که محمد - با آنکه در خود قرآن بر امی بودن او تأکید گذاشته بود - در هنگام نزدیکی درگذشت خویش قلم و کاغذ خواسته بود تا علی را به جانشینی خود تعیین کند. بدین جهت از همان آغاز اکثریت بسیار بزرگی از مسلمانان این گرایش را تنها بدعتی در دین تلقی کردند و امروز نیز، با وجود گذشت چهارده قرن، همچنان آنرا بدعتی در دین تلقی میکنند.

در عوض همین نهاد تشیع توانست در طول قرون به صورت عاملی پویا در امر جدا نگاه داشتن ایران از بقیه جهان اسلام و جلوگیری از تحلیل کامل آن در جهان اسلامی (انسان که در مورد تقریباً کلیه دیگر سرزمینهای متصرفی عرب تحقق یافته بود) به کار گرفته شود، هر چند که رهبری این تلاش توسط امامان شیعه از زمان امام چهارم به سستی گرایید و روحیه مبارزه و مقاومتی که تشیع ایرانی بر آن پایه گذاری شده بود جای خود را به سازشکاری و از میدان گریزی داد، و سرانجام به لطف عامل نوظهوری به نام «تقیه» امامت کلاً به صورت دستگاه ساده دریافت وجوه بریه از جانب مؤمنین در آمد.

سیستم موروثی امامان شیعه در عمل با همان نابسامانی هایی مواجه شد که پیش از آن سیستم موروثی پادشاهان ساسانی با آن مواجه شده بود، یعنی علیرغم اسطوره برخورداری امامان از خطانپذیری و از علم لدنی، عملاً نشان داده شد که همگی آنان هم خطاپذیرند و هم آگاهی مورد ادعا را بر گذشته و بخصوص بر آینده ندارند، و اصولاً نمیتوانستند هم داشته باشند، زیرا در جایی که در مواردی متعدد در خود قرآن تصریح شده بود که شخص پیامبر دسترسی به عالم غیب نداشته و

خطاناپذیر نیز نبوده است، چنین مواهبی نمیتوانست از او به وارثانش انتقال یافته باشد. نحوه عمل امامان در دوران زندگانشان نیز عملاً نشان داد که همه آنها در سالهای امامتشان برحسب تشخیص شخصی خود و در ارتباط با ویژگیهای فکری و روحی خاص خویش عمل کرده اند و نه در اجرای برنامه های از پیش تعیین شده ای که خودشان بر آن ها آگاهی داشته باشند. دو امام دوم و سوم که برادران تنی بودند و در دامان يك مادر پرورش یافته بودند، یکی راه سازش با خلیفه وقت را در پیش گرفت و دیگری راه جنگیدن با او را. امام چهارم نه تنها با قاتل پدرش دست بیعت داد بلکه به روایت آیت الله خمینی در مواردی متعدد بدو راهنمایی های گرانبها نیز کرد. امام پنجم نه فقط دست به مبارزه ای علیه خلافت غاصب نزد بلکه با ابداع اصل تازه ای بنام تقیه راه را بر سازشکاری امامان بعدی نیز گشود. امام ششم در شرایطی که امکان انتقال خلافت به خاندان علی بیش از هر زمان دیگر فراهم آمده بود، دعوت ابومسلم را برای احراز مقام خلافت نپذیرفت و حتی دو تن دیگر از افراد خاندانش را که میتوانستند بر این مسند نشینند از آمدن به میدان باز داشت. امام هفتم به روایت بحارالانوار عاجزانه جیره خواری هارون الرشید را پذیرفت و برای دوام شوکتش دعا کرد. امام هشتم ولیعهدی رسمی خلیفه غاصبی را بعهده گرفت که به تأکید بزرگان شیعه در کمتر از یکسال بعد او را مسموم کرد. امام نهم با دختر همین خلیفه ای که پدرش را کشته بود زناشویی کرد و خود را تا به آخر عمر در زیر حمایت او قرار داد، و امامان دهم و یازدهم اصولاً در به روی خویش بستند و حتی از پذیرفتن شیعیان خود نیز به بهانه تقیه سر باز زدند. با اینهمه شیعیان همچنان آنانرا معصومانی

برخوردار از علوم اولین و آخرین دانستند، زیرا از امام باقر در باره آنان روایت شده بود که: شیعیان ما باوقار و آرامش هستند، مانند شتری که مهار در بینی دارد، چون او را بکشانند به راه افتد و چون بر صخره ای بخوابانند بخوابد. احادیثی که جعل آنها لازم آمد تا این چنین ابهام ها در کار امامان شیعه توجیه شده باشد خود نمایانگر مشکلی هستند که حدیث سازان در این راه با آن مواجه بوده اند، زیرا که اگر چنین نبود محدثی به اعتبار ثقة الاسلام کلینی ناگزیر نمیشد در کتابی به اعتبار «اصول کافی» این حدیث را نقل کند که «امام جعفر صادق علیه السلام به صحابی خود معاذبن کثیر فرمود: یا معاذ، همانا که امر وصایت در مکتوبی سر به مهر توسط جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد، و جبرئیل بدان حضرت گفت: یا محمد، پروردگارت سلام میرساند و میفرماید این همان مکتوب است که در شب معراج در فرستادن آن با تو پیمان کردم و ملائک را هم گواه این پیمان گرفتم. و آن مکتوب چند مهر داشت. علی علیه السلام در دوران زندگی خود مهر اول را بگشود که در آن نوشته بود: با دشمنان خلافت مصاف کن و در این راه شهید شو، سپس حسن علیه السلام در دوران خود مهر دوم را گشود که در آن نوشته بود: با دشمنان مصالحه کن و از جنگ برحذر باش. و چون حسن درگذشت، حسین بن علی علیه السلام مهر سوم را گشود که در آن نوشته بود: جنگ کن و بکش و کشته شو، و مردمی را نیز همراه خودت به شهادت ببر. و چون خواست درگذرد مکتوب را به علی بن الحسین علیه السلام داد که مهر چهارم را گشود و در آن نوشته دید که: جنگ نکن و سکوت کن و چون علم در پرده شده سر به زیر انداز و خاموش بمان، و وی نیز هنگام وفات مکتوب را به

فرزندش محمدبن علي داد که مهر پنجم را گشود و در آن خواند که: کتاب خدایتعالی را تفسیر کن و مانند پدرت خاموشي گزین، و میراث امامت را به پسر ت بده... معاذ عرض کرد: قربانت کردم، آیا آن شخص شمائید؟ حضرت فرمود: آری، منم ای معاذ ولیکن مبادا که این را برای دشمنان ما روایت کنی! عرض کردم: از خدائی که این مقام را از پدرانت به تو رسانیده است مسئلت دارم که تا پیش از وفات تو مانند آنها به اولادت نیز عطا کند. فرمود: ای معاذ، همین کار را هم کرده است. پرسیدم: او کیست؟ فرمود: این طفلی که خوابیده است، و با دست خود اشاره به عبدالصالح (موسی بن جعفر) کرد که در بسترش خوابیده بود»<sup>1</sup>.

معهدا تاریخ شیعه حاکی است که امام جعفر صادق در این هنگام فرزند ارشدش اسمعیل را به جانشینی خود تعیین و اعلام کرده بود و فرزند دومش موسی فقط بعد از آن به امامت تعیین شد که اسماعیل پیش از پدرش درگذشت.

پنجاه سال پیش از این، احمد کسروی، پژوهشگر گرانقدر عصر ما، با اشاره به همین واقعیت ها، در کتاب شیعیگری خود پرسید: «پس از پیغمبر اصولاً چه نیازی به چنین امامان میبوده؟ و کارهایی که از اینان سر بر زده کدام است که ما آنها را به روی جهانیان کشیم؟ کدام برگزیدگی یا برتری را از خود نشان داده اند؟ کدام گمراهی را از پیش برداشته اند؟ کدام تکانی را پدید آورده اند؟».

\* \* \*

---

1 - اصول کافی، کتاب الحجة، باب «الائمة لا یفعلون الا بعهد من الله»

واقعیّت پَنجم این است که برخلاف سایر منجی ها و مسیح ها و مهدی های مذاهب دیگر جهان که همگی پیام آور صلحند، صاحب الزمان اثنی عشری ما شمشیرکشی چنان خونریز از کار درآمده است که حتی در جمع بخت النصرها و نرون ها و آتیلاها و چنگیزهای تاریخ همتایی برای او نمیتوان یافت. رسالت این مهدی، بر مبنای صدها حدیثی که از خود پیامبر و از امامان شیعه در کتابهای محدثان عالیقدر جهان تشیع نقل شده و مجموعه آنها را یکجا در جلد سیزدهم بحار الانوار مجلسی میتوان یافت، اصولاً این است که آنقدر آدم بکشد که نه تنها خشکی ها را خون بگیرد بلکه دجله و فرات نیز به رنگ خون درآیند، و چنانکه در «مهدی موعود» از شیخ صدوق نقل شده «از هر هزار نفر يك نفر را هم زنده نگذارد»، و «نه دهم همه مردم بدست او از میان بروند» و «آنقدر خون بریزد که خدا را راضی کند»، و سرانجام حتی فرزند خود این امام (که ظاهراً در دوران غیبت کبرای او در طالقان زاده شده است) صدا به اعتراض بردارد که به کدام حکم اینقدر آدم میکشی؟ و امام بر منبر رود و لنگه کفش علی اکبر را نشان دهد و گوید گه اگر همه مردم روی زمین را هم بکشم هنوز قصاص این لنگه کفش را نگرفته ام. وقتی هم که دیگر انسانی برای کشتن باقی نماند، امام و 313 تن یارانش که برای هرکدام از آنان شمشیری با نام و نشان خودشان از آسمان نازل شده است به سراغ کشتن کلیه حیوانات حرام گوشت روی زمین میروند، و چون این نیز کفایت نمیکند، صاحب الزمان مردگان بنی امیه را زنده میکند تا آنها را دوباره بکشد، و یاز زنده میکند و باز میکشد، تا آنهنگام که خودش بدست زن ریشداری (که به گفته استاد امام زمان شناسی حوزه علمیه قم زنی ایرانی خواهد بود) کشته شود،

بي آنکه هيچ مشکلي از مشکلات اسلام حل شده باشد،  
زيرا که لازم مي‌آيد براي برقراري عدالت اسلامي بار  
ديگر پيامبر اسلام و علي و حسين، اين بار به ترتيب  
معکوس به جهان بازگردند، يعني نخست حسين به مدت  
309 سال سلطنت کند، سپس علي به مدت 40.000 سال،  
و سرانجام خود پيامبر به مدت 50.000 سال!

حقيقت نهفته در همه اين ماجرا اين است که در  
همان دوران پاياني سلسله امامان، روحانيت شيعه با توجه  
به اينکه امام يازدهم بدون فرزند از جهان رفته بود و اين  
وضع موقعيت اين روحانيت را با خطري اصولي مواجه  
میکرد، براي اين امام فرزند نادیده اي ساخت که او را  
نخست به مدت هفتاد سال پشت پرده اي نگاه داشت و  
سپس براي مدتي نامعلوم (که به برآورد آيت الله خميني  
ممکن است صد هزار سال بطول انجامد) به غيبتي کبري  
فرستاد، منتهي پيش از آغاز اين غيبت از او «توقيعي»  
گرفت که بموجب آن در تمام دوران اين غيبت، حجت او  
بر شيعيان «راويان احاديث» وي خواهند بود. بدین ترتيب  
همان سناريويي که پس از درگذشت خود محمد از جانب  
دستگاه خلافت طراحي شد تا به نام محمد و قرآن اسلامي  
در خدمت شمشيرکشي و غنيمت گيري عرب ساخته شود،  
با سه قرن فاصله از جانب بيضه داران جهان تشيع  
طراحي شد تا اين بار براي امامان شيعه، يك «مهدي»  
سفارشي ساخته شود که «توقيع» او ادامه بيضه داري  
بيضه داران دين را براي درازمدتي هرچه بيشتري تضمين  
کند. شايد نيازي بدین تذکر نباشد که اين توقيع نان و  
آب دار را از زمان صدور آن تا به امروز هيچ آفريده اي  
بجز خود اين «راويان حديث» به چشم ندیده است، و تازه  
در جمع خود اين راويان احاديث نيز اولين بار با فاصله  
بيش از 50 سال از «غيبت کبراي» امام، بزرگواري بنام

شیخ صدوق (ابن بابویه قمی) از وجود چنین توقیعی خبر داده است که خود نیز آنرا ندیده و فقط از قول شخصی بنام حسن بن احمد بن مکتب روایت کرده است که آنرا تصادفاً در دست آخرین وکیل امام زمان دیده بوده است. و همین مدرک بسیار محکم و معتبر است که یک‌هزار و صد سال بعد، سرنوشت 70 میلیون نفر ایرانی آغاز هزاره سوم را در اختیار مطلق وارثان قرن بیست و یکمی همین توقیع داران قرار داده است.

\* \* \*

واقعیت ششمین این که اسلام شمشیر و غارتی که به سفارش خلافت عرب و در خدمت منافع خلافت عرب شکل گرفت و به بیرون از مرزهای عربستان صادر شد، علیرغم منافعی که در کوتاه مدت برای این خلافت به بار آورد، در درازمدت نمیتوانست سرنوشتی بهتر از آن داشته باشد که داشت. نزدیک به دو هزار سال پیش، در انجیل متی از عیسی مسیح نقل شده بود که «شمشیرت را غلاف کن، زیرا که آنکس که با شمشیر میکشد با شمشیر نیز کشته میشود». قانونی که تاکنون در مورد همه امپراتوریهای تاریخ صادق بوده است خواه ناخواه میبایست در مورد امپراتوری شمشیرکش عرب نیز صادق باشد، ولو آنکه بر چنین امپریالیسمی مهر مذهبی زده شده باشد. ادعای اینکه خداوند از میان همه اقوام آفریده خودش بیابان نشینان حجاز را برای هدایت بقیه مردم جهان به راه حق، آنها را برهان شمشیر و خون برگزیده است، بهمان اندازه برای چنین خدایی توهین آمیز است که این ادعای دیگر که همین خدا پیش از عربان قوم دیگری از آفریدگان خودش را در مقابل این تعهد که قسمتی از پوست آلت رجولیت پسرانشان را ببرند قوم

برگزیده خود شناخته و سرزمینی از سرزمینهای خودش را بصورت ششدانگ به آنها بخشیده باشد.

حدیث پردازانی که برای مشروعیت دادن به شمشیرکشیها و غارتگریهای بادیه نشینان عرب، صد سال پس از محمد تازه از قول او حدیث آوردند که: «بهشت در سایه شمشیر عربان است»، و «اسلام در شمشیر است و شمشیرهایند که کلید بهشت و دوزخند»، و «من آمده ام که درو کنم، نه اینکه بکارم»، دانسته یا ندانسته بر این قانون دیگر نیز تأکید نهاده اند که آن بهشتی که در گرو برندگی شمشیرهای قومی معین باشد، با کند شدن این شمشیرها، الزاماً عذر ساکنان قبلی خود را خواهد خواست تا جایشان را به آنهاپی دهد که این بار با شمشیرهایی برنده تر به میدان آمده اند، و چنین بود که مستعمره گران پیشین، خود را تنها پس از گذشت چند قرن مستعمره شدگان قرون نوزدهم و بیستم و مجتمع جهان سومی قرن بیست و یکم یافتند.

آن بهشت گمشده قرون صدر اسلامی که هنوز هم قدرت طلبانی از درون این مجتمع بیش از يك میلیارد نفري جهان سومی به ساده دلان راه گم کرده این مجتمع وعده بازگشت بدان را از طریق اجرای دقیق مراسم سنگسار و قصاص و حد و تعزیر و ریش و مقنعه میدهند، مطلقاً محصول این دست بریدن ها و حد و تعزیرها نبود، محصول غنایمی بود که شمشیرکشیهای عرب از سرزمینهای ثروتمند دور و نزدیک به دارالخلافه های دمشق و بغداد سرازیر میکرد، و محصول دانشی که از جانب وارثان تمدنهایی بسیار پیشرفته تر، اجباراً در اختیار امپراتوری نو بنیاد عرب گذاشته میشد. اگر دوران طلائی قرن اولیه اسلام برجای نماند، این نیز برای آن نبود که در اجرای رجم و حد و تعزیر فتوری



رخ داده بود، یا پهنای ریش مردان و ضخامت حجاب زنان کاهش یافته بود، برای این بود که شمشیر عرب نخست در پواتیه و قسطنطنیه و آسیای میانه، سپس در جنگهای صلیبی، برندگی سرنوشت ساز خود را از دست داد و به همراه آن با همان شتابی که حجم غنایم جنگی کاهش یافت شور مذهبی جنگجویان اسلام نیز فرونشست. زمانی که اروپای ظلمت زده قرون وسطایی با دوران رنسانس خود عصر تازه ای را که میبایست به قرن روشنگری راهبر شود آغاز کرد، درست همزمان با هنگامی بود که جهان اسلامی در راه روی خود بسته و در لاک رکود و انحطاط خویش فرو رفته بود. در این دگرگونی، شمشیرهای صلیبیان بدل به توپ و تفنگ، سپس به خمپاره و مسلسل و سرانجام به بمب و موشک و بمب اتمی شد، و کارگاههای شمشیرسازی قرون وسطائیشان جای خود را به دانشگاهها و آزمایشگاهها سپرد، در شرایطی که شمشیرهای مسلمانان همان شمشیرهای کهن باقی ماند، منتها با زنگ زدگی روزافزون نخست به خنجر، سپس کارد و سرانجام چاقوی آشپزخانه بدل شد، زیرا دیگر کاری بیش از قتلهای زنجیره ای و غیرزنجیره ای کور و کچل های خود جهان اسلام از آنها خواسته نمیشد.

بیش از پانصد سال است این جهان اسلامی که روزگاری به برکت دانش خود گل سرسبد جهان متمدن بشمار میرفت، کنار گودنشین ساده ای در جهان پویای غرب و شاهد ناتوانی بر نوآوری ها و دستاوردهای روزافزون علمی و صنعتی و فرهنگی این جهان پیشرو بیش نبوده است. نه خودش يك دانشمند واقعی به جهان عرضه داشته است، نه يك صنعتگر واقعی، نه يك کاشف واقعی، نه يك مخترع واقعی، و بناچار هیچ سهمی نیز در

سیر شتابان بشریت امروز بسوی ترقی و تکامل نداشته است، با اینهمه تمام امکاناتی که برای این جهان غرب وجود داشته برای او نیز وجود داشته است، هیچ بلای پیش بینی نشده آسمانی و زمینی هم در این سالها بر او نازل نشده است؛ اگر فرمان استعمار تقریباً سراسری جهان مسلمان بدست نامسلمانان استعمارگر در قرون پایانی هزاره دوم صادر شده، چنین فرمانی در آسمان نوشته نشده است، در خود این جهان مسلمان نوشته شده است که دشوار میتواند علیه شمشیرکشی غرب استعمارگر بانگ مظلومیت بردارد، زیرا این غرب استعمارگر با همان منطقی با او عمل کرده است که خودش 1400 سال پیش ازین با دیگران عمل کرده بود.

درست بهمین دلیل نیز، این دنیای عقب مانده و جهان سومی میباید راه نجات خویش را از مخصه ای که بدان گرفتار آمده است، در بازیابی برندگی پیشین شمشیرهای خویش از راه دستیابی به دانش و صنعتی همسنگ جهان پیشرفتگان و آزاداندیشی دور از تعصبی همانند آنان بجوید و نه در «دهن کجی» با چنین جهانی از راه توسل به تروریسم و مشت گره کردن و شعار دادن، زیرا که چنین دهن کجی مسلماً این جهان عقب مانده را به برابری با جهان پیشرفته نمیرساند. این واقعیت بنیادی تاریخ را اروپای جهل زده دوران قرون وسطی بموقع دریافت و بموقع، با بهره گیری از تمدن و فرهنگ پیشرفته تر دنیای اسلامی آنزمان، عقب ماندگی خویش را جبران کرد، ولی دیگر بدین اکتفا نکرد و راه خود را بسوی برتری جویی بر همین دنیای مسلمانان ادامه داد.

اگر نه گفتن ها و دهن کجی های جهان بیش از يك میلیارد نفری اسلامی از طریق خشونت های روزافزون و فعالیت های تروریستی و بمب گذاریها و کشتار های کور

تاکنون نتوانسته است غرب استیلاجو و سودطلب را از ادامه راه خود بازدارد، بخاطر این نیست که داوطلبان عملیات انتحاری در جهان اسلامی در حد کافی زیاد نبوده اند، یا در رفتن به جانب مرگهایی مسلم کوتاهی کرده اند، بخاطر این است که این دنیای در بسته ای که چندین قرن است در جای خود در جا میزند و راه را بر هیچ نوآوری و آینده نگری نمیگشاید، چیزی ندارد که بعنوان جایگزینی بهتر در برابر نظم کنونی جهان پیشرفته، به جهانیان عرضه کند. بنیادگرایان این جهان اسلامی در ارائه مفاسد تمدن غربی داد سخن میدهند، ولی تمام آنچه خودشان در برابر آن ارائه میدهند از بازگشت به «عصر طلایی تمدن اسلامی» فراتر نمیروند، و این عصر طلایی نیز بیش از هر چیز، در برداشتهای آنان به حجاب زنان و محروم کردن آنان از بسیاری از امتیازات مردان، و قوانین الهی سنگسار و قصاص و دست و پا بریدن و حرمت موسیقی و ذبح حلال و پهنای ریش و نماز جمعه خلاصه میشود، بی آنکه در آن جای زیادی برای دستیابی به دانش پیشرفته جهان امروز - که از بسیار جهات با ضوابط آسمانی مقرر شده از جانب فقهای شرع سازگار نمیآید - منظور شده باشد، و این در شرایطی که این جهان مترقی و دانش پیشرفته آن درست بدلیل جدایی گرفتن از این ضوابط «آسمانی» ادعا شده فقهای خود، توانسته است قید و بندهای دیرینه خود را بگسلد و راه را بر دستاوردهای آسمانی و زمینی بیشماری بگشاید که کلیسا همه آنها را متناقض با متون آسمانی دانسته بود، و فقهای جهان اسلامی ما همچنان آنها را متناقض با متون آسمانی میدانند.

راه نجات دنیای بیمار اسلامی یکی بیش نیست، و آن برخورداری این جهان از دانش و بینش پیشرفته ای است

که جهان غرب در گذشته بخش مهمی از آنرا از خود این جهان فراگرفته است، و موفقیت در چنین تلاشی بیش از هر چیز مستلزم آن است که نگرش متحجر شده و راکد مانده این جهان اسلامی جای خود را به کوشش در جهت هماهنگ کردن خویش با تمدن و فرهنگ پویا و پیشرو و دنیای هزاره سوم بسپارد. راهگشای چنین تحول سرنوشت ساز، مسلماً سازمانهای بنیادگرای اخوان المسلمین و فدائیان اسلام و القاعده و ده ها و صدها نظائرشان در کشورهای اسلامی نیستند، دانشگاهها و اندیشمندان و روشنفکرانی هستند که شمارشان در هیچیک از این کشورها کم نیست، ولی دستهای همه آنان در طنابها یا زنجیرهای تعصب و بیشتر از آن در حسابگریهای خصوصی بهره گیران سنتی دین بسته است.

\* \* \*

واقعیت هفتمین این است که اگر همه چهارده قرن تاریخ اسلامی ما تاریخ اسلام دستکاری شده ای در خدمت کشورگشایی ها و غارتگریهای عربی و ترکی و مغولی و تاتاری بوده است، تاریخ چهار قرن گذشته ما، یعنی از آغاز دوران صفوی تا به امروز، تاریخ اسلام دستکاری شده مضاعفی در خدمت دشمنی شوم تر از همه این کشورگشایان، یعنی در خدمت توطئه ای اهریمنی برای تبدیل ملتی سرفراز به جامعه حقیری از صغیران مادام العمری زیر قیمومت شرعی آخوندانی وارداتی و وارثان بعدی آنان، و فراهم آوردن شرایطی بوده است که این نظام دام پروری تا زمان ظهور امام زمان پایدار بماند.

این آخوندهایی که به دعوت «مرشدان کامل» صفوی از طلبه خانه های خود در جبل عامل و شام و

بحرین و قطر به ایران آمدند و به تعبیر علی شریعتی از حجره طلبه گوی خود بیرون خزیدند و در کنار پادشاهان صفوی نشستند، خودشان به اندازه همین مرشدان کامل - اگر نه بیشتر از آنها - استادان آزمون داده فن دروغ و ریا بودند، بهمین جهت خیلی زود ائتلاف نامیمونی میان این دو به امضاء رسید که یکی از دو طرف آن فرزندان شیخ صفی سنی مذهب و صوفی مشربی بودند که به ناگهان طبق شجره نامه ای ناشناخته سادات صحیح النسبی از نسل مستقیم حسین بن علی و امام موسی کاظم از کار در آمده بودند، و درست در سر بزنگاه نیز خود صاحب الزمان به دیدار نواده همین شیخ صفی آمده و شمشیر بر کمرش بسته و او را مأمور برافراشتن پرچم تشیع در سراسر جهان کرده بود، و طرف دیگر ائتلاف آخوند و ارداتی جبل عامل بود که او نیز بیمقدمه نایب تام الاختیار همین امام زمان در روی زمین از کار در آمد و معلوم شد که مدتها است از جانب خداوند مأموریت اداره جهان اسلام را داشته ولی خودش متوجه آن نبوده است. البته این آخوند نه مطلقاً چیزی از ایران و از هویت تاریخی یا فرهنگی آن میدانست، نه با زبان مردمش آشنا بود و نه اصولاً علاقه ای به این مردم داشت. مأموریتی که وی درین راستا داشت منحصرأ «استحمار» این مردمی بود که اندکی پیش از آن با برهان قاطع شمشیر قزلباش پیروان بی گفتگوی فرقه ناجیه اثنی عشریه از کار در آمده بودند.

در اجرای سناریوی طراحی شده این ائتلاف نامیمون بود که مرشد کامل، خود را تنها یک خادم شریعت از خدام نایب تام الاختیار امام عصر در روی زمین شمرد و نایب تام الاختیار امام نیز در عوض امر اداره امور این جهان را که بموجب توفیق امام زمان بر عهده او

بود با توجه به صلاحیت کامل شرعی و عرفی مرشد کامل به وی واگذار کرد. البته این مرشد کامل همان سلطان اسلام پناهی بود که اندکی پیش از آن به هنگام پناه آوردن و ایلعهد عثمانی به کشورش، با قید سوگند به قرآن متعهد شده بود که به هیچ صورت این پناه جسته را به پدرش که قصد کشتنش را داشت بازنگرداند، و با وجود این با دریافت سکه های زر و سیم سلطان عثمانی، همین امان گرفته بینوا را دست و پا بسته به فرستادگان پدرش سپرد تا در میدان شاه قزوین طناب به گردنش اندازند و خفه اش کنند.

مرشدان کامل بعدی نیز، که از زمان شاه عباس اول لقب کلب آستان علی را بر القاب پیشین خود افزودند، یکی بعد از دیگری از همین نواب تام الاختیار امام زمان برای سلطنت بر کشور خود و کالتنامه گرفتند، در شرایطی که جملگی این کلب های آستان علی پدرکش و مادرکش و برادرکش و فرزندکش از کار درآمدند، و بسیاری از آنان از افراط در باده نوشی و همجنس بازی جان سپردند، و عموماً فساد و ارتشاء و تبعیض را در بالاترین حد بر کشورشان حکمفرما ساختند. به برکت سلطه جویی روزافزون این آخوندان وارداتی، سنت دیرینه دانش اندوزی یکسره از کشور رخت بر بست و جای خود را به دعا های جوشن کبیر و جعفر طیار و به استخاره و طلسم و جادو و جن گیری سپرد، و در دورانی که «فلسفه طبیعی» نیوتن و «نقد خرد» کانت و «بررسی در باره ادراک انسانی» لایب نیتس و «دیکسیونر فلسفی» ولتر در اروپای قرن روشنگری منتشر میشد، حد اعلائی دانش ایران شیعه در بحار الانوار ملا باقر مجلسی و روضه الشهدای کاشفی تبلور یافت. حتی سقوط بی افتخار امپراتوری مقتدر صفوی بدست مشتکی پابرهنه افغان به

ادامه توطئه گري آخوندهاي و ارداتي پايان نداد، زيرا اينان با فترتي کوتاه دوباره از عصر آخوندپرور قاجار به سر برآوردند و اين بار چنان در اجراي سناريوي استثماری و استثماری خود پيش رفتند که در پايان اين دوران قاجار مملکت را یکسره در آستانه سقوط نهايي به دامان استعمار انگلستان قرار دادند، و هر چند که شرایط استثنایي بين المللي همراه با رستاخيزي ملي معجز آسا مانع اين سقوط شد و بصورتي معجز آسای کشور را وارد دوران غيرمنتظره اي از پيشروي و شکوفايي کرد، چندي نگذشت که سومين بخش سناريوي استعمار و استثمار، از نو به مرحله اجرا گذاشته شد.

آنچه از يکربع قرن پيش در ايران ميگذرد، احتمالاً شوم ترين و در عين حال شرم آورترين فاجعه دوران 1400 ساله اي است که بر کشور ما گذشته است، زيرا اين فاجعه در سالهاي چون سالهاي پايان قرن بيستم و سالهاي آغازين هزاره سوم ميگذرد که در آنها ديگر جايي براي اتلاف وقت باقي نمانده است، و فاصله اي که بين عقب ماندگان کاروان با پيشروان آن پديد ميآيد به آساني امکان پر کردن ندارد. تا پيش از دوران صفوي، ماهيت جسماني ملت ما بود که ضربت ميخورد و زخم برميداشت، ولي از آن دوران ببعده، آنچه ميگذرد تلاشي براي انهدام اصالت انساني و شرافت وجودي ايراني است. تلاش براي تبديل يکي از کهن ترين ملتهاي تمدن آفرين و تاريخ ساز جهان به جامعه صغيراني است که اگر دستشان در آستين خودشان است، مغزشان در زير عمامه هاي آيت الله ها و حجة الاسلامها جاي داده شده است.

\* \* \*

نظام ولایت فقیه علیرغم ادعای خودش در این باره که سر نخ آنرا در عرش الهی و وکالتنامه حکومت مطلقه اش را در توقیع امام زمان باید جست، از دیدگاه واقعیت‌های مذهبی نظامی است که از آغاز تا پایان آن بر تقلب شکل گرفته است: تقلب با قرآن، تقلب با امام زمان و تقلب با مردم ایران. آن اسلام ناب محمدی که این نظام مدعی کلیدداری آن است نه مطلقاً ناب است و نه مطلقاً محمدی است، ماهیت اسلامی آن نیز بسیار بیشتر از آنکه از قرآن محمد نشأت گرفته باشد از اسلام دستکاری شده ای نشأت گرفته است که ابوبکر و عمر بر اندام امپریالیسم عرب دوختند. و تازه در ایران ما همین اسلام دستکاری شده نیز بدست شاه اسماعیل صفوی مورد دستکاری تازه ای قرار گرفت تا این بار در خدمت جهانگشایی «مرشد کامل» به کار گرفته شود، و باری سومین بدست روح الله خمینی دستکاری شد تا ابزار صدور انقلاب اسلامی او به «همه بلاد و عالم» قرار گیرد. در این دستکاری سوم، خود همان امام زمانی نیز که در توقیع خویش تصریح کرده بود که هر کس که در دوران غیبت کبرای او ادعای دیدنش را بکند مفتری و دروغگویی بیش نیست، از جانب همین نایب خود به میدان جنگ با صدام علفی آورده شد و حتی فرماندهی عساکر اسلام بدو تعلق گرفت.

سلسله دروغ‌های نظام ولایت فقیه از همان صد روزه نوفل لوشاتو آغاز شد و بخلاف دروغ‌های دیگری که در طول 1400 سال گذشته از جانب اسلام پناهان دیگر گفته شده و به فراموشی سپرده شده بود، این بار این دروغها در صفحات روزنامه‌ها و در آرشیوهای رادیوها و تلویزیونها برای ضبط در تاریخ باقی ماند، با این توضیح که این دروغ‌های ضبط شده تنها آن جزء کوچک



کوه یخ بود که از آب بیرون بوده است، و نه آن چهار پنجم یا گاه بیشتر این کوه یخ که همچنان در زیر آب مانده است تا روزی که نوبت به بیرون آمدن آن برسد.

... و این دروغهای بیست و چهار ساله، از آغاز با جنایتهای بیست و چهار ساله دوش بدوش رفتند، جنایاتی گاه چنان فجیع و نفرت آور که در تاریخ قطور جنایتها و جنایتکارهای بزرگ تاریخ به دشواری میتوان مواردی زشت تر از آنها یافت، و آغازگر این سلسله جنایات سوزاندن زنده زنده چند صد مرد و زن و کودک آبادانی در سینما رکس این شهر در همان نخستین روزهای انقلاب بود. یکی دیگر از سلسله های طولانی قربانیان این جنایات، دولتمردان بلندپایه ای از خود همین مافیای عمده داری بودند که در همان سالهای اول حکومت ولایت فقیه، یا بطور فردی بدست گروههای تروریستی ناشناخته ای چون گروه فرقان، و یا بصورت دسته جمعی چون در جریان انفجار مرکز حزب جمهوری اسلامی کشته شدند، و گناه همه آنان این بود که در سلسله مراتب سازمان روحانیت، میان افرادی معین با عالیترین سمتهای دولتی فاصله بودند و نشستن این افراد بر این مسندها جز با بیرون رفتن آن دیگران از صحنه ممکن نمیشد. وقتیکه دیر یا زود بخش ناپیدای کوه یخ نیز سر از آب برآورد، و اسناد ناشناخته بسیار و بسیاری را از واقعیتهای پنهانی این سالهای خون و مرگ در معرض بررسی گذارد، بهتر میتوان مفهوم سخن معروف دوران انقلاب فرانسه را در تطبیق آن با اسلام ایرانی دویست سال بعد دریافت که: ای آزادی، چه جنایتها که بنام تو صورت گرفته است! و وقتی هم که ارزیابی های مربوط به کشتارهای برونمرزی تروریست های جمهوری اسلامی و بمب گذاریهای آنان در شهرهای بیگانه به سلسله قتلهای زنجیره ای و

غیرزنجیره ای درونمرزی افزوده شود، به درجه اصالت این فتوای روح الله خمینی در کشف الاسرار او بهتر میتوان پی برد که: «ای بیخردان، مملکت دین بهشت روی زمین است و آن با دست پاک روحانی تأسیس میشود. فسادها، دزدیها، جنایتها، خونریزیها، غارتگریها، همه از آن دسته از افراد این کشور است که با روحانی سر و کار ندارند».

آنهایی که در مساجد و معابر فریاد و اسلاما برمیدارند و ایمان و امان را در خطر می بینند بدین جهت که در روزنامه ای کاریکاتوری به چاپ رسیده است که چهره ارائه شده در آن با امام سیزدهم جهان تشیع شباهتی دارد، با اندکی روشن بینی یا بیغرضی، میتوانند دریابند که کاریکاتور واقعی آن منجلابی است که خودشان ساخته و بنام اسلام ناب محمدی به صغیران ولایت فقیه تحویل داده اند.

\* \* \*

واقعیت هشتمین، ارزیابی موضعی است که اسلام در ایران فردای ما خواهد داشت، یا الزاماً میباید داشته باشد.

در بیست و چهار ساله مرگ و خونی که بر کشور ما گذشته است، یکه تازی بی حد و مرز واپسگرایانی که غالباً درجه تعصب مذهبییشان با اندازه پول و مقامی که نظام الهی در اختیارشان میگذارد ارتباطی مستقیم دارد، این واکنش را در قشر بزرگی از ایرانیان، چه درونمرزی و چه برونمرزی، پدید آورده است که تمام نابسامانیها را به حساب آیینی گذارند که همه جنایتها و سرکوبگریها به نام آن انجام میگیرد، و بناچار راه حل نهایی را نیز در این بیابند که خود آن را نفی کنند، یعنی ناخودآگاه به همان راهی روند

که آخوند میخواهد و به همان دامی افتند که مکتب آخوند در پیش پایشان گسترده است.

چنین واکنشی، هر چند که کاملاً قابل درک است، نه با حقوق شناخته شده انسان قرن حقوق بشر که داشتن یا نداشتن مذهب، و انتخاب مذهب و حق تغییر مذهب را حق مسلم هر فرد بشری می‌شمارد سازگار می‌آید، و نه واقع بینانه است، زیرا حقیقت آزموده شده تاریخ این است که هیچ اعتقادی را که در طول زمان نضج گرفته باشد نه تنها با کوبنده ترین چماقها، بلکه با قوی ترین استدلال ها نیز نمیتوان یکسبه از میان برداشت، و اگر مدرک قابل لمسی بر این واقعیت ضرور باشد، انقلاب کبیر ضد مذهبی فرانسه و انقلاب کبیرتر و ضد مذهبی تر روسیه میتوانند مثالهایی گویا بحساب آیند. تحول واقعی در برداشتهای مذهبی توده ها، با همه ضرورتی که دارد، تنها در شرایطی میتواند انجام گیرد که با تحولات همه جانبه ای در دیگر زمینه های فکری و فرهنگی آنان نیز همگام باشد، درست به همان صورت که استقرار دموکراسی واقعی در یک جامعه وقتی امکان پذیر است که زمینه های آموزشی و اقتصادی لازم برای برقراری چنین دموکراسی در آن فراهم آمده باشد.

اگر این قانون الزامی ملاک ارزیابی قرار گیرد، در آنصورت واقع بینانه میباید پذیرفت که در دنیای حاضر ما، با هیچ منطقی هر قدر هم استوار، نمیتوان از بیش از یک میلیارد نفر مسلمان جهان - منجمله از بخش ایرانی هفتاد میلیون نفری آن - توقع کرد که حتی در شرایطی چنان عصیان برانگیز که شرایط کنونی این جهان مسلمان، و چنان عصیان برانگیزتر که شرایط کنونی ایران مسلمان، اعتقادهای مذهبی صحیح یا غلطی را که به ارث تحویل گرفته اند و در طول سالها با آنها بزرگ

شده اند به یکباره ترك گویند و بر همه آنها خط بطلان بکشند. چنین تحولي از جانب آزاداندیشانی معدود قابل درك است، ولي آنرا از توده های بسیار وسیع تر انتظار نمیتوان داشت، و از یاد نبریم که این قانون فقط قانون مسلمانان جهان نیست، قانون پیروان همه مذاهب است.

.....

آنچه در عوض هم واقع بینانه است، هم منطقی است و هم ضروری، کوشش پیگیر روشنگران برای آگاه سازی پیروان این مذاهب است تا بدانان امکان دهد که روشن بینانه تر در مسائل دینی خود بیندیشند و واقع گرانه تر در مورد گزینش راه فردای خویش تصمیم بگیرند و اساسی ترین همه این روشنگریها تفهیم این واقعیت است که کلیدداران مذاهب با تمام ادعاهای بیضه داری خود، از آغاز تا به امروز بطور منظم به پیروان خود دروغ گفته اند و بطور منظم از ساده دلی آنان به سود خویش بهره گرفته اند، حتی اگر این بهره گیری مستلزم فرستادن گروهها گروه از آنان به کشتارگاههایی بوده است که تاریخ همه مذاهب از آنها آکنده است. اگر انکیزیسیون مسیحی 31.912 نفر را زنده زنده در آتش سوزاند و در يك روز و شب سن بارتلمی 13.000 مرد و زن و کودک را - حتی در رحم های مادرانشان - قطعه قطعه کردند، دارالمحنه ها و دادگاههای زندقه و محاکم شرع اسلامی نیز ده ها هزار نفر را در تنورهای گداخته افکندند، یا زنده زنده پوست کنند، یا شقه کردند، یا گچ گرفتند. و اگر ریچارد شیردل ها یکروزه ده هزار اسیر خود را گردن زدند، شاه اسماعیل ها و سلطان سلیم ها نیز یکروزه 20.000 نفر را در تبریز و 40.000 نفر را در ارضروم، به گناه سنی بودن و شیعه بودن

قتل عام کردند.

و تازه نه تنها پیروان ساده دل مذاهب بوده اند که قربانی فریکاریهای این بیضه داران دین شده اند، بلکه برترین مقدسات خود این مذاهب نیز، اعم از خدا و پیامبران و قدیسن و امامان آنها، به اندازه همین ساده دلان به بهره گیری گرفته شده اند. شاید به عنوان نمونه ای از این واقعیت، تذکر این يك مورد کافی باشد که در همان حال که خود قرآن از زبان خداوند بر توحیدی بودن آیین های یهودی و مسیحی و زرتشتی به يك اندازه تأکید میگذارد (سوره حج، آیه 17)، آیت الله عظمایی که پس از مرگش در «لابلاي صفحات قرآن» جا داده میشود، و «پیامبران و ائمه گذشته بر گرد وجود مبارکش حلقه میزنند تا خاک پایش را توتیای چشم خود کنند»، تنها بخاطر اینکه تخطئه تاریخ گذشته کشورش را در برنامه کار خود دارد، همین یکتاپرستان قرآن را «تخم ناپاکان بی آبرویی» مینامد که «زردشت مجوس مشرک را مرد پاک خداپرست میخوانند»، و این کفر آشکار او نه تنها از جانب همان قضات بزرگوار شرع که توهین به «مقام معظم رهبری» را برای صدور حکم قطع دست راست و پای چپ جوانی سی ساله دلیلی کافی می‌شمارند نادیده گرفته میشود، بلکه بلندپایه ترین مقام قضایی کشور برای همین آیت الله بزرگوار «معصومیتی در حد قداست انبیا» قائل میشود<sup>1</sup>.

آنچه باز تفهیم هر چه بیشتر آن از جانب روشنفکران ضروری است، توجه دادن نسل جوان ما بدین واقعیت است که در جهانی چون جهان مترقی امروز، سرنوشت ملت ایران در اختیار بیسوادانی قرار

---

1 - موسوی اردبیلی، رئیس دیوان عالی کشور، 16 شهریور 1360

گرفته است که با همه آنکه حسابهایشان در بانکهای خارجی با میلیونها و میلیاردهای قرن بیستمی محاسبه میشود، حد و مرز اطلاعاتشان از چهار دیواری قرون وسطایی بحار الانوار ملا باقر مجلسی و علم آنان نیز از «علمی که از دارالعلم قم به همه عالم صادر میشود»<sup>1</sup> فراتر نمیرود. بناچار مسابقه هایی نیز که به دستور این بحر العلوم ها برای میلیونها دانش آموز و دانشجوی کشور ابن سیناها و رازی ها و خیام ها طرح میشود از این قبیل از کار درمیآید که «کافر و سگ و بول و مدفوع کدامیک نجس ترند؟» در شرایطی که نجس تر از همه اینها را مدتها پیش از این، فقیه بسیار نام آوری به روشنی معرفی کرده بود: «این فقیهان شیعه مانند کسی هستند که بدنش را به نجاست آلوده باشند و برای رفع این آلودگی بدنبال آب برآید و پس از تلاش زیاد بدان دسترسی یابد، اما آب برای زدودن آلاینش کافی نباشد، و بناچار اینان تا پایان عمر در نجاست غوطه ور بمانند»<sup>2</sup>.

و اگر با همه اینها همچنان در قلمرو همین بحر العلوم ها، به تعبیر صائب تبریزی «خم در این مجلس بزرگی ها به افلاطون کند»، برای این است که باز به گفته او «کار با عمامه و قطر شکم افتاده است» و نه با دانش و بینشی که وجه امتیاز واقعی در جهان امروز ماست.

.....

.....  
در اسلام فردای ما، منطق نامعقول پیوند دین و

---

1 - آیت الله خمینی، قم، 2 اردیبهشت 1358  
2 - امام حامد غزالی، نقل از کتاب روضات الجنات محمد باقر خوانساری، ج 8، ص 178

شمشیر، که در طول 1400 سال میلیونها خون ناحق بنام آن ریخته شد و هم اکنون نیز خون های ناحق دیگری به فراوانی در جمهوری الهی ولایت فقیه بنام آن ریخته میشود، میباید جای خود را به منطق بسیار معقولتر جدایی دین از شمشیر سپارد، زیرا واقعیت شناخته شده تاریخ این است که دین اصولاً برای رویارویی با شمشیر بوجود میآید و نه برای اینکه حق را در خدمت شمشیر گذارد. اگر امر بر این میبود که خود شمشیر نماینده حق باشد، در آنصورت مغولان غیر عمامه ای نیز میتوانستند یاسای چنگیزی خود را در جای انجیل و قرآن بگذارند و آدلف هیتلر نیز اشکالی نمیدید که «نبرد من» خویش را چهارمین کتاب آسمانی اعلام کند.

منطقی که بیفاصله پس از درگذشت محمد در خدمت کشورگشایی و غنیمت گیری خلافت عرب بکار گرفته شد، و در طول قرون بعد از آن نیز ابزار مشروعیت کشتارها و غارتگریهای بیابان گردان غیر عرب قرار گرفت، اگر هم میتوانست در جهان قرون وسطایی دیروز محلی از اعتبار داشته باشد در دنیای هزاره سومی امروز مطلقاً چنین جایی را ندارد. بیگمان در این دنیای هزاره سوم نیز شمشیرکشیهای دیگری در آشفته بازارهای دیگر صورت خواهند گرفت، ولی این بار در هیچیک از آنها خدا چنین آسان به بازی گرفته نخواهد شد.

رابطه ناسالم 1400 ساله کشور ما با آن اسلامی که شمشیرکشان عرب برایش به ارمان آوردند، میباید بنوبه خود در ایران فردا مورد تجدید نظری بنیادی قرار گیرد، زیرا ادامه چنین رابطه ای برای ملت ما بیش از این امکان پذیر نیست. چهارده قرن رویارویی بی وقفه فرهنگ ایرانی و ویژگیهای زیربنایی آن با فرهنگ بیگانه ای با ویژگیهای درست خلاف آنها، نه تنها

بسیاری از گرانیهای ترین فرزندان این فرهنگ را به کام مرگ یا به سیاهچاله‌ها و شکنجه‌ها فرستاده و یا به ترک یار و دیار واداشته است، بلکه سنگینی چنین رویارویی نیروی حیاتی ملت ما را چنان به فرسودگی کشانیده است که امروز حتی رمقی را برای حرکت در مسیر واقعی خود برایش باقی نگذاشته است.

پایان دادن بدین رابطه ناسالم هزار و چهارصد ساله، تنها از يك راه میسر است و آن جدایی کامل دین از سیاست است تا چماقی که در قرن گذشته از دست کلیسا گرفته شد امروز از دست اسلام چماقدار نیز گرفته شود، و ایران مسلمان ما بتواند به همان راهی رود که نه تنها همه کشورهای مسیحی، بلکه همه کشورهای بودایی، برهمایی و افریقایی سیاه نیز در جهان امروز بدان میروند، و تنها دنیای در بسته اسلامی است که با یکی دو استثنا، همچنان در چنبره وابستگی نافرجام دین و دولت گرفتار مانده است.

ایران فردا در عین آنکه میتواند ماهیت مذهبی خود را نگاه دارد، الزامی ندارد که سرنوشت سیاسی خویش را نیز با جهان اسلامی پیوند دهد، و نه تنها چنین الزامی را ندارد، بلکه درست بعکس برایش ضروری است که موضع بین المللی کاملاً مستقلی را در مسیر حفظ منافع ملی خودش داشته باشد. نفس مسلمانان ایران دنباله روی بیقید و شرط آن را از آشفته بازار جهان اسلامی و سهم شدنش را در اختلافات و نابسامانیهای مزمن چنین جهانی ایجاد نمیکند، همچنانکه مسیحی بودن کشورهای 90 گانه جهان مسیحی، تعهدی برای هیچیک از آنها در پیروی از راه مسیحیان دیگر بوجود نمیآورد. منطقه عمل جهان ایرانی بطور سنتی بسیار بیشتر از سرزمینهای عربی، آسیای مرکزی و خاور دور و آسیای جنوب شرقی و بویژه



هندوستان است، و در همین دوران کنونی، درگیر شدن مصنوعی کشور ما در مسائل داخلی جهان اسلامی و تمرکز همه توجه آن بدانچه در لبنان و سوریه میگذرد فرصتی تاریخی و تکرار ناشدنی را برای اینکه پس از فروپاشی امپراتوری شوروی، ایران ایفای نقش تاریخی و سنتی خویش را در ارتباط با جمهوریهای تازه استقلال یافته آسیای میانه بعهده گیرد از دست ما گرفت. شاید این توضیح اضافی نیز لازم باشد که مفهوم جدا کردن حساب سیاسی ایران از جهان اسلامی، بیعلاقگی آن به سرنوشت دیگر کشورهای این جهان مسلمان نیست، حتی در شرایطی که هیچیک از خود این کشورها به ایران شیعه جز به چشم کشوری بدعتگزار و عملاً نامسلمان ننگرند.

.....

.....

بازنگری اساسی دیگری که میباید در ایران مسلمان فردا انجام گیرد، تعدیل قوانینی است که با همه آنکه در طول قرون از جانب بیضه داران دین قوانینی ابدی و تغییرناپذیر خوانده شده اند، مطلقاً با برداشتهای اجتماعی و فکری و با شرایط سیاسی و اقتصادی بشریت عصر حاضر سازگار نیستند، و جهان اسلام نیز در دنیای کنونی ما در شرایطی نیست که بتواند چنین قوانینی را به اکثریت غیرمسلمان جهان تحمیل کند، فقط با پافشاری در حفظ آنها میتواند فاصله خود را با بخش پیشرفته جهان زیادتیر و عقب ماندگی جهان سومی خویش را بیشتر کند.

ریشه واقعی این مشکل را در این میباید جست که قوانین برقرار شده در سالهای مدنی اسلام اصالتاً برای مردم خود عربستان و در ارتباط با شرایط محلی و قومی آنان وضع شده اند و نمیتوانند به سرزمینهای دیگری با تمدن ها و فرهنگهایی دیگر و با شرایط اقلیمی و

اجتماعي و اقتصادي ديگر منتقل شوند مگر اينکه در هر مورد که لازم آيد با چنين شرايط خاص تطبيق داده شوند. همانطور که مقررات روزه ماه رمضان بصورتي که در قرآن تعيين شده است قابل اجرا در سرزمينهاي شمالي و قطبي نيستند، بسياري از قوانين مربوط به حلال و حرام خوراكي ها، يا قوانين طهارت و غسل و بول و غايط و حيض و نفاس، يا قوانين سنگسار و قطع دست و پا و قصاص و ديه، در قياس با شرايط بهداشتي جهان امروز ديگر علت وجودي ندارند، همچنانکه مقررات اقتصادي ابتدائي آنها نيز پاسخگوي شرايط بسيار پيچيده تر دنياي کنوني ما نيستند. مثلاً ديگر رهنمودهاي مربوط به معاملات و شرکتهاي نميتوانند در اين يك آيه قرآن خلاصه شوند که: «شما که ايمان آورده ايد، اگر خواهيد به نسيه عمل کنيد سند و نوشته در ميان آوريد، و از نويسنده درستي بخواهد که معامله شما را به کتابت آورد و به پاس اينکه خداوند نوشتن را به وي آموخته است از اينکار ابا نکند. و وقتي که سند را بنويسد، مديون آنرا امضا کند و از آنچه مقرر شده چيزي نکاهد، و اگر مديون سفيه يا صغير باشد دو مرد و اگر يافت نشوند يك مرد و دو زن که مورد قبول طرفين باشند به درستي معامله گواهي دهند و هرگاه آنها را براي اداي شهادت به محکمه بخوانند در آنجا حاضر شوند، و البته نويسنده سند را نيز بي اجر و مزد نگذارند که اگر چنين کنند نافرمانی خداوند کرده اند» (بقره، 282)، همچنانکه رهنمودهاي مربوط به کسب و يا بازرگاني نميتوانند در اين دو آيه که «مال يکديگر را به ناحق نخوريد بلکه کاري کنيد که با رضا و رغبت متقابل تجارت کرده و سود برده باشيد» (نساء، 29) و: «آنگاه که نماز شما پايان يافت در پي کسب و کار خود در روي زمين منتشر شويد و از فضل و کرم خداوند روزي طلبيد»

(جمعه، 10) خلاصه شوند، و به تمام نیازهای مربوط به مسائل مالیاتی با این قانون که پنج درصد درآمدهای مسلمانان بطور تساوی و نه بصورت تصاعدي به بیت المال مسلمین تعلق گیرند پاسخ داده شوند. چنین قوانینی که میتوانستند بادیه نشینان صدر اسلامی حجاز را کفایت کنند نمیتوانند پاسخگویی نیازهای اقتصادی چند میلیارد دلاری دنیای قرن بیست و یکمی امروز ما نیز باشند.

نه تنها چنین قوانین زندگی روزمره، بلکه بسیاری از قوانین جاافتاده تر و دیرپاتر نیز، هر قدر هم در طول زمان لازم الاجرا دانسته شده باشند، در شرایط امروز تمدن بشری امکان پذیرفته شدن و بالطبع به اجرا در آمدن را ندارند، و این ضرورت نه تنها قانونی چون بردگی و برده داری را شامل میشود، بلکه بهمان اندازه مواردی چون نابرابری های حقوقی زن و مرد و حجاب اسلامی زنان و تعدد زوجات را نیز در برمیگیرد. بهمان صورت که اصل بردگی و برده داری، علیرغم آنکه در هر سه کتاب مقدس توحیدی صریحاً بر آن صحه گذاشته شده است، از جانب تمدن امروزی بشر از بیخ و بن نفي شده است - و در حدی نفي شده است که حتی بنیادگرایان این مذاهب نیز اجازه این را که اشاره ای به مشروعیت آن کنند به خود نمیدهند - این اصل دیگر نیز که زن بصورت انسانی 50 درصدی به حساب گرفته شود، یا اصل تعدد زوجات که در آن زن بصورت کالایی، یا ماشین تولید مثلی، یا همخواه ساده ای به حساب گرفته میشود، و نه بصورت شریک تمام عیار یک زندگی، نفي شده اند.

در باره حجاب اسلامی اصولاً غلوي در جهان اسلام صورت گرفته است که بیش از آنکه به خود قرآن مربوط شود به خواست حرمسراداران این جهان در تضمین مالکیت انحصاریشان بر زنده بگوران غالباً

زیباروی حرم‌ها مربوط می‌شود. آنچه در قرآن در این باره آمده است این است که: «زنان مؤمنه را بگو که نگاهها و فروجشان را محفوظ دارند و سینه و بر و دوششان را بپوشانند و زینت هایشان را جز به شوهران و محارمشان ننمایند» (نور، 31) و «ای پیمبر، به زنان و دختران خود و به زنان دیگر مؤمنان بگو که خویشان را از بدنگاهی‌های کسان در امان دارند» (احزاب، 59). میان این فرمان با آنچه ما در نظام الهی طالبان ناظر آن بوده ایم و در نظام الهی ولایت فقیه ناظر آن هستیم تفاوت بسیار است، همچنانکه میان استناد بیضه داران دین بدین حکم قرآنی که مردان را بر زنان برتری است از این رو که مردان از مال خود بدانان نفقه می‌دهند، با شرایط امروزی جهان متمدن که در آن بسیار زنان از استقلال اقتصادی برخوردارند و به نفقه‌گیری نیازی ندارند، ناهماهنگی آشکار وجود دارد.

در ارزیابی روشن‌بینانه همه این واقعیتها بود که عارف بسیار بزرگ ما، قرن‌ها پیش در مثنوی خود دینداری واقعی را در این دانست که از قرآن مغز برداشته شود و پوست برای دکانداران دین گذاشته شود. اگر در همه پانصد سال گذشته، به لطف آخوندپروری صفویان و دنباله روان قاجار آنان، بخلاف آنچه مولانا تجویز کرده بود، همچنان پوست برگزیده شد و مغز به دور افکنده شد، چیزی از قاطعیت ارزشیابی عارف بزرگ ما کاسته نشده است. در اسلام فردای ایران نیز این سرمشق مولانا است که میباید ملاک عمل مردمی بالغ و عاقل قرار گیرد و نه آنچه بیضه داران بزرگوار برای صغیران و مقلدان کارگاههای دام‌پروری خود خواسته‌اند و میخواهند.

اسلام فردای ایران میباید اسلامی هماهنگ با تمدن و فرهنگ بشریت مترقی جهان فردا باشد و نه اسلام

عربستان هزار و چهار صد سال پیش، و این دو بهیچ صورت و با هیچ شمشیر و چماق شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام قابل تطبیق با یکدیگر نیستند. در این اسلام فردا، میباید حجاب قرون وسطایی زنان و تعدد زوجات و نابرابری های حقوقی زن و مرد، بهمان اندازه کنار گذاشته شوند که قوانین قرون وسطایی قصاص و دیه و سنگسار و دست و پا بریدن کنار گذاشته میشوند، و به همان اندازه که میباید مقررات قرون وسطایی طهارت و غسل و بول و غایط یا حلال و حرام خوراکی ها و ذبح حلال و یا تحریم موسیقی کنار گذاشته شوند، و همه این اصلاحات الزامی میتوانند در تطابق با آیات قرآنی - و نه در تناقض با آنها - عملی شوند اگر اسلام ما از صورت اسلام 43 آیه ای قتال و غنیمتی که خلافت عرب برای ما فرستاد - و هزار و چهار صد سال است اسلام حاکم بر کشور ما است - بیرون آید و جای خود را به اسلام 6.000 آیه ای خود محمد بسپارد که بعکس در همه این هزار و چهار صد سال به فراموشی سپرده شده است. در شرایطی که خود قرآن به صراحت بر این تأکید نه

است که تمامی آیات قرآنی در يك حد از اعتبارند و هیچکدام آنها را بر دیگری امتیازی نیست، و با توجه به اینکه آن 43 آیه قتال و غنیمتی که اسلام 1400 ساله گذشته بر آنها بنیاد نهاده شده است جز اینکه در پایان چهارده قرن پیروان خود را به تحمل سرنوشت فلاکت بار امروزی خود محکوم کرده باشند حاصلی به بار نیاورده اند، اسلام فردای ایران میباید برای نخستین بار در ایران و برای نخستین بار در همه جهان اسلامی، راه خود را بصورتی 180 درجه ای تغییر دهد، یعنی این بار بر آن صدها آیه غیرقتال و غیرغنیمت همین قرآن تکیه

داده شود که بر ارزشهای اخلاقی آدمیان و آزادی آنان در انتخاب معتقدات مذهبی خویش و احترام به عقاید دیگران تأکید میگذارند. در همین قرآنی که روح الله خمینی از میان بیش از شش هزار آیه آن تنها یک آیه را معتبر می‌شمارد که «این مخالفان را بکشید تا فتنه از میان برخیزد»، این آیه نیز آمده است که «شما که مسلمانید، غیرمسلمانان دیگر را به سخره مگیرید، زیرا که شاید آنان نیز در دین خود بهترین مؤمنان باشند، و زنان مسلمان نیز زنان نامسلمان را به سخره مگیرند، بسا که آنان نیز بهترین زنان باشند» (حجرات، 11).

1400 سال است اسلام ما اسلامی بوده که غیرمسلمانان را در حد نجاست بول و غایط قرار داده است، و با اینهمه در پایان 14 قرن چنین برداشتی نامسلمانان را فرود نیآورده، فقط مسلمانان را به مذلت کنونی کشانیده است. اسلام فردای ما میباید بر این برداشت دیگر از قرآن متکی باشد که «از کافران نیز کسانی دوستدار و مددکار یکدیگرند، در حالیکه شما مسلمانان با جداییهای خود فتنه و فساد را در جهان باعث میشوید» (انفال، 83).

1400 سال است اسلام ما اسلام ترس و ارباب بوده و زندگی مذهبی ما در داخل شبکه ای از وحشت جای داشته است. اسلام فردای ما میباید اسلام خدایی رحمن و رحیم باشد و نه خدای جبار و منتقمی که باید فقط از او ترسید و بدرگاهش شفیع آورد، و البته شفیعانی عمامه دار آورد.

1400 سال است نکوکاری ما در پرداخت سهم امام و روضه خوانی و اشک ریزی بر شهدای کربلا خلاصه شده است. اسلام فردای ما میباید اسلام آن قرآنی باشد که گفته است: «نکوکاری این نیست که روی به جانب مشرق

و مغرب کنید، بلکه این است که یتیمان و فقیران و رهگذران و مستمندان را از دارایی خود یاری دهید و به عهد و پیمانی که بسته اید وفادار باشید و در سختی‌ها شکیبایی کنید» (بقره، 177) و گفته است: «وای بر آن عیجوی هرزه زبانی که مالی اندوخته است و پیوسته به حساب و شمارش آن وقت میگذراند، گویی میپندارد که مال دنیا بدو عمر ابد میبخشد» (همزه، 1).

صاحبنظری از ایران امروز ما، و از درون خود این ایران و نه از برون آن، راه فردای ایران ما را بصورتی منطقی و واقع‌نگرانه ارائه کرده است که مناسب میدانم عین آنرا به عنوان نتیجه‌گیری پایانی کتاب حاضر، برای خوانندگان خویش نقل کنم:

«ما وقتی به بار سنگین فرهنگی خود نگاه میکنیم، می‌بینیم که احتیاج به یک بازبینی بزرگ داریم. بنابراین نباید تردید کنیم که آنچه رفتنی است و محکوم به رفتن، بگذاریم برود، در عوض ماندنی‌ها را، سرچشمه‌ها را، همه آنچه را که مایه سرزندگی و بزرگ‌منشی و آزادگی روح ایرانی بوده و فعالیت و گشایش را تشویق میکرده، با جدیت تمام نگاه داریم.

اما در کنار فرهنگ ملی یک فرهنگ جهانی نیز داریم. لازمه پویای فرهنگ ملی و تقویت آن این است که پنجره‌هایش به روی جریانهای اصیل فرهنگی جهانی باز گذاشته شود.

اگر فرهنگها جریان پیدا کرده و از دیاری به دیاری و از دورانی به دورانی رفته‌اند، برای آن است که دیارها و دورانهایی دیگر پذیرای آنها بوده‌اند. در نگرش به اصل، حرف بر سر آن نیست که چه فرهنگی خودی و چه فرهنگی بیگانه است، حرف بر سر آن است که کدام رو به روشنی و رویندگی دارد و کدام رو به جمود. هر

فرهنگی که رو به زندگی داشته باشد باید به استقبال آن رفت، و از جز آن، ولو خودی باشد، روی بازگرداند. ولی پذیرش فرهنگ درست مستلزم آن است که زمینه فرهنگ پذیر داشته باشیم. اگر در فرهنگ رایج بومی خود سبکسر، آسان پسند، کوتاه بین و بی توقع باشیم از فرهنگ بیرون هم همینها را خواهیم طلبید. برعکس اگر در کشور خود بنیه فرهنگی محکمی یافته باشیم، در جای دیگر هم همپایه و همتراز آنرا خواهیم جست. از اینجا است که پنجره خود را بروی فرهنگهای دیگر باز نهادن يك ضرورت میشود، با این شرط که برای اینکه بدها جلو نیایند باید جا را با خوبها پر کرد و بنجل پذیر فرهنگ بین المللی نشد.

انسان خوب بودن یا بد بودن هر کسی مربوط به خودش است، ولی متمدن بودن يك نیاز اجتماعی است که بی آن، جامعه فشرده و پر ازدحام کنونی میتواند به يك کانون عذاب تبدیل گردد. فرهنگ اگر در گذشته يك تجمل معنوی شناخته میشد، اکنون برای حفظ عیار انسانی انسان و حتی بقای هستی او، يك ضرورت است<sup>1</sup>.

فراموش مکنیم که مطالبه تبدیل اسلام 43 آیه ای ابوبکر و عمر به اسلام 6.000 آیه ای خود محمد، یعنی بازگرداندن دین از صورت يك ابزار حکومت به صورت يك واقعیت مذهبی، مطالبه ای است که از همان نخستین مراحل تاریخ هزار و چهار صد ساله اسلام ما از جانب فرهنگ ایرانی آغاز شده و از آن پس توسط هر نسلی پس از نسل دیگر، در قرنی پس از قرن دیگر تکرار شده است. این واقعیت که در درازای همه این قرون به چنین مطالبه ای جز با چماقداری و سرکوبگری پاسخ داده نشده

---

1 - محمد علی اسلامی ندوشن: فرهنگ ملی و فرهنگ جهانی



است، این واقعیت دیگر را که علیرغم همه این سرکوبگریها و چماقداریها این مطالبه همچنان ادامه یافته است نفی نمیکند. نسل آینده ساز امروزی ما که رسالت سرنوشت ساز بازسازی فردای کشورش را بعهدہ دارد، تنها نسلی نیست، بلکه فقط تازه ترین نسلی است که پیام فرهنگ والای خود را در این باره که اسلام چماقدار تحمیل شده بدو اسلام قرآن و محمد نیست میشوند و بهمراه آن میشوند که دین سالارانی که ادعای کلیدداری این اسلام چماقدار را دارند دکانداران بی آرم دین بیش نیستند. و در همان حال که همه این هشدارها را شنیده اند، در باره دیدگاههای واقعی فرهنگ ایرانی نیز، از همین سنائی شنیده اند که:

به وقت خدمت یزدان، دلت را کن سوي قبله  
از آن کاین کار دل باشد، نباشد کار پیشانی!  
و از همین مولوي شنیده اند که:  
اي خانه پرستان، چه پرستید گل و سنگ؟  
آن خانه پرستید که پاکان طلبیدند!  
و از همین سعدي خود شنیده اند که:  
طاعت آن نیست که بر خاک نهي پیشانی،  
صدق پیش آر، که اخلاص به پیشانی  
نیست!

و از همین حافظ خود شنیده اند که:  
جلوه بر من مفروش اي ملك الحاج، که تو  
خانه مي بيني و من خانه خدا مي بينم!

\* \* \*

دوست جوان من پیام پایانی من به تو تنها پیام يك  
ایرانی به ایرانیان دیگر نیست، تنها پیام نسلی کهن به  
نسلی نو نیز نیست، پیام نسلهایی سه هزار ساله به نسل

تاریخ ساز فردا است، نسلهایی که دیري است میدان را ترك گفته اند و با اینهمه از راه میراثي والا همچنان در ضمیر ناخودآگاه ما حضور دارند. پیام بنيادي آن ایرانی است که به تعبیر دلنشین صاحبنظري از جهان غرب، در سپیده دم تاریخ مشعل فروزاني را بر دست گرفت با این رسالت که آنرا تا شامگاه این تاریخ فروزان نگاه دارد<sup>1</sup>، و من در ابلاغ این پیام اعصار و قرون پیام رسان بي نام و نشاني بیشتر نیستم.

متأسفم که این پیام کهن را هنگامی به تو میرسانم که کشوري که به گفته معروف Hegel نخستین کشور تاریخ ساز جهان بوده، خودش به چند قدمي فراموشخانه تاریخ رسیده است، و مردمی که به ارزیابي Toynbee اولین سازمان ملل متحد را در تاریخ جهان بنياد نهادند، خودشان با محکومیت دسته جمعی سازمان ملل متحد رویارویند. آن سرزمین تمدن آفرینی که دستاوردهای اندیشه و هنرش از کرانه های اقیانوس آرام تا سواحل اقیانوس اطلس را در گستره خود داشت<sup>2</sup>، امروز کشور جهان سومی بخت برگشته ای بیش نیست که این بار بالانشینی های آنرا تنها در فراوانی شمار اعدام شدگان و زندانیان و بیماران روانی و معتادان و بیکاران و گرسنگان و ترك دیار گفتگان آن میتوان یافت، و مفاخر دیرینه اش را در رکوردداری جهانی غارتگریهای مالی آیت الله ها و حجة الاسلامهایش، و نوآوریهای سنتی آن را در کشتارهایی از نوع کشتار سال 1367 و قتلهای زنجیره ای، و شاخصیت بین المللیش را در رقم هشدارهایی که به صورت پیگیر از جانب مراجع جهانی

---

1 - René Grousset در L'âme de l'Iran

2 - J. Darmesteter در: مروري بر تاريخ ايران

حقوق بشر دریافت میدارد.

با اینهمه، پیامی که من آورنده آنم پیام نومیدی نیست، پیام تسلیم نیز نیست، زیرا که تاریخ کهن ما، اگر در نشیب و فرازهای دائمی خود سیلی خور طوفانهای گران بوده و زخمهای گران نیز برداشته است، هرگز تاریخ تسلیم و نومیدی نبوده است. به گفته مولوی تاریخ شب زدگی های بسیار بوده، اما تاریخ شب پرستی نبوده، حدیث خواب نیز نگفته است، در همه حال حدیث آفتاب گفته است. اگر جز این میبود، ایران ما امروز در همان تاریکخانه ای جای داشت که بسیاری از امپراتوریها و تمدنهای کهن بدان رفتند و دیگر بازنگشتند.

1400 سال است سیلابهای ویرانگر بطور پیگیر در وعده گاه تاریخ ما حضور داشته اند، و هر باره نیز شمشیرهای خونریز عرب و مغول و ترک و تاتار و ترکمن و قزلباش بر آنها رنگ خون زده اند، و این رنگ را به نام آن خدا و اسلامی زده اند که خودشان نیز چون ما قربانیان قلبی هزار و چهار صد ساله بیش نبوده اند. با خواندن آنچه در بیش از یکهزار صفحه این کتاب از دیدگاه پژوهشگرانی گرانقدر به ارزیابی تو گذاشتم، احتمالاً برایت روشن شده است که آنچه شمشیرکشان سعد و قاص برای ما آوردند از همان آغاز اسلامی دستکاری شده بیش نبود، همچنانکه افسانه آغوش گشودن ایرانیان به روی این شمشیرکشان بادیه قلبی بیش نبود و همچنانکه نزدیک به دو میلیون حدیثی که همه تکفیرها و کشتارها و شکنجه ها و بیرحمی های بیضه داران دین در طول چماقداری 1400 ساله آنان بر آنها سامان داده شد، دروغهایی بیش نبودند که بی استثناء از جانب این بیضه داران ساخته شدند و به اتکاء ضوابط فقهی ناشی از همین حدیثها بود که چهارده قرن تمام در ایران آخوندزده

ما سرها بریده شد، و شکمها پاره شد، و چشم‌ها از حدقه‌ها بیرون آورده شد، و از سرهای بریده مناره‌ها ساخته شد، و چهارده قرن پسرها بدست پدرها و پدرها بدست پسرها، و برادران بدست برادران کور شدند، یا قطعه قطعه شدند، یا در زندانها جان سپردند تا بیضه اسلام محفوظ مانده باشد.

دوست من بیاد داشته باش که تو زاده کشوری هستی که برخلاف آنچه هزار و چهارصد سال است کسانی مغرضانه گفته‌اند و امروز نیز کسانی از خود این کشور همچنان مغرضانه میگویند، تاریخ آن در قادسیه آغاز نمیشود، بلکه قادسیه فقط پُرانتزی است که در این تاریخ گشوده شده است، و اتفاقاً اصیلترین بخش این تاریخ آن بخشی است که در قادسیه پایان گرفته است. تو زاده کشوری هستی که طی قرون بسیار نه تنها ابرقدرت سیاسی و نظامی جهان باستان، بلکه ابرقدرت تمدن آفرین و فرهنگ ساز این جهان نیز بود و یکی از بازتابهای این فرهنگ آیین‌هایی بودند که در این سرزمین پا گرفتند و از آنجا به شرق و غرب جهان باستان گسترش یافتند. و هم امروز نیز بقایای پرستشگاهها و آتشگاهها و آثار هنری و نوشته‌های آنها را در همه سرزمینهای پهناور میان اقیانوس آرام و اقیانوس اطلس، و در مورزه‌ها و نگارخانه‌ها و کتابخانه‌های سراسر جهان به فراوانی میتوان یافت.

به خلاف آنچه باز هم در درازای 1400 سال به مردمی ناآگاه، مغرضانه گفته شده است و امروز نیز همچنان مغرضانه گفته میشود، هیچیک از این آیینهایی که ایران ما به بشریت ارمغان داد نه آیینهای شرک بودند و نه آیینهای اساطیری. آیینهایی بر پایه والاترین برداشتهای فلسفی از نبرد کائناتی نور و ظلمت بودند که میبایست

آدمیان نیز، آزادانه و آگاهانه، ایفای سهم خویش را در این نبرد به عهده گیرند.

آیین اسلام اگر برای بت پرستان و بادیه نشینان بی فرهنگ جزیره العرب برداشتهای بسیار والاتر و بالاتری از معتقدات ابتدایی آنانرا برایشان به ارمغان آورد، برای ایرانیانی که خودشان با همه این برداشتهای والا در آیینهای ملی خویش آشنایی داشتند پیام ناشناخته ای به همراه نداشت. با اینهمه پیام این آیین تو نیز میتوانست مانند پیام های آیین هایی دیگر از جانب این ایرانیان با حسن قبول شنیده شود اگر این پیام بهمان صورتی بدانان میرسید که پیام این آیین های دیگر رسیده بود، و بهمان صورتی که پیام خود آیین های زرتشتی و مهری و مانوی ایران به مردم سرزمینهای دیگر رسیده بود. ولی پیام این آیین عربی برای اولین بار در تاریخ جهان با شمشیر آورده شد، و پذیرش آن مستلزم پذیرش الزامی سروری شمشیرکشان نیز دانسته شد. پس از آنان هم شمشیرکشان ترک و غز و تاتار و مغول و ترکمن، این ادعا را در طول 400 سال تکرار کردند که این شمشیرکشی ها و این غارتگریها در راه انجام وظیفه ای شرعی صورت گرفته است و صورت میگیرد.

آنچه من در کتاب حاضر سعی در توضیح آن کرده ام، ارائه این واقعیت است که پیام واقعی هیچ مذهبی در هیچ دورانی از تاریخ و در هیچ شرایط زمانی و مکانی، پیام کینه و دشمنی، یا پیام فریب و دروغ نبوده است و پیام اسلام نیز بناچار جز این نمیتوانسته است باشد، و اگر اسلامی که با شمشیر بادیه نشینان عرب برای کشور ما آورده شد از همه اینها نشان داشت، برای این بود که این اسلام وارداتی به سفارش دستگاه خلافت عرب و در راه تأمین منافع خاص آن ساخته و پرداخته شده بود، درست

بهمانصورت که مسیحیت کلیسای ساخته و پرداخته امپراتوری روم مسیحیت دستکاری شده ای بود که در راه تأمین منافع این امپراتوری شکل داده شده بود، نه آن مسیحیت و نه این اسلام هیچکدام مسیحیت و اسلامی در صورت مذهبی نبودند، مسیحیت و اسلامی صرفاً در صورت ابزار سیاسی و حکومتی بودند.

پرانرژی که در قادسیه گشوده شد بر چنین اسلام سیاسی گشوده شد، و نه بر آن اسلام مذهبی که در طول سیزده سال از جانب محمد ارائه شده بود. امروز دوران این اسلام سفارشی و حکومتی، میباید با بسته شدن این پرانتز به پایان خود برسد، زیرا که دیگر دلیلی برای ادامه آن باقی نمانده است. البته هیچیک از ایرانیانی که همچنان به دین خویش وابسته باشند، الزامی در ترک آیین خود ندارند، ولی اینان حقاً میباید راه مذهبی آینده خود را در اسلامی دور از پیرایه های زشت و غالباً سفیهانه ای که بخصوص از دوران صفویه بعد بر آن بسته شده است بجویند، اسلامی که در آن رفتن مؤمن با پای راست و نه پای چپ در دارالخلا، یا غسل جنابت او در وان حمام و نه در خزانه عمومی، یا خوردن گوشتی در غیر ذبح اسلامی، عرش خدا را به لرزه درنیآورد، بیضه اسلام نیز با دست دادن مؤمن به یک کافر ترک بر ندارد. آنجایی ترک بردارد که چند هزار زندانی در عرض چند شبانروز در سیاهچالهای اسلامی بدست پاسداران انقلاب کشته شوند تا مطالبه حسابی از بابت چند صد هزار کشته جنگ هفت ساله صدور انقلاب از جانب آنان صورت نگیرد، آنجایی ترک بردارد که دختران محکوم به مرگ در داخل زندانهای خود مورد تجاوز شرعی این پاسداران قرار گیرند تا طبق قانون شرع در عین بکارت کشته نشده باشند. آنجایی ترک بردارد که پانصد زن و مرد و کودک در داخل سینمایی

در بسته از جانب آدم کشان اسلامي سوزانده شوند، و آنجايي که قاتلان قتلهاي زنجيره اي از جانب قضات عاليمقام شرع تيرئه شوند و بجاي آنها وکلای مدافع قربانيان همين قتلهاي زنجيره اي به زندان فرستاده شوند.

نه چنين اسلامي ميتواند با دروغ هزار و چهار صد ساله اي بنام «ولایت فقيه» همزيستي کند، و نه ملتي که پرائنز اين دروغ هزار و چهار صد ساله را بسته باشد ميتواند آینده خود را در سازش با اين بزرگترين دروغ تاريخ خود بجويد. نسل آینده ساز فردي ايران بخاطر پي ريزي آینده اي روشن براي فرزندان ملتي که کابوسي سنگين را در پشت سر گذاشته است ميبايد همه اين پليديها و فريبکاريها و واپس گرايبيها و دروغهايي را که وجه مشخص اين چهارده قرن شوم بوده اند بصورتي قاطع به زباله دان تاريخ بفرستد تا بتواند راه را بر چنين آینده اي بگشايد.

در صفحات پاياني کتاب «تولدي ديگر» خودم متذکر شده بودم که در اين تلاش سرنوشت سازي که براي پي ريزي چنين ايراني در جامعه ما صورت ميگيرد، روشنگراني که کار راهگشايي فکري اين تلاش را به عهده گرفته اند در صفوف مقدم پیکار جاي دارند. بگذار کتاب حاضر را نيز با اداي احترامی عميق به پيشگامان یکصد ساله اين روشنگري: آخوندزاده، ميرزا آقاخان کرمانی، جمال الواعظین، ایرج، عارف، بهار، پورداود، کسروي، دشتي، هدايت، نوبخت، مسعود، بهروز، سرمد، پروين اعتصامي، فروغ، که از آنها ياد کرده بودم و به دنباله روان گرانقدر آنان که در فاصله انتشار اين دو کتاب بدین پيشگامان خاموش شده پيوسته اند: نادر نادرپور، سعيد سيرجاني، ضياء مدرس، اخوان ثالث، احمد شاملو، فريدون مشيري، آريامنش و ديگران با همه احترامی که

شایسته آنند بپایان رسانم. اگر لزومی به نام بردن از مبارزان زنده نمی بینم، برای این است که آثاری که منظمآ از آنان منتشر میشود خود بهترین گواه ارزشمندی تلاش دلیرانه ای هستند که این روشنگران با تحمل همه خطرات آن بر عهده دارند.